

شرح بیست باب ملا مظفر علیه الرحمة والغفران در معرفت تقویم

بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی

حمد بی حد و ثنای بی عد قدیری را سزاست که کمال صنعت اوراق افلاک بمقتضای انا
زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب بارقام ثوابت و دراری سیاره مرقوم و
مصور ساخت و شکر و سپاس بیقیاس حکیمی را رواست که دست قدرت او صفحه عالم
خاک را بموجب والارض فرشناها فنعم الماهدون بجداول انهار و علایم اشجار محلی
و مزین کردانید مبدعی که بسبب ظهور صنایع بدایع و وضوح دقایق حقایق از
مواد عناصر مختلف نوع انسان را در احسن تقویم ترکیب نمود و بدرجه علیای
ولقد کرمنا بنی آدم رسانید و بجهت حصول مقاصد امم و مصالح بنی آدم بحکم کریمه
والشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم کوی زرین آفتاب را در درجات
سماء زینت رخصت صعود و هبوط فرمود و بجهت مواسم عبادات و مراسم طاعات
بقوله والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم مسرع سپهر اولین
در قطع منازل و طی مراحل ازدیاد و انتقاص نمود الا له الخلق والامر تبارک
الله رب العالمین بیت فلک رقعه کلک تقدیر اوست زمین بقعه ملک
اوست هستی او برکشاد دست لب سفید کرد و نو سیاهی شب بحرمت فی وصف

مدخل منظوم خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمة در معرفت تقویم

مرد دانا سخن ادا نکند ۞ تا بنام حق ابتدا نکند ۞ مالک لم یزل قدیم و کریم ۞ صانع بی بدل حکیم و علیم

الآئه و قصرت عن شکر نعمائه و صلوات صلوات نامیات و تحف تحیات زاکیات
بقدر ادوار فلک دوار و بعدد کواکب ثوابت و سیار و هدیه روح منور و قالب
معطر سلطان سریر رسالت صاحبقران جهان جلالت قطب مدار سپهر دایره
شریعت و فتوت نقطهٔ محاذات خط استوای عالم حقیقت و طریقت ماه فلک تقویم
کرم و جود مهر سپهر ظهور نور وجود آفتاب روشن تاب والضحی نجم انجمن افروز
والنجم اذا هوی مسافر سفر سبحان الذی اسری بعبده محرم حرم فکان قاب
قوسین او ادنی نظم آنخواجه که شد فلک غلامش آرایش عرش گشت نامش
آن محرم سر ذو الجلالی خورشید سپهر لایزالی مهری که نبود سایه او را عرش
کمینه پایه او را برفرق هم فلک قدم زد بر ذروهٔ لامکان علم زد والشمس
حکایتی ز روش واللیل روایتی ز مویش مقصود زمین و آسمان اوست پیغمبر
آخر الزمان اوست دین گشته ز دولتش مخلد ختم همه انبیا محمد صلی الله علیه
و آله الانقیاء لاسیما کاشف مضمون لو کشف الغطاء صاحب لواء انا مدینة
العلم و علی بابها والمنصوص بنص انما والمخصوص بحدیث انت منی بمنزلة هرون
من موسی اعنی علی المرتضی و اولاده الاخیار و عترته الابرار الذین اذهب الله
عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا اما بعد بر ارباب فهم و فطرت و اصحاب ذکا
و فطنت محجوب و مستور نماند که علم هیئت که هر اینه مشتملست بر معرفت اوضاع
اجرام علوی و محتویست بر حقیقت احوال اجسام سفلی از جمله اشرف علوم حقیقیه
و اکمل صنایع حکمیه است و عالم این علم شریف و ناظر این فن لطیف در زمره
الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات
و الارض داخل و لاحق لهذا اکثر علماء نامدار و اغلب فضلاء عالیمقدار
این صنعت رفیع المنزلة را مرقاة و معارج سموات علا و منهاج ملة النبیا و ورد
الله فیها تعریف و توصیف فرموده اند و در این فن تالیفات و تصنیفات داخره



اگر نبفت و نه و ده و دو و چهار ٭ گرد پیدا که کس نبود شمار ٭ گرد پیدا و لیل هستی خود ٭
اندرین هر یکی فزون از حد ٭ داد بان عقل تا بدانستیم ٭ نیز توفیق تا توانستیم ٭

بنابر متابعت انجماعت نیز در کوار بنده خاکسار بیمقدار المحتاج الی رحمة الله
الابدی مظفر منجم جنابدی با قلت بضاعت و عدم استطاعت از کتب و رسائل
اکابر و افاضل این فن محظوظ و بهره مند می بود تا در خلال احوال مطالعه
رساله بیست باب تام در معرفت تقویم تام که مرقوم بقلم افضل المتأخرین و
اکمل المتبحرین قدوة افاضل العلماء صفوة اماثل الاذکیاء مولانا نظام الدین
عبد العلی بیرجندی گردیده بود مشرف گشت و چون از غایت اختصار و نهایت اقتصار غرر
فواید و درر فواید آن در کسوت رمز و ایما در نظر ارباب معنی جلوه ظهور مینمود
خاطر فاتر خطور میکرد که بجهت تفصیل مجملات و تبیین معضلات ابواب آن شرحی
بزبان فارسی تنظیم و ترتیب نماید که منتهی و مبتدی از فواید مضامین آن مستفید و
مستفیض گردند تا آنکه در این اوان با وجود تراکم علایق و تلاطم عوایق
و تسلط هموم و استیلای غموم بتایید الهی بسعی این عزیمت مقترن شده مقاصد این
کتاب بر وجه مسطور و طریق مرقوم سر انجام یافت و چون اکثر الفاظ مصطلحه
آنچه محتاج بشرح بود پیش از شروع در مقصود مرتکب تعریف آن شد و آنچه از
مباحث هیئات و سایر فنون نیز آنچه بهر مقام منوط و مربوط بود ایراد آن لازم
داشت و آنچه موقوف براهین هندسه و اکرات بود حواله بکتب اصول کرده
از تطویل و اطناب اجتناب نمود و موشح بالقاب همایون و دعاء دولت روز
افزون نواب کامیاب بارگاه عرش اشتباه مهر سپهر جلالت و شهریار برج سلطنت و کامکا
خسرو ممالک عربی و عجم حجة الله فی العالمین حامی بلاد اهل الاسلام و الایمان
ماحی آثار الظلم و الطغیان واضع میزان العدل و الانصاف قامع بنیان
البدع و الاعتساف مالک ملوک المشارق و المغارب هادم اساس الخوارج و
النواصب ناصر الشریعة القویمة المصطفویة سالک الطریقة المرضیة المرتضویة
بیت شاهی که آسمان فرو خورشید نظرا در بیشه جلالت و صولت غضنفرا

انجم

اگر از بهر نشر دین هری   آسمان کرد و اختران پیدا   کیست آن آسمان محمد را
اختران اش صحابه شه با دا   باد بر جان هر یکی از ما   هر زمان بیکران درود و ثنا

از هیبتش که نائب صور قیامتست   وز لشکرش که ثانی سد سکندر است   هم
اضطراب و غلغله در هفت طارم است   هم انقلاب و زلزله در هفت کشور است
عباس پادشاه که در فضل و در کرم   هم مصطفی حمایت و هم مرتضی فراست

خلد الله تعالی ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره واحسانه ما دامت الافلاک التسعة دوارة والنجوم السبعة سيارة اللهم ارفع اعلام دولته کالشمس فی وسط النهار وامدد ظلال معدلته علی مفارق الصغار والکبار بالنبی واله الاخیار ملتمس و مامول از اهالی و موالی خصوصا جمعی که بزیور علم و حلیه فضل اراسته و پیراسته ملازم رکاب همایون اند انکه اگر بر سهوی و خطائی که از لوازم ذات انسانیست مطلع گردند بذیل عفو ملبوس و مستور دارند تا در دایره والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس داخل گردند فمن عفی واصلح فاجره علی الله

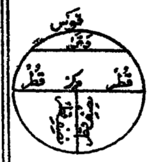
مقدمه در بیان بعضی از الفاظ مصطلحه که پیش از شروع در این شرح محتاج الیه است قابل اشاره حسیه از اعراض مقداریه اگر در هیچ جهت از جهات بهیچ نوع از انواع منقسم نشود از انقطه خوانند و اگر منقسم شود ولیکن در یک جهت یعنی در طول فقط از اخط خوانند و نهایت خط اگر متناهی الوضع بود نقطه باشد و اگر در جهتین قبول قسمت کند یعنی در طول و عرض فقط از اسطح بسیط خوانند و نهایت سطح متناهی الوضع هم بخط تواند بود و هم بنقطه و اگر در سه جهت که طول و عرض و عمق باشد ممکن الانقسام باشد از اجسم تعلیمی خوانند و نهایات این هر یک از نقطه و خط و سطح تواند بود و خط دو قسم بود مستقیم و منحنی و مستقیم آن بود که طرفا و ساتر ما عدا ان شود هر گاه واقع شود در امتداد شعاع بصر یا انکه اقصر خطی باشد میانه دو نقطه معینه و در کتب مبسوطه دیگر تعریفات مثبت است و منحنی ان بود که معرف

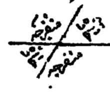
حاصل قول الحاکم ان الدائرة ان حصلت من ادارة الخط باثبات احد طرفیه وتحریک الآخر فالحاصل بعد الادارة حقیقة هو السطح وان حصلت بتحرک نقطة حول نقطة حرکة یکون البعد بینهما فی جمیع الجهات متساویة فالدائرة حقیقة

چون بدیدم که در بسیط زمین ❊ هیچ دانش نبعد دانش دین ❊ مستبد از دانش نجومی بـه

کاندرو گنج حکمت است قره ❊ کردم آغاز در خط منظوم ❊ یادکردم در او بسی علوم

هیچیک از تعریفها نشود و چون خط اطلاق کنند و نگویند که مستقیم یا منحنی مراد خط مستقیم باشد و سطح نیز مستوی بود و غیر مستوی مستوی این بود که اخراج خطوط مستقیمه در جهت طول و عرض ان سطح ممکن و میسر باشد تا انکه خط مستقیم واصله میانه هر دو نقطه مفروضه بر ان سطح از ان سطح بیرون هیچ جهه نیفتد و چون سطح مستوی محاط باشد مر خط منحنی را بشرط انکه نقطه در ان سطح تعیین نمایند که جمیع خطوط واصله میان ان نقطه و ان خط محیط متساوی بود ان سطح را حقیقة و ان خط را مجازا دایره خوانند و قومی عکس این گفته اند و بعضی از محققین محاکمه کرده تصدیق هر دو قول نموده اند و ان نقطه معینه را مرکز گویند و هر یک از ان خطوط واصله را نصف قطر دایره و هر خط مستقیم که دایره را منقسم بدو قسم کند انرا وتر خوانند و پاره که از محیط جدا کند قوس و اگر ان خط بمرکز گذرد انرا قطر نیز خوانند و تصور این مذکورات از این شکل توان نمود و بجهة ضبط حرکات و مقادیر ابعاد محیط هر دایره را بسیصد و شصت جزو متساوی تقسیم کنند و قطر انرا بصد و بیست و هر یک را جزو و درجه گویند و انحدابی از احاطه دو خط بسطح پیدا شود انرا زاویه مسطحه خوانند پس اگر ان دو خط بر وجهی باشند که بعد از اخراج هر یک چهار زاویه متساویه حادث کردد ان زاویه را قائمه خوانند و هر یک از ان دو خط را عمود بران دیگر بدین صورت و الا بزرگتر را منفرجه و خوردتر را حاده بر این صورت و مقدار زاویه مستقیمة الضلعین قوسی بود از دایره که مرکز ان راس زاویه باشد و هر سطح که محاط بخط یا زیاده باشد انرا سطح مشکل خوانند پس اگر محاط سه خط باشد انرا مثلث خوانند بر این صورت و این باعتبار تساوی و اختلاف اضلاع سه قسم بود متساوی الاضلاع و متساوی الساقین و مختلف الاضلاع و اگر محاط چهار خط باشد انرا ذوات اربعة اضلاع خوانند و این منقسم بر پنج قسم بود اول انکه اضلاع او









متساوی

بهر تشریف خویش اول این ؛ کردم از مدحت جلال الدین ؛

بر محامد محمد و احمد ؛ که بقدر هست برتر از فرقد ؛

منحرف

شبیه معین

مستطیل

معین

متساوی و زوایا او قائمه باشد و آن را مربع خوانند و این صورت دوم دیگر آنکه
با قیام زوایا اضلاع متساوی نباشد و آن را مستطیل خوانند و این سیم آنکه با تساوی
اضلاع زوایا قائمه نباشد آن را معین خوانند و این شکل چهارم آنکه نه اضلاع
متساوی بود و نه زوایا قائمه لکن هر دو ضلع متقابل او برابر باشد آن را شبیه
بمعین خوانند و این شکل پنجم آنکه بر خلاف اقسام چهارگانه باشد و آن را منحرف
خوانند و این شکل و هر جسم که محاط یک سطح یا زیاده بود آن را جسم مشکل خوانند
پس اگر یک سطح محیط باشد چنانچه در اندرون این نقطه فرض توان کرد که
خطوط مستقیمه واصله میان نقطه و آن سطح متساوی اند آن را بود آن جسم را کره و
سطح را محیط کره و سطح مستدیر نیز خوانند و آن نقطه را مرکز و هر یک از آن
خطوط را نصف قطر کره و دایره که از تقاطع سطح مستوی بر کره حادث
شود اگر قطع بر مرکز واقع شود آن را عظیمه خوانند و الا صغیره و هر جسم که تمام
سطحی بود که یک نهایت او نقطه بود و یک نهایت دیگر محیط دایره بر وجهی که
جمیع خطوط مستقیمه واصله بینهما از آن سطح بیرون نیفتد آن را مخروط مستدیر
خوانند و آن دایره را قاعده مخروط و خط واصل میان مرکز این دایره و
راس مخروط را سهم مخروط و هر خطی که بر سطحی قائم شود بحیثیتی که اگر خطوط
مستقیمه از موضع قیام در آن سطح اخراج کنند هر یک با آن خط قایمه زاویه
قایمه محیط شود آن خط عمود باشد بر آن سطح و الا فلا و چون دو خط بر وجهی
باشد که بعد جمیع نقاط مفروضه بر احد الخطین از آن خط دیگر برابر بود
آن دو خط را متوازیان گویند و مراد ببعد نقطه از خط امتدادیست بینهما
که اقصر از آن ممکن نباشد و بعضی دو خط متوازی را چنین تعریف کرده اند
که ایشان را هر چند از جهتی الی غیر النهایه اخراج کنند ملاقی نشوند و شک
نیست که این تعریف مخصوص است بخطوط مستقیمه و تعریف اول شامل خطوط

[illegible]

در هیئات افلاک

اول از هیئات فلک گوییم — پس با حکام اختران پوییم — آفریننده پری و ملک

انکه نه آفرید چرخ و فلک — بر کیم ماه و بر دویم تیر است — باز ناهید بر سیم میر است

منحنیه نیز هست و دو سطح نیز که بدین صفت باشند هم متوازیان گویند و چون
کره بر نفس خود متحرک باشد هر نقطه که بر محیط ان کره فرض کنند بعد از اتمام
دوره دایره رسم کند سوای دو نقطه متقابل که انرا دو قطب کره و دو قطب
حرکت نیز گویند و ان دوایر را مدارات ان نقاط خوانند و از انجمله یکی را که
بعد او از بین القطبین متساوی بود منطقه گویند و انرا مجاز فلک نیز گویند
و هر کره مستقله که انفکاک اجزای او مستحیل بود اگر فی الجمله منیر بود انرا کوکب
گویند و الا فلک و ان دو قسم بود مصمت و مجوف مصمت فلک تدویر باشد
و مجوف که هر اینه بر وجهی است که دو سطح متوازی با و محیط است سایر افلاک و
حرکت فلک نیز دو قسم است بسیطه و مختلفه بسیطه که انرا متشابهه نیز گویند
که در ازمنه متساویه از محیط انفلاک قسی متساوی قطع کند و زوایای متساویه
در مرکز احداث نماید و مختلفه بخلاف این قسم باشد و باز منقسم است بمفرده و
مرکبه مفرده انست که از یک فلک صادر شود و مرکبه انستکه زیاده از یک فلک
صادر شود و هر مفرده بسیطه است چه از جسم بسیط واحد حرکات مختلفه
ممتنع است کما ثبت فی الطبیعیات و هر مختلفه مرکبه است چه علت اختلاف حرکت
بسایط غیر از ترکیب امری دیگر نتواند بود و صدور ان حرکت از افلاک مختلفة المراکز
یا متحدة المراکز متقاطعة المناطق باشد اما هر بسیطه مفرده نیست و هر مرکبه
مختلفه نه چه حرکت صادره از افلاک متحدة المراکز منطبقة المناطق با انکه مفرده
نیست بسیطه است یعنی با انکه مرکبه است مختلفه نیست و هر کمیت که او را بر واحد و ما
یتألف منه اطلاق کنند انرا عدد گویند و چون واحد را با جزای متساویه تجزیه
کنند بعضی از ان اجزا را کسر گویند و مجموع انرا مخرج ایشان انچه تصدیق بر کتاب بان
واجب بود و باقی مصطلحات در هر محلی که تقریر اقتضا کند تحریر داید پس
این هنگام شروع در مقصود اولی باشد فقال المصنف رحمه الله تعالی

شمس بر چرخ چارمست مدام   همچو بر چرخ پنجمین بهرام   ششمین چرخ مشتری را دان
هفتمین هست منزل کیوان   باز هشتم که ثابتات بر اوست   نهم او نهم که جمله در اوست

بسم الله الرحمن الرحیم واعتصمت بفضلك یا کریم اما بعد

این مختصریست در معرفت تقویم تام مشتمل بر بیست باب تقویم در لغت بمعنی
تصحیح است یقال قومه تقویما اذا ازال اعوجاجه و در اصطلاح قوم چون تقویم
کوکب اطلاق کنند مراد بعد وضع او باشد از اول حمل بر توالی لیکن مقصود مصنف
اینجا معرفت دفتر تقویمیست و آن صفحاتیست که مشتمل بود بر تقاویم و بعضی از
اوضاع کواکب سبعه سیاره در مدت یکسال شمسی که از زیج و کتب استخراج شده
باشد پس اگر با تقاویم کواکب جمیع اوضاع و متعلقات مخصوصه بدفتر تقویم یا اکثر
مثبت باشد او را تقویم تام گویند و اگر اکثری از آن متروك باشد او را تقویم ناقص
و تقویم شمسی گویند و اگر تقاویم کواکب متروك باشد و بر بعضی از متعلقات
اقتصار کنند او را روزنامچه و تقویم قمری گویند و سنبین جمیع ذلك فی ضمن الابواب
انشاء الله تع و بعضی منجمان بجهت بعضی مردم برایام اسابیع و عربیه هلالیه
و انتقالات قمر و سعد و نحس نظرات او با کواکب و قلیلی از متعلقات اکتفا نموده
در جدول مصرح ثبت کنند و او را تقویم فارسی خوانند و ظرفا او را بتقویم ابلهی
تعبیر کنند

باب اول در معرفت حساب جمل حروف بیست و هشتگانه

مشهوره را چون مقطع باشد حروف تهجی و حروف هجا خوانند یقال الهجو و الهجاء
و التهجی التعداد و حروف معجم نیز گویند یعنی منقط از جهت اختصاص اکثر
این حروف بنقطه نسبت بحروف خطوط سایر امم و اگر مرکب باشد ثلاثی یا رباعی
او را حروف جمل گویند جمع جمله که بمعنی مجموع است و این بحسب ترتیب و ترکیب
منقسم میشود بانحاء مختلفه و اشهر از همه جمل ابجدی و ابتثی و ایقغی و
اهطبیست و افضل همه ابجدی چون بنای زیجات و تقاویم بر آنست و نیز در
بعض کتب جفر از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق عم منقولست که حروف
الابجد بترتیبها موسومة فی اللوح المحفوظ و لهذا مصنف اطلاق جمل بر جمل

وَلقد خلقنا الانسان في احسن تقويم

او سمی کرد و دنیا ساید ❊ چرخ و انجم بگشت او شاید ❊ دهر عدد بروج ❊
عدد چرخها چه شد معلوم ❊ بشمرم بعد ازین بروج و نجوم ❊ حکما پیش ازین بحکم رصد ❊

ابجد کرده اهل حساب نجوم اعداد را بجهت سهولت و اختصار بارقام حروف
بیست و هشتگانه لغت عرب که بترتیب ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ
ضظغ است وضع کرده اند و در ذخائر الاسماء فی الجفر مذکور است که وضع
این ترکیب از پیش حکیمی از حکماء یونان بوده است که او را هشت پسر بوده که
هر یکرا اسمی با سمی ساخته است که حروف یکی از آن در اسم دیگری هیچ نباشد و بلغت
سریانی بر این اسماء معانی اطلاق کنند اما وضع این حروف بعضی گویند از پیش آدم
صفی است بتعلیم ملك علام و بعضی دیگر آنرا با دریس نبی نسبت کنند و گویند
بیست و هشت صورت حرفی را از صور بیست و هشتگانه منازل قمر نقل نموده
و اشاره بعضی مفسرین مصدق این قولست اما سبب آنکه حروف مذکوره را بلغت
عرب مخصوص ساخته اند آنستکه در الفاظ بعضی از ام بعضی از این حروف را مدخل نیست
چنانکه هشت حرف از اینها در کلام فارسی نیافته اند الا نادر و آن اینست ثاء مثلثه
و حاء مهمله و صاد و ضاد و طا و ظا و عین مهمله و قاف و شاعر این حروف را
در سلك نظم کشیده است ❊ هشت حرفست آنکه اندر فارسی ناید همی تا نیاموزی نباشی
اندرین معنی معاف ❊ بشنو از من تا کدامست این حروف و یاد گیر ثاء و حاء و صاد و ضاد و
طا و ظا و عین و قاف و بعضی حروف فا را در این معنی داخل دانند و طریق وضع آنچنانست
که از الف تا طا بترتیب ارقام آحاد گیرند یعنی هر یك از ارقام این حروف موضوعست
از برای عقد آحاد و عدد آن که از یکی است تا نه بترتیب یك یك عدد پس ا یکی ب دو
ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت ح هشت ط نه و از ی تا صاد بترتیب ارقام عشرات
گیرند یعنی هر یك از ارقام این حروف موضوعست از برای عقد عشرات در عدد که آن از
دهست تا نود بتراید ده ده پس رقم ی ده باشد ک بیست ل سی م چهل ن پنجاه
س شصت ع هفتاد ف هشتاد ص نود و از ق تا ظ بترتیب رقم مآت یعنی هر یك از
ارقام این حروف موضوع است از برای عقد مآت در عدد که از صد است تا نهصد بترا

قال البیضاوی
الأدریس اشتقاقه من
الدرس لکثرة دراسته
وروی انه تعالی انزل علیه
ثلثین صحیفة وانه اول من
خط بالقلم ونظر فی علم
النجوم منه

اختران را گرفته اند عدد ؛ پانزده و بیست آمده است هزار ؛ هفت از ایشان کواکب سیاره ؛
ثابتاست نام دیگر ؛ که از ایشان کنند پیکر ؛ باز کردند زمرهٔ حکمت

صد صد پس ق رقم صد باشد ر دویست ش سیصد ت چهارصد ث پانصد خ
ششصد ذ هفتصد ض هشتصد ظ نهصد و غ را رقم الف نهند و توضیح اینها
بر وجه کمال آنست که هر یک از عقود ثلثه با الف که اینها را اصول اعداد گویند مشتمل اند
بر افراد متناهیه که آن نه است سوا آنکه رابع که از افراد غیر متناهیه است پس افراد
اصول ثلثه اول با نفس اصل رابع بیست و هشت باشد که از اعداد مفرده خوانند و چون
حروف جمل نیز بیست و هشت است پس هر یک از ارقام این حروف را بترتیب وضع کرده اند
برای هر یک از این اعداد مفرده بترتیب و ارقام باقی اعداد یعنی اعداد مرکبه را از این
ارقام که مذکور شد و موضوع است از برای اعداد مفرده ترکیب کنند با بسط یعنی که رقم عدد اکثر را
بر رقم عدد اقل مقدم دارند چه ترکیب اغلب اعداد در الفاظ فارسی هم بر این نهج است
مثلاً صد و چهل و پنج را چنین نویسند قمه چون قاف رقم صد است و اکثر از میم که رقم
چهل است مقدم است بر او و همچنین میم بر ها اما اینطرز نوکا ... منظور است که الف
مضاعف نگردد و اگر گردد مرتبه او اکثر رقم تضاعیف الف را چنانکه در الفاظ
فارسی متداولست بر الف مقدم دارند هر چند کمتر از الف باشد دفعاً للاشتباه مثلاً
دو هزار و دو صد و چهل و پنج را چنین نویسند بغ ... چه اگر رقم با موخر از غین باشد مشتبه
گردد به هزار و دو و مخفی نماند که شان اجرای این طرز دیست زیرا که اعداد قومیه
هرگز از نود نگذرد و در زیج نیز از سیصد و شصت زیاده نشود مگر در ... شیء
که بشصد و کبری رسد و در موضع دیگر هزار و دویست و عادت اهل نجوم
بأین جاری شده است که جیم را ابتر نویسند بر این صورت ج تا فرق تام باشد میان
حا و ثا و دال را بدین صورت نویسند زیرا که اگر بصورت اصلی نوشته شود مشتبه
گردد بواو و همچنین ذال را و ثا را همیشه منقوط سازند و ها را بر صورت دال
صغیره نویسند بر این صورت متداولست و کاف مفرده را مسطح نویسند بر این صورت
که اگر غیر مسطح باشد بر این صورت مشتبه بلام شود اگر کاتب سر کش از ...

گویند

هشتمین چرخ را دو شش قسمت — چون تمامی نهاده شد اقسام — برج کردند هر یکی را نام
وانکه از اختران کران رفتار — صورت انکیخته شد هشت و چهار — هر یکی زان موازی برجی

کند یا یک اکر مرکزی زیاده کنند و مرکب را غیر مسطح زیرا که اخف و اقصر است از
مسطح و یای مفرده را معکوس نویسند یا بدین صورت ے اکر مستوی نویسند مشتبه شود
بدال یا بنون هرکاه نقطهٔ بقرب او واقع شود و نون مفرده را بجهت تمیز تام بدین صورت
نویسند و اما الف اعم از آنکه مفرده باشد یا مرکب همیشه منقوط سازند و با و جیم و
زا و یا را نقطه ننهند اما با را بجهت آن نقطه ننهند که اخوات او کہ تاء فوقانیه
و ثاء مثلثه است معروفست بنقطه مکر وقتی که علامت تضعیف الف واقع شود
که آنرا نیز نقطه باید کذاشت تا مشتبه بیا نشود که بعدد نقطه مخصوص ساخته اند هر کاه
علامت تضاعیف الف باشد اما جیم را چون ابتر است مستغنی است از نقطه مکر
وقتی که علامت تضاعیف الف واقع شود اما زا را بجهت آنکه برای مهمله که اخت
او است در تقاویم و زیجات در موضعی ثبت میشود که بمقایسه معلوم است و اکر احیانا
قیاس منتفی باشد علامتی بر فوق او نصب کنند باین صورت ر اما یا چون مفرد باشد ظاهر
که از نقطه مستغنی است و چون مرکب باشد بنون و تا و ثای مرکبه مشتبه کردد اما چون الها
مخصوص بنقطه اند او را نقطه کذاشتن عبث است و در اکثری از تقاویم و زیجات سین و شین
و صاد و ضاد و قاف را چون مفرد باشند ابتر نویسند بدین صورت س ش ص ض ق
تا کاهی که با زا مرکب شوند مشتبه نکردند و باقی حروف را بطریق مشهوره یعنی
چنانکه در خط متداول است معروف ثبت کنند بعد هذا مخفی نماناد که این ارقام
داله بر اعداد در تقویم بجهت کمیت بروج و ساعات و درجات و اجزای هر یک
در برابر یکدیکر بازاء هر روزی وضع کنند مثلا در جدول تقویم کوکب رقم اول
بجهت مرتبه برج باشد و دویم بجهت درجه و سیم بجهت دقیقه و رقم هر مرتبه کسر
مرتبه ما قبل خود باشد چنانکه در باب سیم مشروح کردد و چون کاهی چنان اتفاق
افتد که بعضی از این مراتب بعدد در نیاید بسبب آنکه مرتبهٔ ما قبل او در این مرتبه
کسر نباشد یا مرتبه اول که نشست همهٔ مراتب صحاح است معدد نشود بصفر

دانش این به از گهر درجی ٭ پس نهاد ز بشنو این ترتیب ٭ نام برج از صور بر این ترتیب

حمل و ثور بعد از آن جوزا ٭ سرطان و اسد و کر عذرا ٭ عقرب و قوس و ان پس میزان

بصدد بیان این حکم بر آمده میفرماید که چون مرتبه از مراتب اعداد که موضوع عجبت
بجهت آنچه ذکر کردیم خالی باشد آن عدد را در آن مرتبه صفر می نویسند بجهت
حفظ آن مرتبه بر آن صورت چه اگر صفر مرقوم نشود مراتب بیکدیگر مشتبه شوند
مثلاً اگر مرتبه برجی که صفر حافظ او بود از عدد خالی باشد ناظر رقم درج را
برج اعتقاد کند و رقم دقیقه را درجه و صفر در لغت مکان را گویند که از شاغل
خالی باشد

باب دویم در معرفت ایام اسابیع و تواریخ مشهوره و

اشهر اجرام سماوی آفتاب و ماهست سال گردش بدوره آفتاب گذاشته اند و مدت
یکدوره آفتاب را یعنی از هنگام مفارقت او از یک نقطه معینه مثلاً اول حمل تا
معاودت بآن نقطه یکسال اعتبار کرده اند و ماه گردش بدوره ماه گذاشته اند
یعنی از هنگام مفارقت او از یک وضع معین با آفتاب مثل هلال [illegible] معاودت
بهمان وضع یکماه اعتبار کرده اند و چون دوازده [illegible]
دور آفتاب بعضی دوازده دور ماه را یکسال [illegible]
گویند و آن دیگر را سال شمسی و همچنین دوره ماه [illegible]
یکماه اعتبار کرده اند و این ماه را ماه شمسی گویند و آن دیگر را ماه قمری پس هر یک
از سال و ماه شمسی باشد و قمری و هر یکی از این هر دو حقیقی باشد که سیر حقیقی
نیز در او معتبر باشد نه عدد ایام و شهور و اصطلاحی که عدد در او معتبر
باشد نه سیر پس اقسام هشت قسم میشود هر یکرا در ضمن تواریخ بیان خواهیم کرد
ان شاء الله تعالی اما لفظ تاریخ مصنف در شرح زیج سلطانی آورده است که
بعضی گفته اند عربیست ماخوذ از ارخ بضم همزه و سکون را که بچه گاو
دشتی را گویند و چون باب تفعیل گاهی بمعنی ازاله شئی باشد پس بمعنی تاریخ
وقت را ازاله کردن گاو وحشی است و جهالت آن وقت بود و بعضی گفته اند که

جدی و دلو هست حوت از پی آن ٭ ده خانهای کواکب ٭ پس مر این جمله را که بردم نام ٭
ز اختران صاحبان شناس مدام ٭ اولین از بروج با هشتم ٭ نام این بره و ذکر کردم ٭

قلب تا چیراست چه این نسبت کردن آخر وقت است باوّلان و بعضی گفته اند که
لفظ تاریخ عربی نیست بلکه معرّبست و اصلش آنست که در وقت وضع تاریخ عرب
هرمزان که یکی از ملوک عجم بوده است که در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه
بشرف اسلام مشرف شده در میان صحابه گفت که مر عجم را حسابیست که آنرا
ماه روز گویند و چون کیفیت استعمال آن شرح کرد صحابه را پسند آمد و ماه
روز را معرّب ساخته مورّخ گفتند و تاریخ مصدر آنست و همچنین توریخ
و تاریخ هیزه اما در اصطلاح گوشیار گوید که تاریخ روز معیّنیست اگر از سنه
که بعد از او بود باو نسبت کنند و بعضی گفته اند که تعریف وقت حاضر است باسناد
کردن آن بوقوع حادثه از حوادث و بالجمله اوّل سالی بود که در آن سال حادثه
عظیمی واقع شده باشد چون ظهور دولتی یا ملّتی یا طوفانی یا زلزله یا امثال
اینها را مبدء سازند تا چون ضبط حوادث دیگر خواهند که کنند بان مبدء
نسبت کنند و آنرا تاریخ خوانند و آن نزد اهل هر قومی چیزی دیگر باشد چنانکه
بعد از این معلوم کردد اما ایام اسابیع اسابیع جمع اسبوع است که بفارسی هفته
گویند و در میان خاص و عام مشهور است از اینجهت مصنف ابتداء بان کرده و ارقام
آن با اسامی اینست آ یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه و جمعه
ز شنبه و چون در دفتر تقویم علامت اشیاء متعدده ارقام اعداد آن میباشد
بمذهب جمهور اوّل هفته روز یکشنبه باشد چون ابتدای خلق آسمان در
روز یکشنبه شده است چنانچه اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
در اختیارات ایام اسابیع فرموده وَفِی الاحَدِ اَنبَاءٌ لِاَنَّ فِیهِ بَنَی اللهُ تَعَالیٰ
اَطْبَاقَ السَّمَآءِ پس لابد است که الف علامت یکشنبه باشد مع هذا که مصنف با حد
است و نه علامت شنبه که آخر هفته است و بعضی که اول هفته را شنبه دانند علامت

شنبه را

هردو مریخ را شدند بیوت ✿ همچو برجیس را کمان با حوت ✿ زهره را خانه ثور و هم میزان ✿

شمس را شیر و ماه را سرطان ✿ تیر را خانه خوشه و جوزا ✿ مر زحل راست جدی و دلو عطا ✿

شنبه را صفر نهند چه صفر بر الف که باتفاق علامت یکشنبه است مقدم است اقل

تواریخ مشهوره چهار است اول تاریخ عرب که اشهر و اشرف تواریخ است چون

مبدء آن هجرت جناب رسالت پناه است ۳ ولهذا مصنف ابتدا بان کرده است و

سالهای ایشان دوازده ماه قمریست و مراد از کلام رب العزة که اِنَّ عِدَّةَ

الشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ اثنا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللهِ این شهور است و بنابر آنچه سبق

ذکر یافت سال و ماههای این تاریخ باین اصطلاح قمری حقیقی باشد و اصلا

دران کسر نباشد و اسامی شهور ایشان اینست ا محرم و این ماه اول از سال

ایشان و وجه تسمیه محرم آنستکه درانماه قتال از محرمات بوده ۲ صفر

ماخوذ است از صِفر یعنی مکان خالی چه درانماه مکه معظمه از حجاج خالی

باشد که زائران عزیمت اوطان خود کردندی مسمی باین اسم شده ۳ ربیع الاول و

ماه سیم بود ۴ ربیع الاخر ماه چهارم و این دو ماه را ربیع بجهت آن گویند که در وقت

تسمیه شهور این دو ماه در فصل ربیع افتاده ۵ جمادی الاول ماه پنجم بود ۶ جمادی

الاخر ماه ششم بود وجه تسمیه آنستکه درین دو ماه انجماد انهار بحصول پیوسته

۷ رجب ماه هفتم بود ماخوذ است از ترجیب و تعظیم بسبب آنکه آنماه را ترجیب و

تعظیم کردندی یقال رَجَبَهُ و رَجَبَهُ ای عَظَّمَهُ یا آنکه چون از شهور حرمست

که مقاتله و محاربه نیز درانماه حرام بوده یقال رجل اَرجَبَ اذا کانَ مقطوع

الیدِ و روایتست از حضرت رسول ص که رجب نام جوییست در بهشت از شیر شیرین تر

و از برف سفیدتر هرگاه درانماه روزه گیرد از ان جوی آب دهند باین سبب

آنماه را رجب نام نهاده اند و اهل جاهلیت از اَشهُرُ اللهِ الاَصَمِّ خوانندی زیرا

که درانماه منع منکرات زیاده از شهور دیگر بودی و صدا ساز و آلات غنا

بگوش نرسیدی و بعضی گفته اند که چون قتال حرام بود قعقعه سلاح بر نیامدی

چون مر این علم را نهاد اساس ∴ مر و دانادل ستاره‌شناس ∴ که کرد آگه تمام بی‌زیج
از حمل صفر الف ز ثور نشان ∴ از حساب جمل گرفت و نهاد ∴ رقم برجها که کرد اجداد

شعبان ماه هشتم بود چه در اینماه ارزاق عباد منشعب گردد فیها یفرق کل
امر حکیم و رمضان ماه نهم بود ماخوذ از رمض لانه یرمض الذنوب ای یحرقها
شوال ماه دهم بود و گویند سبب تسمیه آن آن بود که در اینماه عرب صید کردندی
یقال اشال الکلب ذنبه اذا ارسله للصید یا آنکه در اینماه شتران مست
شدندی یقال اشالت الناقة ذنبها لطلب الفحل ذیقعده ماه یازدهم بود وجه
تسمیه آنکه در اینماه از محاربه و مقاتله قعود کردندی چون از جمله اشهر حرمست
ذیحجة الحرام ماه دوازدهم بود و سبب تسمیه آنکه در اینماه حج نمایند و اول ماه را
از رؤیت هلال گیرند بجهت آنکه گنبد سایر اشکال قمر است و او در این وضع بمنزله
موجودیست بعد از عدم و ایام هر ماهی که اعتبار قست از ابتدای غروب تمام جرم
آفتاب که قریب برؤیت هلال بود تا غروب جرم او که قریب بود برؤیت هلال بعد از
آن بیست و نه باشد و کمتر نباشد یا سی بود و بیشتر نباشد و همچنین تا چهار ماه
متوالی سی سی باشد و زیاده نه و تا سه ماه بیست و نه بیست و نه و کمتر نه و اینها
همه باستقراء و امتحان معلوم شده است و سبب این اختلاف سیرات قمر است و
سایر اوضاع او منضم با اختلاف آفاق و بیان اینها موجب اطناب است هلال در
لغت قدری مستنیر مرئی از جرم ماه را گویند در شب اول و دویم و سیم و در
عرف اهل نجوم همین در شب اول هلال گویند و روز اول از هر ماهی را غرّه گویند
که ماخوذ است بر وجه استعاره از بیاض پیشانی اسب و روز سی ام را سلخ گویند
که مستعار است از بیرون آوردن گوسفند از پوست چه در آن روز ماه البته
از زیر شعاع آفتاب بیرون می آید و چون وضع هلال مختلف و ناضبوط است
اهل حساب یعنی منجمان اول ماه را در این تاریخ از اجتماع وسطی شمس و قمر گیرند
بر طالب تحقیق مخفی نماناد که خط خارج از مرکز عالم چون بمرکز تدویر قمر گذرد

ونقطه

ب ز جوزا و جیم از سرطان ❁ چون هد دال کرد سنبله ❁ و ز میزان نهاد عقرب زا
قوس حا طا ث ان جدی هاد ❁ دلو ی یا الف ماهی داد ❁ ده ارقام کواکب ❁

و بفلک اعلی منتهی گردد آنرا خط وسطی قمر خوانند و خطی که هم از مرکز عالم
بهمان فلک منتهی شود بموازات خطی که از مرکز فلک خارج مرکز شمس بمرکز
جرم او واصل گردد و خط وسطی شمس خوانند برانصورت و بیان هیات افلاک درباب
ابنده بتفصیل نموده شود انشاء الله تعالی و این هر دو خط حول مرکز عالم متشابه
الحرکه باشند کما ثبت فی علم الهیاة و چون طرف هر دو خط در موضعی از فلک
البروج جمع ایند آنرا اجتماع وسطی گویند و مخفی نماناد که مصنف ذکر شمس و قمر
بجهت توضیح نموده والا اطلاق اجتماع وسطی کافیست و ما بین هر دو اجتماع و
یعنی از هنگام افتراق خطین تا هنگام اجتماع ایشان بعد از ان بیست و نه روز
دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه و ذکر کیفیت وجدان این مدت مفضی
بتطویلست پس سال قمری که دوازده اینمقدارست سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت
دقیقه باشد محرم را سی روز گیرند و صفر را بیست و نه روز و همچنین بترتیب یکماه
سی روز گیرند و یکماه بیست و نه روز تا اخر سال و عادت اهل حساب چنانست
که چون کسر بنصف رسد یا زیاده از نصف شود آنرا واحد گیرند پس چون کسر
بیست و نه روز که دوازده ساعتست و چهل و چهار دقیقه زیاده از نصف شبانه
روزست محرم را سی روز گرفتند و در ماه دوم کسر زاید آنرا بنقصان کسر ماه
مقدم حساب نموده جزوی از کسر او باقی ماند کمتر از نصف پس ماه دوم را بیست و
نه روز گرفتند و باز در ماه سیم کسر از نصف زیاده بود آنرا سی روز گرفتند و
در ماه چهارم ان کسر زاید را بنقصان ماه مقدم حساب نموده و آنچه باقی ماند
کمتر از نصف بود تمام ماه را بیست و نه روز گرفتند و تا اخر سال بدین قیاس نموده
یکماه سی و یکماه بیست و نه گرفتند و اگر کسر زاید نصف شبانه روزی میبود یعنی
همین دوازده ساعت هر شش ماه سی میگرفتند و شش ماه بیست و نه و در اخر

بدانکه روز سی ام را چراغ گویند که
مستعارست از بیرون آوردن
گوسفند از پوست چه در ان روز ماه
زیر شعاع آفتاب البته بیرون نمی
آید البته تجربه است که در روز ۲۹ گاهی
باشد ماه از زیر شعاع آفتاب بیرون
آید اما دائمی نیست بخلاف روز
سلخ که دائمیست منه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
محرم	سح	ما ی	ل
صفر	ا ط		کط
ربیع الاول	ه یه?	ط یح?	ل
ربیع الآخر	. نو		کط
جمادی الاولی	ه م	[illegible]	ل
جمادی الآخره	ه کح?		کط
رجب	لد?	و ف?	ل
شعبان	ه ف?		کط
رمضان	ط له?	ه ک?	ل
شوال	ر ع?		کط
ذی القعده	[illegible]	[illegible]	ل
ذی الحجه	ط ط		کط

قوس ع طاش ن جدی نهاد ❁ دلو ی پا الف بماهی داد ❁ چون بدانستی از بروج رقم ❁
رقم اختران بباید هم ❁ آخرین حرف نام هر اختر ❁ بدلش نیکار بر دفتر ❁

و در آخر سال پنجم کسر نمی ماند لیکن چون چهل و چهار دقیقه از دوازده ساعت
زیاده است پیشتر که در آخر سال هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه که حاصل
الضرب دقایق مذکوره است در عدد شهور بر هم آمده و از اغفال آن خرابی
ولا محاله آن خمس و سدس شبانه روز بیست و ما طریق این حساب را در جدول درج
تا معلوم شود که در اول هر ماهی کسر چه مقدار است و چند بحرف نقصان ما
حساب شده و چند مانده و جدول پیشتر در برابر صفحه کشیده شده است

سال یازده سال از آن قبیل است که ذوالحجه را سی روز گیرند و آن روز را
کبیسه خوانند و آن در سال دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم
و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و نهم بود و اینها در لفظ
بهزیحیح کادوط جمع‌اند و بعضی بجای پانزدهم شانزدهم را کبیسه دارند و آن
بترتیب بهزیجوح کادوط باشد پس با حساب و ضبط این سالها و ماهها اقرب
باشد و قبل از این مذکور شد که از کسور زایده ماهها حرف نقصانات در
آخر سال کسری زاید میماند چنانکه گفتیم آن کسر خمس و سدس یک شبانه روز است و
اقل عددی که از او خمس و سدس باشد عدد سی است و خمس او شش است و سدس پنج
که مجموع یازده بود پس در مدت سی سال یازده کبیسه یازده روز تمام شود که هیچ کسر
نماند و در این یازده سال ذوالحجه را سی گیرند باضافه این روز زاید با ایام اصل
او که بیست و نه روز است اما تعیین سالها که در آن این روز زاید کنند بر این وجه
است که در سال اول که آن کسر از نصف کمتر بود چیزی زیادت نکنند و در سال
دوم چون از نصف زیاده میشود از او یک روز گیرند و زیادت کنند و در سال سیم
از کسور زیادتی بحسب نقصان او روز حساب کنند و آنچه باقی بماند تا که در سال چهارم و
و سال پنجم از نصف زیاد میشود در سال پنجم یک روز زیادت کنند

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	ا	ا	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	و	و	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ا	ا	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	ه	ه	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بیچاره شمس شد ز قمر ✿ بر بهمن کز غاسق رنج برد ✿ حد طبایع بی فوج ✿
بر ... درطبایع دان ✿ رنج نادان پیشه ضایع دان ✿ حرارت آتشی تر و کان ✿

برای تبیان آخر و بیچاره ... ... است یکی آنکه چون کسر تضعیف
رسد آنرا واحد گیرند و دیگر آنکه تا از ... نیز ... فشود آنرا یکی نگیرند
طریق اول ... و دوم ... بنا بر قاعده که ... کسر ... وارد
بنا بر این بعضی سال پانزدهم را کبیسه کنند چه کسر در آن سال ... و بعضی
در سال شانزدهم کبیسه کنند چه کسر در آن سال از نصف زیاده است ... اینجا
اول ... وجدا اینجا بازاء هر سالی از این سال کسور ... را ثبت کردیم بعد ... شبانروز
شبانروز چون آن کسور شبانروز شود یا بیشتر و رقم عدد سالی که روز زاید
دارد بسواد نوشته شده و باقی بحمرت اما کبیسه مشهور آنست که ماخوذ از کبس است
یعنی پر کردن چاه از خاک چه این روز بیست که از کسور جمع کرده اند و بعضی گفته اند
که کبیسه داوودی سر است در گریبان چه این روز بیست که محاسب در میان ایام سال
در آورده است چنانکه از گریبان در آورند و کبیسه بمعنی مکبوس است و صف بروز
و تا علامت نقل است نعصفیت و بعضی آن سال را که کبیسه در او واقع شود بمجاز
کبیسه گویند و مبداء این تاریخ زمان هجرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از مکه معظمه
زادها الله شرفا یعنی روز اول محرم آن سالی که هجرت فرموده اند و هجرت در لغت ترک
وطن است و مفارقت از آن بموضعی دیگر و مقام ساختن در آن و بحسب عرف مخصوص
است بترک وطن خالصا لله تعالی و بجهت آنکه قیام توان نمود بامتثال اوامر شرع
بیمانعی و بدانکه عرب را پیش از اسلام تواریخ مختلفه بوده است چون تاریخ بنای
کعبه و تاریخ ریاست عمرو بن ربیعه که وضع عبادت اصنام کرد عرب از ... او بود
... این تاریخ مستعمل بوده و بعد از آن تاریخ عام الفیل مستعمل شده
و ... هجرت ... صلی الله علیه و آله تاریخ عادت نبوده لیکن ...
هجرت هر سالی را ... سنة ... دوم سنة الامر ...

ثور خاکی وجدی و خوشه همان ❊ طبع جوزا و دلو و پله هوا ❊ وان خرچنگ و حوت و عقرب
در طبایع کواکب سبعه ❊ زحل انکو بدشمنی ثرات ❊ روزی و سرد و خشک و نحر

چهارم سنة الترفية پنجم سنة الزلزال ششم سنة الاستيناس هفتم
سنة الاستغلاء هشتم سنة الاستواء نهم سنة البرائة دهم سنة الوداع
و بعد از وفات جناب رسالت هیچ تاریخی منظور نداشتند تا در زمان خلافت
عمر بن خطاب اشتباهی واقع شده و آنچنان بود که ابوموسی اشعری که از قبل او
حاکم یمن بود باو نوشت که از جانب شما بعضی مکتوبات آمده که محل انشا شعبان است
نمیدانم که شعبان کدام سالست اگر من بعد تاریخی اختیار نمایند دور نیست پس
پس اتفاق و اجماع عرب بر آن شد که تاریخی وضع کنند بعضی از یهود که بشرف اسلام
مشرف شده بودند گفتند که ما را مثل این تاریخی هست و اشاره بتاریخ رومی کردند
و اشاره بتاریخ رومی کردند مرضی قوم نیفتاد که حسابش و نگاهداشتن کبیسه
آن طولی دارد و بعضی اشاره بتاریخ فرس کردند آنهم بدین سبب مرضی نیفتاد
پس رای ایشان بآن قرار گرفت که روزی از ایام حضرت رسول صلی الله علیه و
آله را مبدء سازند و از اوقات منسوبه بآنحضرت چهار وقت را مذکور ساختند
ولادت و زمان بعثت و زمان هجرت و زمان وفات و در زمان ولادت اختلاف
بسیار بود چون سال ولادت مردّد بود میان چهل و چهل و دویم و چهل و سیم
از سلطنت انوشیروان و در ایام آن نیز اختلاف بود چه مردّد بود میان شب
دویم و شب هشتم و شب سیزدهم و شب هفدهم از ماه ربیع الاول پس آنرا باتفاق
ترک کردند و بعد از آن جمعی گفتند از بعثت جناب رسالت پناه تاریخ باید گرفت
و جمعی وفات را اختیار کردند اما بعضی گفتند هیچکدام از این هر دو نزد ما پسندیده
نیست چه اگر از بعثت حضرت تاریخ گیریم هر لحظه بواسطه آنکه در آنوقت در
کفر بودیم پریشان خاطر شویم و اگر از وفات گیریم هر دم حزن و مصیبت ما تازه
گردد پس صواب آنستکه از زمان هجرت گیریم که در آنوقت ابتدای شوکت اسلام

ترفیه آسوده گردانیدن ۱۲

بجهة آنکه خمس در آن سال بر رسول مباح شد ۱۲

مشتری اگر نه دوست فیروزی ❁ سعد و نزد ان دکرم و تر و دای ❁ بایزید مریخ نحس و تیره بشی ❁
گرم و خشک از طبیعتش طلبی ❁ شمس هم گرم و خشک و رد وزر ❁ نحس دراجتماع و سعد نظر ❁

تاریخ رومی

بود و ما پیش در خدمت سید انام ص فیض اسلام مشرف بودیم پس قوم متابعت
ایشان لازم شمرده باجماع مبدء تاریخ از هجرت رسول ص از مکه معظمه بمدینه
شرفه کرده شد دوم از تواریخ مشهوره تاریخ رومیست چون مستعمل
رومیانست و ایضا منسوبست بپادشاه اسکندر رومی که مالک ممالک سبعه
بوده است و لهذا تاریخ اسکندری نیز گویند و اسامی شهور ایشان بلغت سریانی
اینست تشرین الاول تشرین الآخر کانون الاول کانون الآخر شباط اذار نیسان
ایار حزیران تموز اب ایلول و مشهور در شباط شین معجمه است و جوهری در
صحاح اورده که سین مهمله او شاید اصل این شین معجمه باشد و معرب آن سین
مهمله باشد و اول سال که یکم تشرین الاولست درین زمان در اواسط میزانست
و بمرور ایام اندک تغیری واقع میشود و سبب اینکه مبدء سال در میزان گرفته اند
معلوم نیست و سال ایشان سیصد و شصت و پنج روز است و ربعی بی زیاده
و نقصان و این دلیل انستکه سالها درین تاریخ شمسی اصطلاحی است چه شمسی
حقیقی بحسب ارصاد مشهوره ازین کمتر است و مقدار کمی برصد بطلمیوس چهار دقیقه
است و چهل و پنج ثانیه و برصد ایلخانی که منسوبست بمحقق طوسی رحمه الله یازده
دقیقه و برصد محیی الدین مغربی دوازده دقیقه و برصد تبانی سیزده دقیقه
سی و شش ثانیه و بارصاد اهل خطا نه دقیقه و برصد سلطان الشهید الغ بیک
گورکان ده دقیقه و چهل و پنج ثانیه و بعضی گفته اند که اهل روم آن کسر را بر صد
ربعی تمام یافته اند موافق رصد طمو خارس و ابرخس که از متقدمین اند پس
بر این تقدیر سال ایشان شمسی حقیقی باشد و سبب اختلاف چند چیز تواند بود
اول قصور آلات رصدی دویم ناهمواری زمین رصد خانه سیم رقت و غلظت
هوا چهارم ضعف و قوة باصره و هر یک از تشرین الآخر و نیسان و حزیران و

سعد و ماده است سرد و تر زهره تیر سازنده باشد و زهره ٭ و انکه نامش ز اختران قمر است
سعد و ماده بشیر سرد و تر است فکند قوم هفته ٭ باز آغاز هفته یکشنبه ٭

ایلول سی روز باشد و هر یک از ماههای دیگر سی و یک روز الا شباط که بیست و
هشت روز باشد بناء علی هذا ماههای این تاریخ نیز شمسی اصطلاحی باشد
چون مدت ماههای شمسی با این شهور موافق نیست چنانکه در باب چهارم
معلوم شود و مصنف در شرح زیج سلطانی اورده است که سبب اینکه ماهها
باین نوع کرفته اند معلوم نیست و آن ربع زاید در مدت چهار سال روزی
تمام شود و این ظاهرا فیر از در آخر شباط افزایند و آن روز کبیسه باشد و
سبب آنکه در آخر شباط می افزایند آنستکه ایام آن کمتر است از ایام باقی ماهها
و بعضی کفته اند بجهت آنکه آخر آن نزدیک با آخر سال طبیعی است چون آن در آخر
حوت است و مبدء این تاریخ بعد از انقضاء دوازده سال از وفات اسکندر فیلقوس
رومیست در مبدء این تاریخ خلاف بسیار است بعضی از مورخان کفته اند که اول
جلوس پادشاهی اسکندر است و از سخن بطلیموس در مجسطی چنان فهم میشود که
وفات اسکندر است و کوشیار در زیج جامع اورده است که مبدء این تاریخ
اول سال هفتم است از جلوس پادشاهی اسکندر و در آن سال از ولایت خود
بیرون امده در اطراف عالم سیر کرد اما اکثری از محققین بر آنند که این تاریخ
بدوازده سال بعد از وفات اسکندر بنام او وضع کرده اند و باین سبب مصنف این قول را
اختیار نموده است و این بحسب ظاهر اکرچه بعید مینماید بجهت آنکه چرا لازمست که
بعد از وفات پادشاهی تاریخ بنام او وضع نمایند اما در بعضی رسائل بجهت توجیه
این حکایتی اورده اند که قریب بوقوع ظاهر میشود و آنچنانست که چون ملک اسکندر
از بلاد یونان خروج کرده بعزم تسخیر فارس کذارش بر بیت المقدس افتاد جماعتی
از رهبانان که معظم بنی اسرائیل اند آنجا ساکن بودند ایشانرا فرمودند که تاریخی که
از زمان موسی میکرفتند ترک کنند و بنام او تجدید کنند ایشان فرمان را قبول کردند

و کفتند

دان و واکر الف نشانش به ❖ بر دو شنبه علامت آمد با ❖ همچنین تا رسد بشنبه زا ❖
ده بر قوم ماتا مر ماه ❖ الف ست اول ه از تقویم ❖ ب دوم روز دان سیم راج

تاریخ فارسیان

گفته شد که در اخبار آمده است که چون هزار سال از این تاریخ بگذرد از ترک کنند و هر واقعه که در آن سال روی نماید او را مبدء هزار سال دیگر گیرند و چند سال دیگر هزار سال تمام خواهد شد پس چون تمام شود بنام تو کنیم و در آن حین بدست و هفت سال از عمر اسکندر گذشته بود بعد از آن اندک زمانی منقضی شد اسکندر از عالم نقل کرد و بعد از دوازده سال از فوت او هزار سال مذکور تمام شد و چون هیچ امری از امور عظیم در آن سال حادث نشد و از اسکندر نیز تعهد کرده بودند بوعده وفا نموده ایشم او را مبدء این تاریخ ساختند والله یعلم بسیّم

از تواریخ مشهوره تاریخ فرس قدیم است چه مستعمل فرسیان بوده و بحسب وضع اقدمست بر سایر تواریخ و از آنجا چون باسم یزدجرد شهریار مشهور شده تاریخ یزدجردی نیز گویند و وجه آن در اخر باب بیاید ان شاء الله تعالی و اسامی شهور ایشان این

فروردین ماه ۱ اردی بهشت ماه ۲ خرداد ماه ۳ تیر ماه ۴ مرداد ماه ۵ شهریور ماه ۶ مهر ماه ۷ آبان ماه ۸ آذر ماه ۹ دی ماه ۱۰ بهمن ماه ۱۱ اسفندارمذ ماه ۱۲ و چون اسابیع در میان ایشان مستعمل نبوده هر روزی را از ایام ماهها نامی نهاده اند برین ترتیب اورمزد ۱ بهمن ۲ اردی بهشت ۳ شهریور ۴ اسفندارمذ ۵ خرداد ۶ مرداد ۷ دیبادر ۸ آذر ۹ آبان ۱۰ خور ۱۱ ماه ۱۲ تیر ۱۳ جوش ۱۴ دیبمهر ۱۵ مهر ۱۶ سروش ۱۷ رشن ۱۸ فروردین ۱۹ بهرام ۲۰ رام ۲۱ باد ۲۲ دیبدین ۲۳ دین ۲۴ ارد ۲۵ اشتاد ۲۶ اسمان ۲۷ رامیاد ۲۸ ماراسفند ۲۹ انیران ۳۰ و گویند جمله اینها اسامی ملائکه اند الا اورمزد که از اسماء الله است و نام هر روزی در هر ماهی که موافق نام آن ماه باشد آن روز را در آن ماه جشنی سازند یعنی عید کنند و سال ایشان چون سال روم یا نیست چه این نیز سیصد و شصت و پنج روز و ربعیست الا آنکه از شهور اثنی عشریه رومیه هفت ماه سی و یک روز است و چهار ماه سی روز و

همچنین تا که رسد تمام ❊ آخرش کُط بود با لام ❊ نه شرف کواکب ❊
شرف آفتاب دان بحمل ❊ ثور مه را شرف شناس محل ❊ مرزحل را شرف بود میزان

بکماه بیست و هشت روز و در این تاریخ هر ماهی را سی روز گیرند بی تفاوت
و پنج روز زاید بر شهور را در آخر آبانماه یا آخر اسفندارمذماه افزایند چنانچه
تو دید عنقریب ظاهر شود و آنرا خمسهٔ مسترقه خوانند پس بر این تقدیر ماههای
این تاریخ نیز شمسی اصطلاحی باشد و اسامی ایام خمسه اینست اهنود استود
اسفندمذ وهشت هشتویش و آن کسر زاید که در این تاریخ رومی بعد از
چهار سال کبیسه میشد در این تاریخ در مدت صد و بیست سال بیکماه تمام شود و
سال صد و بیستم را سیزده ماه گیرند و آنماه را که کبیسه است بنام آنماهی خوانند
که این باخر آن ملحق باشد تفصیلش آنستکه در اول نوبت که اینماه زاید شده آنرا
در آخر فروردین ماه اضافه میکرده اند و آنرا نیز فروردین میگفته اند و در نوبت دوم
در آخر اردی بهشت اضافه مینمودند و آنرا نیز اردی بهشت ماه میخوانده اند و خمسهٔ
مسترقه در آخر ماه سیزدهم بوده است و در سالهای غیر کبیسه در آخر ماه الحاق
میکرده اند که کبیسه در آن نوبت بنام آنماه بوده و بسبب زیاده کردن کسور بیکباره
افت هر روز تعلق بملکی دارد نوروز با سم آن ملک زمزمه داشته اند و آن
عبادت ایشان بوده که اگر در هر چهار سال یکروز اضافه نمودندی بطریق رومیان
زمزمه ایشان تعویق افتادی و نیز گویند که پادشاهان ایشان در هر روز طعام
خاص خوردندی و لباس خاص پوشیدندی و چون از دور کبس ایشان که هزار و چهار
صد و چهل سالست و هفتصد و شصت سال منقضی شده است نوبت کبس با بانماه
رسیده بود و خمسهٔ مسترقه را در آخر آبانماه می افزوده اند و چون اساس دولت
فرسیان بصدمت سپاه نصرت پناه عرب در هم شکست کبیسه بر طرف شد و خمسه در آخر
آبانماه بماند و جمعی از اهل مجوس که مانده اند خمسه همچنان در آخر آبانماه افزایند
و تغیر آن جایز ندارند و گویند از سنتهای فرس است هر چند کبیسه متروک شده

شرف مشتری است در سرطان ؛ یا بود از جدی هم شرف بهرام ؛ همچو از حوت زهره بدرام ؛
تیر را سنبله هست بیت و شرف ؛ هم چنین آمد این بما ز سلف ؛ شرف راس خانهٔ تیر است ؛

تاریخ جلالی

باشد و بعضی از مسلمین سلف نیز تقلید میکرده اند اما منجمان که بغور این معنی
رسیده اند و میرسند از اواخر اسفندارمذماه که آخر سال است زیاده میکنند
چنانچه مقتضای قیاس است و مبدء این تاریخ اول سال ملک یزدجرد بن شهریار بن
کسری است مخفی نماناد که وضع این تاریخ در زمان جمشید کرده اند و بعد از او عادت
چنان بوده است که هر پادشاهی که والی آن ملک شدی تاریخ را از وقت جلوس او
گرفتندی و چون زمان او آخر شدی از آن ترک کرده بنام آنکس که استیلا یافتی تجدید
کردندی تا آنگاه که ملک بملک یزدجرد رسیده تاریخ بنام او نقل کردند و آن روز [illegible]
ربیع الاول سنه احدی عشر هجریه بوده است و چون در زمان عثمان بن عفان
از لشکر عرب منهزم شد و گریخت و چنانکه در تواریخ مذکور است که آسیابان او
بکشت دیگر کسی در عجم استیلا نیافت که تاریخ بنام او کنند لاجرم تاریخ فرس بنام او
قرار یافت و بدو مشهور شد و در این زمان این تاریخ را بی کسر استعمال کنند یعنی سیصد و
شصت و پنج روز بی کسر گیرند چون آن قاعده در اول حال متروک شده بود در ثانی
الحال اعاده آن نکردند پس سالهای این تاریخ بهر دو اعتبار شمسی اصطلاحی باشد
و خمسهٔ مسترقه در آخر سال افزایند و نادر بود که در اواخر آبانماه افزوده شود
چهارم از تواریخ مشهوره تاریخ جلالی و آنرا ملکی و ملکشاهی و تاریخ محدث
نیز گویند سبب آنکه سلطان جلال الدین ملکشاه ابن الب ارسلان سلجوقی او را
احداث کرده است اسامی شهور این تاریخ همان اسامی شهور یزدجردیست و از
جهت تمیز اسامی شهور یزدجردی را بقدیم مقید سازند و شهور این تاریخ را
بجلالی یا ملکی و سبب اتحاد اسامی آنستکه در وقت وضع این تاریخ آفتاب طرف اول
حمل بود در هیجدهم فروردینماه قدیم واقع شده بود پس آن هیجده روز را
که از سال مقدم بود بطریق کبیسهٔ فرس از این سال اعتبار کرده اند و اسم فروردین را

زین بد اندر کمان شرف پیر است ✽ دیگر هبوط کواکب ✽ چون شرف گشت مر ترا معلوم

در برابر بود هبوط نجوم ✽ چون هبوط زحل ببرج حمل ✽ وان برجیس برج جدی مثل

تغییر نداده‌اند باقی صورت استطرادا بحال خود گذاشته‌اند و سال این تاریخ
شمسی حقیقی باشد و آن بحسب زیج جدید سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و
نه دقیقه و پانزده ثانیه چهل و هشت رابعه است و وضع تقاویم از زمان سلطان
ملکشاه تا حال بر این تاریخ است و مناسب آنست که ماهها این تاریخ نیز شمسی حقیقی
باشد چنانکه بعضی اعتبار نموده‌اند یعنی مبدء هر ماه روزی باشد که آفتاب
در نصف النهار آن روز در درجه برجی باشد از بروج اثنا عشریه بشرطی که در
نصف النهار پیشتر در آخر برج مقدم باشد اما چون ایام مکث آفتاب در بروج
مختلف است و جمهور خواسته‌اند که اول هر ورق از اوراق تقویم اول ماهی باشد
و ایضا نخواستند که ایام اوراق در تقویم مختلف شود بنا بر این گفت و هر ماهی
در این تاریخ سی روز باشد بی تفاوت پس بر این تقدیر ماهها شمسی اصطلاحی باشد
و خمسه مسترقه این تاریخ باتفاق در آخر اسفندارمذ ماه افزایند بخلاف تاریخ
فرس که بعضی در آخر آبان ماه افزایند و بعضی در آخر اسفندارمذ ماه و در هر چهار
سال یا پنج سال یک روز که از کسر زاید جمع شود در آخر خمسه افزایند و آن را کبیسه خوانند
و سبب تردد کسر سالست از ربع و باستقراء معلوم شده است که چون شش یا
هفت بار چهار سال کبیسه افتد یکبار بر پنج سال افتد و اول فروردین ماه که اول
سالست و آن را نوروز سلطانی گویند روزی باشد که آفتاب در نصف النهار آن روز
در درجه اول حمل باشد بشرط آنکه در نصف النهار مقدم در حوت بود و مبدء
این تاریخ کبیسه ملکشاهی است حکایت کنند که در عصر سلطان ملکشاه جماعتی از حکماء
مثل حکیم عمر خیام و خواجه عبد الرحمن خازنی و غیرهما بودند و سلطان با ایشان
فرمودند که بنام او رصدی بنا کنند حکما با یکدیگر مشورت این امر عظیم نمودند
بعد از قیل و قال اساس بر دشواری ترجیح نموده بسلطان عرض نمودند که کثر

زمانی

جای مریخ چون بود سرطان ❊ اندر و مرد را تو هابطه دان ❊ باز زیران هبوط خورشید است
هابط برج خوشه ناهید است ❊ برج ماهی هبوط تیر آمد ❊ عقرب آن سه منیر آمد ❊

زمانی که رصد تمام میشود سی سالست و ما را معلوم نیست که عمر ما وفا کند و بدان
تعذر که رصد تمام شود چون در حرکات کواکب بمرور ایام تفاوت و تبهای فاحش
پیدا میشود لاجرم احتیاج میشود برصد دیگر باین سبب این زیج که ما در این زیج
بزودی منسوخ گردد و زحمتها عبث شود پس صواب آنست که چون بسبب عدم کبس تاریخ
فرس که مستعمل این زمانست اوایل سالها مختلف میشود ما بجهت سلطان تاریخ
وضع کنیم که اول سال او همیشه در یک موسم باشد و بمرور زمان متغیر نشود و
باین سبب اسم پادشاه ابدالدهر باقی بماند پس چون سلطان را این امر واضح
کردند تاریخ مذکور را مطابق سال شمسی حقیقی ساخته بنام سلطان کردند
و احکام باطراف و جوانب نوشتند که منجمان بعد از این تقاویم را بر این تاریخ وضع
کنند و روز اول فروردینماه این تاریخ را نوروز دانند چه در آن وقت احوال نباتات
از سر گرفته شود و نمو در آید که شبیه بجوهر بعد از ممات و چون هیجده روز
از فروردینماه قدیم بطریقی که مذکور شد در حین وضع تاریخ کبس کرده بودند
مبدء این تاریخ بکبیسه ملکشاهی اشتهار یافت و در تقویم علامات ایام شهور
این تواریخ یعنی تواریخ اربعه مذکوره چون از جمله اشیاء متعدده اند ارقام
اعداد ایشانست پس آ علامت یکم باشد و ب علامت دویم و علی هذا القیاس تا آخر
ماه و آنکه علامات ایام فرس باسامی بوده است رسم قدیمست و در این زمان در
جدول نمی نویسند مگر که در میان مجوس مستعمل باشد بعد هذا باید دانست که
از جمله اوراق تقویم تام و شمسی دوازده ورق متشابه بنوعی که معرفت یکی از آن
در معرفت باقی کافی باشد بجهت دوازده ماه ملکشاهی ترتیب دهند و یک ورق دیگر
بجهت خمسه مسترقه و هر ورقی مشتمل بر دو صفحه بود یکی بر یمین ناظر باشد صفحه
یمنی خوانند و آن دیگر بر یسار صفحه یسری و هر یک از متعلقات این دو صفحه را ترتیبی

رأس با ذنب بود چه شد بکمان ؛ هم هبوط ذنب بجوزا دان ؛ در وبال کواکب ؛
خانه کوکب از بروج بگیر ؛ برشمار و ببین بنور ضمیر ؛ خانه هفتمین وبال شناس ؛

خاص در جداول بنا و رند اما در تقویم منتخب هر دو صفحه را نقل بیک صفحه نمایند چنانکه
شش ورق بجهت شهور اثنا عشریه مترتب سازند پس مصنف از جمله جداول صفحه
یمنی ابتدا بمعرفت جدول ایام اسابیع تواریخ که مقدم بر معرفت سایر جداول است نموده
میفرماید که در تقویم شش جدول را بر یک صفحه یمنی بنا نهند و در جدول اول یعنی
ایمن این جداول ایام اسابیع وضع کنند چه ایام شهور بقول اینها معلوم میشود
و در دوم ایام عربیه هلالی بسبب آنکه اشرفست و مستعمل اهل شرع و اعیاد مسلمین
و سایر ایام متبرکه مبنی بر آنست و در سیم ایام عربی حسابی چه هر دو یکی معمول اند
و در چهارم ایام جلالی زیرا که بعد از تاریخ عربی این تاریخ اشرفست چه وضع
آن در زمان اسلام بامر پادشاه اسلام بوده است و در پنجم ایام رومی که
اشرف از ایام فرس است و وجه این ظاهر است و در ششم ایام فرس قدیم که
اهون تواریخ است چه مستعمل مجوس است و چون ماهی از این ماهها تمام شود
چنانکه در عربی به لط یا ل رسد بحسب کمال و نقصان شهر و در جلالی و فرس بل ل
و در رومی بلا اگر از شهور سبعه که ایام او سی و یکست باشد یا به لح اگر از ایام
شباط باشد در سال غیر کبیسه یا لط در سال کبیسه در همین صفحه یمنی یعنی در
جدول که بر یمین جدول ایام اسابیع است از جدول اتصالات کلیه گویند نام
ماه آینده بازاء اول آن ماه اگر مسافت صالح بوده باشد و الا از نزدیک آن ثبت
کنند و در جلالی و فرس تمام خمسه بازاء اول ایام او نیز ثبت کنند و در اکثر تقاویم
اسم ماه جلالی را در فوق جدول اتصالات کلیه نویسند چون معلومست که روز
اول صفحه اول آن ماه هست و گاه باشد که ایام آن خصوصا در تقویم قمری نویسند
و بر اسم آن ماه اکتفا کنند چه معرفت آن ایام بمقایسه معلومست و ایام عربی حسابی را
نادر بود که در تقویم شمسی نویسند و در تقویم قمری الا ایام عربیه هلالیه دیگر

قوی [illegible]

یا بلا اگر از شهور اربعه که ایام او سی است باشد

یا در تقویم شمسی بنوشته

جمله معلوم کردت بقیاس ⁂ بیان درجات شرف ⁂ شرف شمس نوزده درج است ⁂
یاد گیر این که مایه فرجست ⁂ شرف زهره هفت کرد و بیست ⁂ از درج انچه در حساب قوی است ⁂

همه متزلزل باشد مگر ایام فرس که گاه باشد که بجهت آنکه اکابر بعضی از انجمن
داشته اند و در جنب جدول ساعات نویسند اما نام ماه کمتر نویسند باب

در معرفت بروج و کواکب و تقاویم ایشان اولاً نموده میشود که دایره عظیمه بر
فلک نهم فرض کنند بنوعی که محاذی منطقه فلک هشتم باشد از منطقة البروج و
نطاق البروج و فلک البروج نیز گویند بمجاز و این دایره با منطقه فلک نهم متقا
بود بر دو نقطه متقابل که از او دو نقطه اعتدال خوانند و دایره عظیمه که هم بر
فلک اعلی و بر دو قطب فلک هشتم کذرد از او دایره عرض گویند پس چون فرض کنیم
که منطقة البروج بدوازده قسم متساوی منقسم شود ابتدا از نقطه اعتدال و بر مبدء
هر قسمی یک دایره عرض بگذرد لا محاله فلک اعلی و سایر افلاک کلی به سطوح موهوم
این شش دایره بدوازده قسم متساوی منقسم شوند چنانکه هر قسمی منحصر شود میان
دو نصف متجاور از دو دایره عرض مانند پهلوهای خربزه و هر یک را برج گویند اینست
معنی قول بعضی که دور فلک را بدوازده بخش کرده اند و هر بخشی را برجی نام نهاده اند
بروج در لغت قصر عالی را گویند چه هر یک ازین بروج قصر بلند مر کوکبی را که حال باشد
در ان برج و اسامی بروج که ماخوذ اند از صوری که متوهم شده اند بر منطقة البروج
و حوالی ان از کواکب ثابته که در وقت تسمیه در محاذی ان اقسام بوده اند با علامات
ایشان اینست ٤ حمل ا ثور ب جوزا ج سرطان د اسد ه سنبله و میزان ز عقرب ح
قوس ط جدی ی دلو یا حوت یب و تفصیل صور بروج بعد ازین بیاید ان شاء الله تعالی
کسی نگوید که چرا علامات بروج بر قاعده کلیه ارقام اعداد ایشان نیست چنانکه آ
علامت حمل باشد و ب علامت ثور و هکذا زیرا که تقویم کوکب که بعد او ست از
اول حمل در جدول بسته رقم موضوع است اول برج دوم درجه سیم دقیقه پس اگر
علامت برج بنا بر قاعده کلیه مرقوم باشد ناظر تقویم کوکب را از انچه هست بیک

شرف تیر زیر پنج و ده است ❁ سه درج و شرف ماه [illegible]

در شرف کمتر از سه نوت دان ❁ زان بر حضیض [illegible] زوه است

برج زیاده خیال خواهد کرد مثلا اگر [illegible]

مرقوم خواهد بود [illegible] پس در ابتدا [illegible]

حمل شده و [illegible] که سه برج و ده [illegible]

قوسی است از منطقه [illegible] برج که [illegible] باشد بیان [illegible]

بسی [illegible] قسمت شد یعنی هر [illegible] قسمی را درجه [illegible]

درجات فلکی سیصد و شصت باشد که اقل عددیست که او را کسور تسعه [illegible] مخرج

الا سبع و درجه در لغت بمعنی پایه نردبان است چه آفتاب بسبب طی مراتب از منازل

صاعد [illegible] همچنین هر درجه را بشصت دقیقه و هر دقیقه را بشصت ثانیه

و هر ثانیه را [illegible] قسمت [illegible] و هکذا تا بعاشره پس قسمت اول برج و کل [illegible]

و قسمت دوم جزو برج [illegible] سیم [illegible] و هکذا و اختیار [illegible] در

این اقسام بجهت سهولتست که [illegible] حساب [illegible]

کسور تسعه بیرون می آید الا تسع و ثمن و سبع [illegible]

با او [illegible] متعسر است اما کواکب بر دو نوعند [illegible]

حرکات قدر او [illegible] جمیع دوره [illegible] ثوابت [illegible]

و سیارات هفتند باین ترتیب اول زحل که موسوم است بکیوان [illegible]

معروفست ببرجیس سیم مریخ که موسوم است باحمر و بهرام چهارم شمس [illegible]

بآفتاب پنجم زهره که مسمی است بناهید ششم عطارد که ملقب است بدبیر [illegible]

قمر که مشتهر است بماه و هر یک از این هفت کوکب را فلکی است علیحده زیرا که [illegible]

حرکت شبانروزی هر کدام را بخصوصه حرکتی یافته اند از مغرب بمشرق [illegible]

مخالف یکدیگر پس هر یکرا در بادی النظر فلکی اثبات کرده اند چه بنابر اصول ایشان

یک جسم بسیط را حرکات مختلفه ممتنع است و ایضا محال است که کوکب در فلک بطریق

درجات افلاک ♦ درجات فلک بر سیصد و شصت ♦ هست صورت دوازده بشمار
هر یکی برج ز آن درج سی و شصت ♦ هر درج ز آن دقیقه شصت و دو شصت ♦ ثانیه شصت یک دقیقه شناس

معرفت کواکب

ما هی نیز از حرکت که چه خرق و التیام باعتقاد ایشان بر فلک روا نیست فلک
زحل فوق همه است و همچنین فلک هر کوکب بترتیبی که مذکور است فوق فلک کوکبی
که بعد از اوست بطریق احاطه چنانچه سطح مقعر هر یک مماس سطح محدب فلکی است
که در جوف اوست مثل توی‌های پیاز اما ترتیب این صفت بچند وجه ثابت شده است اول
بطریق کسف و انکساف که مشاهده کرده اند که زحل در حین مقارنه منکسف شده است
بمشتری و مشتری بمریخ و مریخ بزهره و زهره بعطارد و عطارد بقمر و هیچ شک نیست
که فلک کوکب کاسف در تحت فلک کوکب منکسف است اما باین طریق معلوم نتوان
کرد که آفتاب در تحت و فوق کدام کوکب است چه کواکب در حال مقارنه آفتاب مختفی
میشوند الا قمر بواسطه کسوف معلوم شده است که در تحت شمس است چه جرم
قمر است که ساتر شمس میشود و منع ضوء او از ابصار میکند پس در حصول
مطلوب رجوع کرده اند بطریقی که آنرا اختلاف منظر گویند و آن زاویه ایست که
حادث میشود در مرکز کوکب از تقاطع دو خط یکی از مرکز عالم و دیگری از موضع
ناظر خارج شود و هر دو بفلک اعلی منتهی شوند و شک نیست که این زاویه
در مرکز کوکبی که بزمین اقرب است اوسع است از آنکه ابعد است چنانکه از این شکل
متصور است و بعد از امتحان مقدار این زاویه را در قمر بیشتر یافتند پس
باین طریق نیز معلوم شد که شمس فوق قمر است و در شمس اندکی محسوس بوده و
در کواکب علویه که مریخ و مشتری و زحل است اصلاً محسوس نبود از غایت صغر
زاویه پس از این محقق شد که فلک شمس در تحت فلک مریخ است لیکن باین طریق
معلوم نشده که فوق فلک زهره و عطارد است و یا در تحت ایشان و یا در میان
ایشان چه تحقیق اختلاف منظر در زهره و عطارد متعذر است زیرا که آلتی
که از او اختلاف منظر اخذ میکنند و مسمّا است بذات الشعبتین مخصوص است

بآنکه از او در سطح دایرهٔ نصف النهار نصب کنند و این دو کوکب در حال وصول
بدایرهٔ مذکوره غیر مرئی میباشد چرا که بعد هر یک از آفتاب اقل از سدس از دور
برج پس از این طریق عدول کرده اند سطرهٔ دیگر اقناعی ارابجمله تکلی آنکه مسامک
که شمس در وسط سیارات باشد استحسانا لما فی ذلک من حسن الترتیب کانها
شمسة القلادة فی وسطها دویم آنکه مجموع کواکب علویه را با آفتاب ربطی
خاص است باید که او در میان علویه و سفلیه باشد و ستعرف الرباطات
فی ضمن الابواب انشاء الله تعالی سیم آنکه کواکب غیر شمس هر کدام که اقرب بشمس
اسرع اند از آنکه ابعد اند و چون شمس اسرع است از مریخ و ابطا از زهره باید که
در میان زهره و مریخ باشد چهارم آنکه اکثری از اکابر متقدمین و متاخرین
بحساب ابعاد و اجرام بر سبیل حسن الظن دریافته اند که ترتیب افلاک باین وضع است
پنجم آنکه نقل کرده اند از بعضی که زهره را بر روی آفتاب مانند خال دیده اند
و منهم الشیخ الرئیس و بعضی او را با عطارد مثل دو خال و منهم الحکیم ابن ماجه
الاندلسی لیکن براهین مستقیمه مخفی نماند که رد هر یک از اینها بسهولت
میسر است و لذلک یقولون هذه دلائل اقناعیة لا قطعیة و این فقیر را بجائی
فاتر رسیده است که در وقتی خاص بطریق اختلاف منظر که از دلایل قطعیه است
مطلوب معلوم توان کرد لیکن ایراد آن لایق این کتاب نیست و شمس را نیر اعظم
گویند زیرا که اعظم و اضوء کواکب است و قمر را نیر اصغر چون اصغر است از شمس
و بعد از او اضوء از کواکب دیگر است و لهذا هر دو را نیرین گویند و سه کوکب
که فوق شمس اند باعتبار مذکور علویه گویند و از ایشان زحل و مشتری را
علویین و زهره و عطارد را سفلیین گویند و قمر را با هر دو باعتبار آنکه تحت
فلک شمس اند سفلیه بر قیاس علویه و پنج کوکب غیر از نیرین را بسبب رجوع و

واگر مر هر دو را قران باشد ٭ وا همچنین حال یکران باشد ٭ ور یکی از دگر ببرج سیم ٭
باشد ار خود ببرج یازدهم ٭ دان که تسدیس شد این بیقین ٭ . شرح تربیع بشنو از پس این ٭

واستقامت واقامت وسرعت وبطؤ ایشانرا خمسهٔ متحیره گویند و عدد نقوش علامت
هر کوکب را از این کواکب سبعه رقم حرف آخر اسم آن کوکبست بر این وجه زحل ل مشتری ی
مریخ خ شمس س زهره ه عطارد د قمر ر اما کواکب ثوابت بسیارند بحدی که
احصای آن ممکن نیست و تسمیهٔ اینها بثوابت بجهت ثبات اوضاع ایشانست با یکدیگر
یا بجهت بطؤ حرکت خاصهٔ ایشان و اینها را کواکب بیابانی نیز گویند بجهت آنکه
مانند مردم بیابان نشین براه و بیراه و بعضی مواضع فرود آمده اند یا آنکه بسبب این
کواکب مسافران در بیابانها بمقصود میرسانند و آنچه از اینها برصد در آمده و مواضع
اینها از فلک البروج معلوم کرده اند هزار و بیست و دو کوکبند و رصد جمع راصد
همچنانکه خدم جمع خادم است و راصد در لغت کسی را گویند که نگاهبان باشد اما
در اصطلاح راصد را اطلاق میکنند بر جمعی که رصد کواکب میکنند یعنی منتظر
ایشانند و رسیدن ایشان بمواضع معینه بعد از آن بکثرت استعمال اطلاق
کرده اند بر موضعی که در او رصد کواکب میکنند بمجازی که آنرا تسمیه محل گویند
باسم حال و مخفی نماند که این هزار و دویست و دو کوکب مرصوده غیر از آن
کوکبست که آنرا صغیره خوانند که بطلمیوس از نهایت صغر آنرا داخل کواکب مرصوده
نداشته و خواجه عبدالرحمن صوفی داخل داشته پس باعتقاد او کواکب مرصوده
هزار و بیست و پنج باشد و اهل نجوم اکثر این کواکب را بر شش مرتبه اعتبار کرده
و هر مرتبه را قدر و شرف و عظم گویند و هر قدری بر سه مرتبه باشد اعظم و اوسط
و اصغر پس مراتب کواکب هیجده بود و فضل هر مرتبه بر مرتبهٔ بعد از او بقدر سدس
یک اوسط قدر سادس بود و آنچه ماورای قدر سادس بود آنرا خفیه مظلمه
گویند و اینها داخل کواکب مرصوده نیستند و پنج کوکب که ایشانرا سحابی گویند
که مانند لخطه ابر باشند اگرچه مرصوده اند اما ایشانرا قدر نباشد پس اعظم

بودوا

الصغیرة

اند

چار ست و دهم نظر کاهش	همه رنج و غمست همراهش	وربه پنجم و یا نهم نگرند
دان که تثلیث و دوستی اثرند	هفتمین خانه مقابله دان	اثرش کینه و مجادله دان

کواکب ثابته اعظم قدر اول باشد و اصغر اصغر قدر سادس و از برای تعریف و
تعیین این کواکب چهل و هشت صورت تخیل کرده اند بعضی تام و بعضی ناتمام چنانچه
هست و هفده کوکب از این کواکب بر نفس این صور واقعند یعنی بر خطوطی که
این صور متوهم میشوند یا در میان آن خطوط و آنها را کواکب داخل این صور

از این خطوط

گویند و چون خواهند که از این کواکب خبر دهند گویند کوکبی که بر سر فلان صورت
یا بر دست راست او و یا بر سینه او و علی هذا القیاس و صد و پنج کوکب دیگر بیرون
این صور واقع شده اند و آنها را کواکب خارج صور گویند و چون از این کواکب
خواهند خبر دهند گویند کوکبی که نزدیک پای راست فلان صورت یا بقرب ذنب فلان
صورتست و بر این قیاس و از این صور چهل و هشتگانه بیست و یک در جانب شمالی
از منطقة البروج و پانزده در جانب جنوبی و دوازده بر نفس منطقه و حوالی آن
که صور بروج دوازده گانه اند ما اینجا یک یک از صور را بتفصیل بیاریم و
کواکب مشهوره هر یک را تعریف کنیم اگرچه موجب اطناب است و بمعرفت تقویم

کواکب

دخلی ندارد لیکن ناظر سموات و عارفین را مفید باشد و بالله التوفیق اما از
صورتهای شمالی اول صورتی که بقطب شمالی نزدیکتر است بنات النعش صغری است
دوم بنات النعش کبری و هر یک هفت ستاره اند چهار را از ایشان نعش گویند
وسه را که بر طول واقعند بنات و بعضی هر دو را بدو خرس تشبیه کرده اند اول را
دب اصغر گویند و او را بی سر تصور کرده اند و دو ستاره که بر سینه او باشد آنرا
فرقدان گویند یکی از دیگری روشنتر است و یک ستاره روشن که بر ذنب اوست آنرا
فقها جدی گویند و باو قبله شناسند و منجمان آنرا تصغیر کرده جدی گویند
تا ببرج جدی مشارکت اسمی نداشته باشد و او نزدیکترین ستاره ایست بقطب
شمالی بدین واسطه حرکتش ظاهر نگردد و خارج این هفت ستاره ستاره ایست

احتراق کواکب هست هر که وقتی با خور در یکی برج و یکی درج بسر
خلق را جمله اتفاق بود کان ستاره در احتراق بود جز قمر را که چون چنین دانند

کوچک از آهو کوچک — **صورت دب اصغر اینست**

دوم صورت دب اکبر و او تمام اندام است از این سبب او را اکبر خوانند و نزدیک
ستاره دوم از ذنب او ستاره باشد روشن در غایت صغر و نور چشم را بدان
امتحان کنند و او را سها خوانند و ستارگان داخل این صورت بیست و هشت
ستاره اند و خارج هشت **صورت دب اکبر اینست**

الفقرة الثالثة الفقرة الثانية الفقرة الاولى

سیم صورت تنین است اژدهائی را ماند گرد بر گرد قطب شمالی فالتف بر
آمده و بر سر او چهار کوکب است بر هیئت منحرف او را عوایذ خوانند و ستارگان

صورت تنین اینست — او سی و یک ستاره اند

عرب

محترق نی که مجتمع خوانند — اثر تاب ظاهری — چون یکشنبه است نسبت خور

وان که دو شنبه است روز قمر — جز قمر را که چون چنین دانند — الکه مریخ مرد را نام است :



چهارم صورت قیقاوس است . بلغت یونان بمعنی پادشاه و بعضی از عوام
گویند معرب کیکاوس است ملکی را مانند تاجی بر سر نهاده و دست و پای همی
جنباند برای دو بیند و از دو
پای او وحد مثلثی و اسع
متخیل شود ستارگان یازده
اند خارج دو صورت
قیقاوس اینست

پنجم صورت عوا است
واو را نعار مثالج نیز
گویند مرد پا مانده و دست
دراز کرده گویا بانگ میکند
سر دست چپ او بر بالای کوکب آخر از کواکب بنات النعش کبری است و دست راست

صنج
چیزیست که در جهر بلند و شهر
بنقاره وغیره زنند و از
برنج هیا زند و ایضا
چیزیرا گویند که بر دایره
بندند که صدا دهد و اینجا کنایه است
از بانگ کردن غوا و نعار سیر که بگیر
...

چارشنبه گرفت کوکب تیر	سعد را پنجشنبه آمد تیر	زهره را داده جمعه و زحل
داد شنبه خدای عزّ و جلّ	از کتاب لیلی	شب یکشنبه آن تیر آمد

او را پیچند از پس کواکب صورت فکه که بعد از این بیان خواهد شد و باین
دست عصائی بر بالای سر گرفته ستارگان او بیست و دو اند خارج یکی از آنرا
سماک رامح خوانند و او را حارس السماء و حارس شمالی نیز گویند چه در اکثر

مواضع میبینی و آن ستاره دیگر را و بر ساق چپ رمح نامیده اند



عوا

ششم فکه است که از آنکه خوانند از اکلیل خوانند مانند که

میشود که با او این صورت صورت اینست صورت عوا در ویشان و منجمان شمالی دائره را ناتمام است

ستارگان او هشتند و ایشان را نیز نیز الفکه خوانند اینست صورت فکه

هفتم الجاثی علی رکبتیه و او را راقص مرد بر پا مانند

صورت فکه

صورت رکبتیه است نیز خوانند بر سر زانو

ایستاده از برای پای کوفتن کواکب او بیست و هشتند خارج یکی

فکه
موضعی است گرد و از آن رو
منتظم است چون ستارگان
فکه در روی افتند و تشبیه
کرده اند او را بنیک
آدمی ۱۲

اکلیل کلاهی است که در قدیم
ملوک بر سر میگذاشته اند
مکلل بجواهرات
۱۲

صورت

زین سبب فرخیش تیر آمد
شب سه شنبه آن زهره شناس

شب چهارشنبه آن بر جیس است
چارشنبه شب زحل بقیاس

اندرین نه بها چه تلبیس است
زهره واده جمعه و بر زحل

صورة الجاثی علی رکبتیه است

هشتم صورت شلیاق

واو را سلخا روبجی نیز گویند ستارگان او یکطرف ستاره است ستاره دیگر مثلثی خورد انوار دیك و منجمان شتر مشابهت او

وه عرفه خوانند سنك پشتی را ما ده اند و بر روشن باد و تاریك بو شمال بدین سبب عوام پایه خوانند واقع بجهت بکر کسی کرباك

فرام کرده باشد واند و ستاره بمنزلهٔ دو بال او بند صورت شر این است

نهم صورت شلیاق دجاجه است

مرغی را ماند سوی مغرب و بالها گشاده هفده ستاره ا

گردن دراز کرده بجهت ذنب چیدن بجهت طیران خارج دو و بر یك

انکوکبیست بتفض مجره در جنوب کوکب نسر واقع بمقدار یك نیزه او را منقار
الدجاجه خوانند و بر سر ذنبا و کوکبیست روشن در میان مجره او را
ردف گویند و بر پیش ردف چهار کوکب روشن اند بر خطی شبیه بمستقیم بر
عرض مجره یکی از ان بر بال راست دجاجه است و یکی بر سینه و دو بر بال چپ و این

مجره را دایره لبنیه گویند و عوام الناس او را کهکشان و در حقیقه او خلاف کرده اند از متقدمین ارسطاطالیس گفته است که بخارات دخانیه است واقع در هوا لکن بجهت اختلاف منظر و بدوام ثبات بر یکحال ظاهر است که چنین نیست و محققین از متاخرین مثل علامه طوسی و غیره بر آنند که کواکب صغار متقاربه بشکل کثیر اند که از غایت ... تلاصق ...

... ...

دادش بخشائی عزّ و جلّ ارباب ساعات ساعت اولین ز روز و ز شب
وان که باشد از آن کوکب کان شب و روز را بدو نسبت کرده باشد حکیم از حکمت

صاحب کنز اللغة آورده است که ردف کسی را گویند که در پس کس دیگر نشیند و پی او را نیز ردف گویند
منه

چهار کوکب را عرب فوارس گویند و ذنب دجاجه چون تابع اینچهار است از اینجهت ردف گویند صورتش اینست



دهم صورت ذات الکرسی است زنی را ماند بر سر کرسی نشسته که او را قائمه ایست چون قائمه منبر و پایها فرو کذاشته سیزده کوکب است و در صور عبد الرحمن صوفی مذکور است که بعضی در این موضع صورت شتری تخیل کرده اند که داخل صور چهل و هشتگانه نیست بلکه کواکب او بعضی از صورت ذات الکرسی است و بعضی از مراة المسلسلة و بعضی از حامل راس الغول و بعضی غیر مصوره چنانکه چهار کوکب از صورت ذات الکرسی است بر خطی اند شبیه بمستقیم که مجره را قطع کرده است بر عرض و ایشان بر بدن شترند و از طرف جنوبی این خط سطری مقوس از کواکب خفیه متصل شود بچهار کوکب متقارب که بمنزله سر شتر بود و آن سطر مقوس بمنزله گردن او در تحت این کواکب و جنوب مجره دو کوکب می اید قریب بیکدیگر و آن بر دست شتر است و آنکوکب محاذی که نفس مجره است در تحت این کوکب بر سر شتر است و عرب کف الخضیب و کف الثریا گویند چه از نزدیک ثریا سطری مقوس از کواکب خارج شود باین کواکب روشن

وان دیگر کوکبی کز اوست فرو | دو مین ساعقت ساعت او | مر سیم را همین شناس اساس
بر همین کن بجمله هفت قیاس | آن ربابت مثلثه ناری | هر مثلث که طبع دارد نار

که بر مجره اند متصل شود انرا بدا لثریا گویند واین کواکب روشن بمنزلهٔ ان دست بود و هر یک از کواکب بمنزلهٔ یک انگشت خضاب کرده اما اهل نجوم از ان کواکب یکی را که بیشتر همی اید انرا کف الخضیب گویند وسنام الناقه نیز گویند چه

برتوهمان وقطب درنهایت آورده الخضیب دستدعا الادعاء وقتش صورت یازدهم رأس وافرا نیز خوانند

شتر است اعلماء الادراک کف که چون النهار بنصف مستجاب شود ظالم اینست صورت رأس الغول برساوس مردی را

صورت ذات الکرسی

مانند که بر پای چپ ایستاده سر سوی شمال و پایهای بسوی جنوب و پای راست برداشته و بدست چپ سر غولی را خویش گرفته و دست راست بر بالای سر براورده و آلت قطعی بدست گرفته و کواکب او بیست و شش است خارج سه و دکر راس الغول کوکبی است سرخ از قدر ثانی او را راس الغول گویند

صورتش اینست

کف خضیب
دست حنائی
۲۰۰۲-۱۲-۳۱

شمس دان رب روز او همواره
باز بر شب خلاف گیر قیاس

وانکهش مشتریست دیگر رب
روز و شب تا بی زدایش شریک شناس

یا دگر این سخن که هست عجب
دان دگر را که طبع اوست تراب

صورت حامل رأس الغول است

دوازدهم
ممسک
مرد بر پای ایستاده
بدست
...
او چهارده اند
او ستاره است
... را گویی
با ثریا طلوع
خوانند چون
مشتو از عیوق

صورت
الاعنه
بر پای ایستاده
عنان بدست
گرفته کواکب
و بر جانب جنوب
روشن و سرخ
از مواضع
کند از عیوق
و رقیب ثریا است
بمعنی باز داشتن

رنگ از قدر
اول

عیوق بجای قرن
شمالی تور است
ع

و نگاهبانی چون نگاهبان بازدارنده بود از امور و ستاره دیگر از عیوق

با یکتر که
کم بعد از این
دوازدهم
بر مثال مثلثی
بود و بر زاویه
از کعب ذو
صورت تش

صورت ۱۲
ممسک الاعنه
العیوق

از جاد بر آن
در باب
معلوم کرده
منفرج آن زاویه
منفرجه باشد
العنان گویند
آن نسبت

سیزدهم
حواست

صورت
مرد بر اماند

زهره رخان پیر چو بشناختی ... / مشتریان روز و شب ترک ... | از دو شب ... پیر زهره / او خوانند ... بهرام | بشنو این نکته خویش ... / از آب ... بادی

بر پای ایستاده و پاهای او بر شمال عقرب است و بهر دو دست خود ماری گرفته
است و سر آن مار در جنوب کوکب فکه است بیست و چهار ستاره است خارج
پنج از آنجمله ستاره ایست روشن بر سر او که با نیّر بر مثال مثلثی متساوی
الاضلاع است آنرا راس الحوا خوانند چهاردهم صورت حیه است
و آنرا حیة الحوا خوانند ماریست مانند سر و دم بر داشته برابر سر حوا هیجده
کوکب است از آنجمله بر گردن حیه ستاره ایست از قدر ثالث که با سماک الرامح و
نیّر فکه بر مثال مثلثی است که نیّر فکه بر زاویه اعظم آن مثلث است صورت حوا
اینست

پانزدهم صورت سهم است و آنرا نبل نیز خوانند تیری را ماند واقع میان منقار
الدجاجه و منسر الطائر در درازی سه گز و نیم پیکانش سوی مشرق و سوفارش
بجانب مغرب پنج ستاره است

النبل السهام العربیه
صح

آنکه با دست طبعش از تقدیر   رب روزیش زحل شناسم تیر   تیر در شب مقدم آمد باز

هر دو را مشتری بود انباز   آنکه باب مثلثه آبی   وانکه طبعش نبات آب



شانزدهم صورت عقابست عقابی را ماند در پرواز روی بمشرق نهاده
خارج شش و کوکبی بر ما بین المنکبین اوست با دو کوکب بر طرفین او و از او تاریکتر
بر شمال خطی مستقیم و عوام از او انرا شاهین گویند منجمان آن روشن را نسر
الطایر خوانند چون دو کوکب شبیه اند بمرغی بال گشاده بود بر قیاس نسر واقع
که بال فراهم آورده
صورتش اینست
هفدهم صورت
دلفین است
و انجوانی را ماند بحری
که بر شکل خیکی منفوخ
ادمی دست و که اگر
غریقی را ببندند بر
پشت خود گیرد بکنار آورد کواکب او ده اند از انجمله چهار کوکب است بر عقب نسر
طایر بر بعد دو نیزه بر شکل معین عوام از اصلیب خوانند و بر زیر این
صلیب کوکبی باید در روشنی نزدیک باین چهار کوکب از اعمود الصلیب و
ذنب الدلفین خوانند صورتش اینست

هیجدهم صورت قطعة الفرس است و از ارأس الفرس نیز خوانند سر اسبی را

الدلفین
بضم الدال المهملة و فتح اللام و کسر الفاء و دابة فی البحر ینجی الغریق
صحاح

روزشان هست زهره از ازبا دیگر از بعد زهره دان بهرام ششم دیگر برخلاف این اقسام
بستشان روز و شب شریک قمر این بدانی شوی بعلم سمر اند منقلب و ثابت و ذو جسدین



ماند در پس دلفین صد تجدد دو کز کوشش بسوی جنوب چهار کوکب است صورتش اینست

نوزدهم صورت فرس اعظم است اسبی را ماند با سر و دو دست که او را
کفل و پای نیست کواکب او بیست اند از انجمله چهار کوکبند بر شکل مربعی فراخ که
اضلاع آن قریب بیکدیگر بود لیکن ضلع شمالی آن اصغر از ضلع جنوبی بود و
عرب آن مربع را دلو خوانند و آن ستاره بر ناف و بر شرقی شمالی مربع بود از آسرة
الفرس خوانند و آنکه بر شرقی جنوبی است جناح الفرس و آنکه بر غربی شمالی است منکب
الفرس و متن الفرس صورتش بسیتم مرأة است آنرا شوهر
دیگری را خوانند اینست صورت المسلسلة و عوام زن بی شوهر کویند
زیرا ماند دستها باز کشیده و در هر یکی از دو دست او با دو پای او بر اختلاف

بر فلک برج منقلب چارست   اندرین باب حکم بسیار است   حمل است اول دگر سرطان
باز میزان و جدی نیک بدان   ثابت آمد بوصف چار دگر   عقرب و دلو و گاو و شیر شمر



اقوال زنجیریست و کواکب او بیست و سه اند از آنجمله کوکبی روشن و سرخست از قدر ثانی و بر دنبال سرة الفرس بقدار هفت گز تخمینا مایل بشمال و بر پهلوی این صورتست و آنرا جیب المسلسلة گویند و بطن الحوت نیز خوانند

صورتش این است
بیست و یکم صورت
مثلث است مثلثی را ماند
متساوی الساقین
چهار ستاره است
یکی بر راس مثلث بود
و آن راس المثلث خوا[نند]
و سه بر قاعده آن
مجموع کواکب داخل
این صورت سیصد و
سی و یک کوکب اند خارج بیست و نه صورتش اینست

اما از صور منطقة البروج که صور بروج اثنی عشریه اند اول صورت
حمل است کبشی را ماند که رو
او را دو شاخ است مقدم او
بطرف مشرق و موخر او بطرف
مغرب و دو پای او بطرف جنوب
ملتفت شده است بطرف موخر
خود بنوعی که گوئی پشت خود میخارد کواکب وی سیزده اند خارج پنج.

قوس و جوزا و سنبله ماهی و صفات ایشان ...
گویند این چهار ذوجسدین ... درجات ... شرقی ابتدا از برج ...



صورت ثور اینست ... ماند گاو ...

دو پا نیست در پیش او داخته مقدمان و موخران ستارگان خارج صورتش ... بطرف شرق ... اینست

سیم صورت جوزا است و او را توامان و دو پیکر نیز گویند و ... را

ماند در شمال در طرف مشرق ا جنوب مجره و جوزا گویند صورت آسمان
متعانق کاه کشان شمال و پایها بطرف مغرب در باین سبب که مردوا بر هیات است ...

جوزا کل شیء وسطه و بعضی گویند که چون جبار که از صور جنوبیست
جوزا گویند بجهت بیاض اکثر کواکب او که مستعار است از گوسفندی که وسط
او سفید بود پس توامان را که هم در جوار است بمجاز جوزا گویند کواکب او

بره و باز شیر و بازکان　　واکشان خلق مغربی خوانند　　برج جوزا و دلو و میزانند
سرطانست و ماهی و عقرب　　آنکه دارند از شمال نسب　　ثور با سنبله است و جدی بهم



موضع هلبه در شمال ذنب الاسد است و هلبه در لغت موهای ذنب یربوع را گویند و چون سطری مقوس از کواکب متصل شده
که هلبه تشبیه کرده اند او را بذنب الاسد و کواکب مجموع را بمعنی ان ذنب و بعضی از عوام هلبه را خوشه گندم خوانند و خیال کنند

که فراز غارز جنوب علم ❊ اندر طالع گویند ❊ طالع آن برج باشد ای مشفق
که بر آینده باشد از مشرق ❊ هر که زاید ز مادر آن هنگام ❊ طالعش آن نهند در احکام ❊



اولین خانه تن و جان است | حکم او بر حکیم آسان است | دوم از طالع بهت خانه مال

سیم آمد برادر باشش و لال | چارمین خانه ملک و ضیعت و آب | وان فرزند پنجمین و طرب

بجانب جنوب و مشرق و کواکب او بیست و یک ند خارج سه صورتش اینست

نهم قوس واو را رامی مانند که از واز اصل

صورت است نیز گویند دابه را گردن تا آخر گردن او نصف

عقرب

مردی بیرون آمده تا کمر عمامه بر سر نهاده و از او علا فیها او بزان و کمانی در

دست بدست سی و یک صورت دهم جدی بزغاله را شاخ د

گرفته و دیگری بر کشیده کوکب است قوس اینست صورت است مانند که دو دارد سر و

صورت قوس

دست او بطرف مغرب و پشت او بشمال و از پشت تا دم او موخر ماهیست

کواکب او صورتش پانزده دلو

بیست و هشت اینست صورت است

صورت جدی

واو را ساکب و دالی نیز خوانند مردی را ماند بر پای ایستاده و سر او بدو شمال

ششتمین نجد؟ یخ وسعد بار   هفتمین نما: ستاره اسب ز   مرکه در هشتم ست خوف خطر
در نهم خانه علم دین بسفر   عمل دولت اندر دهم چه بیند   چون حدیث از ده ویکی گویند

وپاهای او در جنوب ومیل نموده بطرف مشرق ودستها دراز کرده وبیک
دست کوزه گرفته وازان اب میریزد بطرف قدم خود واب جریان میکند تا دهن
حوت جنوبی کواکب ان چهل ودواست خارج سه وبعضی گویند که اورا
باین سبب دلو گویند که مربعی را که صورت فرس اعظم گفتیم دلو گویند
وان مجازیست واین صورتست بر قیاس جبار وتوامان صورتش اینست

نماند

صورت دلو

دوازدهم صورت حوت است وانرا سمکین نیز خوانند دو ماهی را ماند
سر یکی بطرف مغرب ودم بطرف مشرق وسر دیگری بطرف شمال ودم بطرف
جنوب نزدیک دو شاخ حمل وواصل شده دم ایشان بخیط مقوس طویلی که
از کواکب صغار
متصور شده وانرا خیط
الکتان گویند
کواکب او سی وچهار
خارج است چهار مجموع

صورت حوت

کواکب

خانه دوستان و امید است   وین بیان متین چو خورشید است   چون از این بگذری بود ده وده
حکم او بر دستور دان و عدو   در مخرج کواکب .   ور تو تیسیر برج طالع و ان

کواکب این دوازده (صور) برج دویست هشتاد ونه اند خارج پنجاه و هفت سوای صغیره بعد ها بر ارباب فهم مخفی نماناد که صور دوازده گانه بحرکت فلک ثامن متحرک کنند چنانچه سایر صور فلا محاله از موازات اقسامی که او را بروج اعتبار کرده اند بیرون روند پس کواکب حمل بثور روند و کواکب ثور بجوزا علی هذا القیاس چنانکه در این زمان کواکب اول حمل باخر آن منتقل شده و از صورت جوزا الا اقدام او در او نمانده لیکن اهل این فن تغییر اسما جایز ندارند تا نظام اوضاع اسامی باشد چه مدعا اقسام بروج است نه صور و از انتقال صورت خللی باقسام نرسد اما از صور جنوبی اول صورتیست که بمنطقة البروج نزدیک است صورت قیطس جنوبیست حیوانی را ماند بحری که از او دو پا است و دمی چون دم مرغ کواکب آن بیست و دو است از آنجمله دو کوکب بر دو شعبه دم افتاده که بقدر دو و نیم از یکدیگر دور اند آنکه بطرف جنوبیست ذنب قیطس جنوبی گویند وان دیگری را که اصغر است ذنب قیطس شمالی دویم صورت جبار است

صورت قیطس

وعوام او را ترازو خوانند و جوزا نیز گویند چنانکه مذکور شد مردی را ماند با کمر و شمشیر بر پا ایستاده و بدست راست عصائی بر بالای سر گرفته و دست چپ در آستین کشیده و آستین انداخته سی و هشت ستاره است و سه ستاره

وين زتاثير صنع صانع دان | فرح ماه ثالث از طالع | وان خورشيد نيست جز رابع
زهره در پنجمين بود بدرام | مهر در خانه ششم بهرام | شاد ور يازده است سعد حبل

اكمر اوذا كه بريك سمتند منطقة الجوزا ونطاق الجوزا ونجم الجوزا ونظم ونظام

گويند صورت جوى كه عطفها وابتدا قدم باشد عطف بكوكبى منتهى كه انرا گويند چهار

ستيم نهراست ابى داماند بسيار دارد اواز زير چپ جوزا وبعد از باطراف روشن شود اخر النهر سى و ستاره است

صورت جبار

صورت نهر اينست

چهارم

صورت

تحقیق کواکب

درده دو فرح رسد ز حمل | مشتری را که مایه فرح است | ای آب جمال و مایه جود
بشنو از قول اهل مصر حدود | | از حمل حد بدانکه شش ز نخست

ارنب است خرگوشی را ماند و آن بسوی مغرب دوازده ستاره است

پنجم اکبر است و نوزده صورت جهت او را نیز گویند

دست ارنب

صورت کلب سگی را ماند بر دنبال جبار از این کلب الجبار هیجده

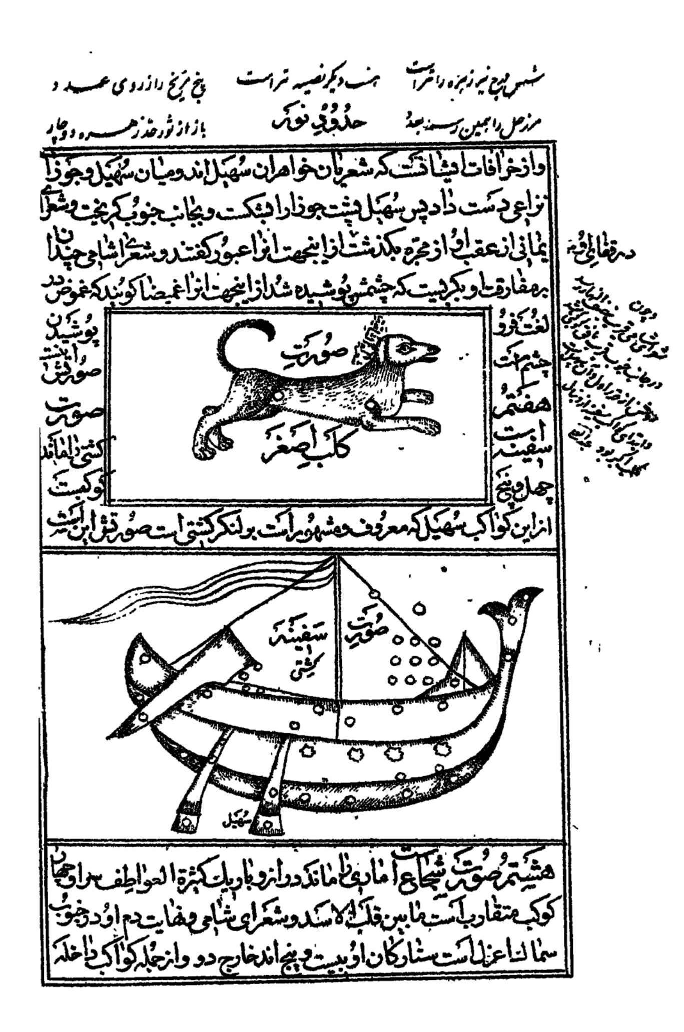
کوکب است خارج یازده از جمله کواکب داخله او کوکب بر دهن کلب
روشنترین کواکب ثابته است و او را شعرای یمانی خوانند چه مغیب او
بجانب یمن است و او را تنها کلب الجبار نیز خوانند و کوکب خورد نیست
نزدیک باو بمقدار سه کز و نیم که او را مرزم یمانی خوانند صورت این است

صورت کلب اکبر

الفزاری

مرزم میتواند بود که وجه تسمیه بمرزم بجهت صغر اند و کوکب باشد چون مرزم در لغت بمعنی اضعف شتر است از لاغری منه

ششم صورت کلب اصغر است و آن دو ستاره است یکی را که روشنتر است شعرای
شامی گویند بجهت آنکه مغیب او بجانب شام است و اند یکری را که بقدر دو کز
از او دور است مرزم شامی و سبب تسمیه این دو ستاره بکلب مشابهت او است
بشعرای یمانی و مرزم او و عرب شعرای یمانی را عبور و شامی را غمیصا گویند



ششم برج تیر زهره را شرف است　　هشت دیگر نصیبهٔ تیر است　　پنج تربیخ را زروی عدد

مر زحل را همین رسد بعد　　حدود نوبخت　　باز از ثور حد زهره دو چار

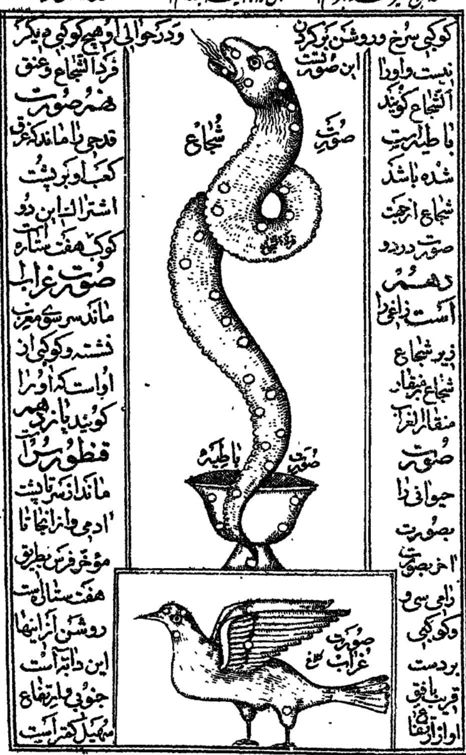
و از خرافات ایشانست که شعریان خواهران سهیل اند و میان سهیل و جوزا نزاعی دست داد پس سهیل پشت جوزا ابشکست و بجانب جنوب بگریخت و شعرای یمانی از عقب او از مجره بگذشت ازاینجهت او را عبور گفتند و شعرای شامی چندان بر مفارقت او بگریست که چشمش پوشیده شد ازاینجهت او را غمیصا گویند که غموض در لغت فرو پوشیدن چشم است ازینجهت صورتش

هفتم صورت سفینه است کشتی را ماند کواکب چهل و پنج

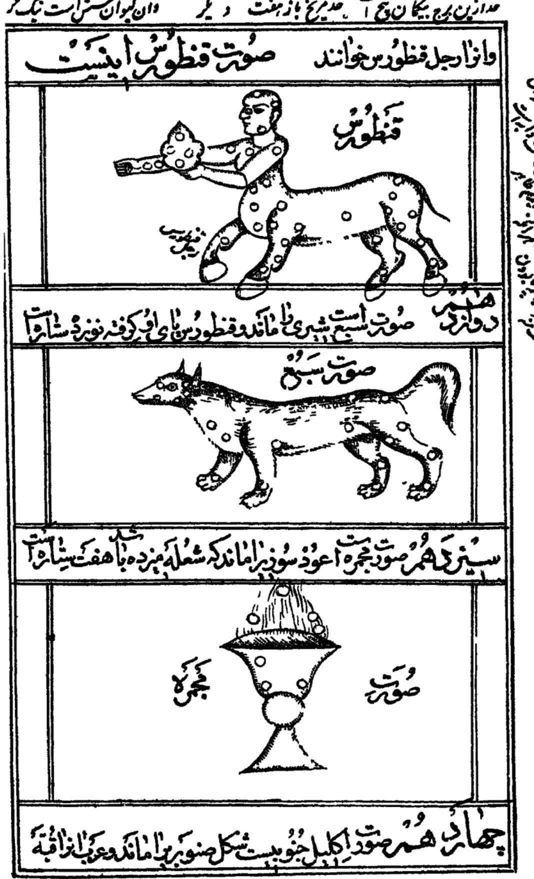
ازاین کواکب سهیل که معروف و مشهور است بر لنگر کشتی است صورتش این است

هشتم صورت شجاع است مار بزرگ ماند دراز و باریک کثیرة العواطف سر او چهار کوکب متقارب است ما بین قلب الاسد و شعرای شامی و نهایت دم او در جنوب سماک اعزل است ستارگان او بیست و پنج اند خارج دو و از جمله کواکب داخله

آمده حد تیر شش بشمار   هشت از و نیز حد سعد اجبل   هست جز پنج نیست حد زحل
سه برج نیز حد بهرام است   دل دانا همیشه بدرام است   حد عطارد جوزا



تیر را شش درج ز جوزا حد   هست بر چپش با همین بعد د   زهره را آنکه شادی آن پنج است
حد ازین برج بیکان پنج است   حد مریخ باز هفت دیگر   وان کیوان شش است نیک نگر



حدود سرطان

باز شش حد زهره و شش تیر

حد مریخ نحس و ۶ به جنگ

هفت از او نیز حد سعد کبیر

از دو برج هفت آید از خرچنگ

و آنچه ماند در برج حد زحل

سیزده ستاره است صورتش اینست یازدهم صورت حوت جنوبیست

صورت اکلیل

عده الکواکب

مرقطوس

ماهی را ماند عظیم سر او بجانب
مشرق و دم او بجانب مغرب یازده
کوکبست خارج شش و از جمله
کواکب داخله است کوکبی روشن
از قدر اول بر دهن این صورت
از فم الحوت جنوبی خوانند مجموع کواکب نفس این صور صد و نود و هفت است
خارج نوزده اینست تمامی سخن در معرفت صور و کواکب ثابته مشهوره

صورت حوت جنوبی

فلنرجع الی ما کنا بصدده
فقال المصنف رحمة الله علیه
و ثوابت بر فلک ثامن اند فوق
فلک زحل قبل از این مذکور
کرده ایم که دو حرکت
مختلف متعذر است
و باین سبب ترتیبی که گفتیم
کسبعه سیاره را چون مختلف الحرکه بودند هفت فلک اثبات کرده اند
بعد از ان بنظر دقیق در کواکب ثابته حرکتی بطئی یافتند همه موافق در جهت
و مقدار پس احتیاج شد بانکه ثابته را نیز فلکی اثبات کنند و چون هر
یک از سیاره کاسف میشوند ثابته را که در جرم ایشان واقع است بالضروره
این فلک محیط بافلاک سیاره اثبات کرده اند و دو سطح این فلک مماس
شده است جرم اعظم ثوابت را بر دو نقطه متقابل از سطح او و باقی ثوابت
مرکوزند در او و علمای اهل الله این فلک را فلک البروج و فلک مکوکب

باشد ای برتر از زحل محل حدود اسد تا ز برجیس ... برج اسد

وانکه جز شش برج نباشد حد حد تا بهیس ... وآن زحل هست دیگر نهاد حکم ازل

وفلک مصور و سماء رؤیت نیز گویند و کرسی که گویند عبارت از این فلک است

و فوق این فلک یعنی فلک ثوابت فلک تاسع است که او را [illegible] از مشرق بمغرب

حرکت میدهد چون کواکب سیاره و ثابته را غیر حرکت خاصه ایشان که [illegible]

افلاک ثمانیه شده است حرکت دیگر است سریع چنانکه قریب بشبانروزی دوره

تمام میکند محتاج شده اند بفلک دیگر که حرکت شبانروزی [illegible] باشد

و بواسطه تحرک افلاک ثمانیه باین حرکت این فلک محیط [illegible] اثبات کرده اند چه

فطرت سلیمه شاهد است بانکه تحریک فلک داخل خارج را اگر [illegible] و تحرک

اضعاف اضعاف او باشد مستشنع می‌نماید و بر آن [illegible] و این

از افلاک غیر مکوکب و فلک اطلس خوانند و چون محیط است بکل [illegible] از افلاک

اعظم و فلک اعلی گویند و چون تحرک سایر افلاک است از او [illegible]

منتهی افلاک است از افلاک اقصی گویند و چون در غایت ابعاد است [illegible]

گویند و در عرف اهل شرع از او عرش گویند و [illegible] افلاک ثمانیه [illegible]

حرکتی است از مغرب بمشرق [illegible]

کران از مشرق

نظر جلیل و

دانست

بوجود

مغرب

حرکات

همه بر توالی

و صور افلاک

ششمین تیر را چو ... آمد   تیره ام ... آمد   حدود سنبله

تیر را حد ... هفت است   زهره را در قلم حضرت آب   مشتری را که فرح ... است

در جوف فلک قمر اند بحسب تسطیح اینست که نموده شد و بباید دانست که
افلاک مذکوره هفت فلک را که متعلق بکواکب سبعه سیاره است فلک کلی آن کواکب
خوانند و در ضمن هر یک از افلاک دیگر است که آنرا افلاک جزئیه گویند و چون
در این رساله بعضی نکات مندرجست که ادراک آن موقوف بر معرفت افلاک
جزئیه است واجب نمود که در این اثنا هیئت و کیفیت هر یک بیان کنم بعون الله
و توفیقه بعد هذا مخفی نماند که فلک کلی هر کوکب را فلک ممثل آن کوکب گویند بجهة
آنکه مماثل فلک البروجست چه مراکز آنها با مرکز فلک البروج که آنرا مرکز عالم
گویند متحدند و مناطق و اقطاب آنها نیز در محاذات منطقه اوست و در حرکات
با او نیز موافقند هم در مقدار و هم در جهت سوای ممثل قمر که مقدار حرکت او
بر خلاف توالی است و زیاده از مقادیر حرکات سایر ممثلات و منطقه هر یک
از ممثلات را بمجاز نیز ممثل گویند و چون اجرام سماوی بسایطند و حرکاتی که
از سیارات مشاهده میشود متشابه نیستند و مقتضی بساطت آنستکه متشابه
باشند باین سبب در ثخن ممثلات افلاک دیگر اثبات کرده اند بعضی شامل ارض
و بعضی غیر شامل ارض چنانکه شمس را دو فلکست یکی ممثل که فلک کلی اوست و
او معلوم است دوم خارج مرکز و آن فلکی است متوازی السطحین در داخل
ثخن ممثل و مرکزش نقطه بود غیر مرکز عالم لیکن منطقه اش در سطح منطقة البروج
بود و سطح محدب او مماس سطح محدب ممثل بود بر نقطه مشترکه و آنرا اوج گویند و مقعر
او مماس مقعر ممثل بود بر نقطه مشترکه و آنرا حضیض گویند و چون فرض کنیم که خارج مرکز
از ممثل منفصل شود هر آینه دو کره مختلفة الثخن از ممثل باقی ماند یکی محیط بخارج
مرکز و دیگری محاط و اول را متمم حاوی گویند و دوم را متمم محوی و رقت حاوی
از جانب اوج بود و غلظتش از جانب حضیض و رقت و غلظت محوی بعکس و متمم آن

باین سبب گویند که چون بعد از فراز هر دو را منطبق خارج مرکز سازند ممثل
تمام شود و شمس جرمی بود کری مصمت مغرق در ثخن خارج مرکز چنانکه سطح
او مماس دو سطح خارج مرکز شده است بدو نقطه و کواکب علویه و زهره را
بعد از ممثل دو فلک دیگر است اول خارج مرکز و آن در ثخن ممثل است چنانکه در
آفتاب گفتیم الا آنکه منطقه این افلاک در سطح منطقه ممثلات خود نیستند بلکه
مقاطعند با ایشان دوم تدویر و آن فلکی بود مصمت در ثخن خارج مرکز بهمان
نوع که آفتاب در ثخن خارج مرکز خود و کوکب در تدویر مغرق چنانکه سطح تدویر با سطح
کوکب بیک نقطه تماس کرده است و فلک خارج مرکز را در غیر شمس فلک حامل خوانند
و قمر را غیر از ممثل سه فلک دیگر باشد اول مایل و آن فلکی باشد متوازی السطحین
در جوف ممثل چنانکه سطح محدب او مماس سطح مقعر ممثل است و سطح مقعر او مماس
عالم کون و فساد و این فلک او با ممثل متحد المرکز است اما منطقه هر یک مقاطع
آن دیگر است بدو نقطه که آنرا عقدتین خوانند و فلک مثل را در قمر فلک
جوزهر گویند دوم حامل است و آن داخل در ثخن مایل چنانکه حامل سایر
کواکب در ثخن ممثل خود و منطقه این فلک بر منطقه مایل منطبق باشد
سیم تدویر و آن مغرق باشد در حامل بطریق تدویر باقی کواکب لیکن
منطقه این فلک دائماً داخل در سطح منطقه حامل بود بخلاف سایر
کواکب و عطارد را نیز بعد از ممثل سه فلک دیگر بود اول مدیر و آن
در ثخن ممثل بود بطریق حوامل در ممثلات خود و منطقه او مقاطع منطقه
ممثل بود دوم حامل و آن در ثخن مدیر بود چنانکه مدیر در ثخن ممثل و
منطقه اش در سطح منطقه مدیر بود سیم تدویر بود در ثخن حامل علی الرسم و هر یک
از این افلاک و کوکب نیز علی الرسم مغرق در تدویر خود و از آنچه گفتیم لازم می آید که عطارد را
دو اوج شد یکی مشترک میان ممثل و مدیر و آنرا اوج مدیر خوانند و یکی مشترک میان

فلک حامل
فلک مایل
حامل
فلک تدویر
مدیر
حامل
تدویر

تیر را هشت وان دو هم از و | مشتری را یکی دو کم از و | پنج و دو عقد زهره بیدارم
دوی و نیز نصف به بهرام | حذف و عقد کوکب | باز بهرام را ز خانه خویش

مدیر و حامل و انرا اوج حامل خوانند و دو حضیض همان طریق و نیز او را چهار متمم
باشد دو از ممثل و دو از مدیر و صورت افلاک هر کوکب بحسب قطع بدین گونه است
که نموده شده

اما تقویم کواکب عبارت از بعد موضع اوست از راس حمل یعنی قوسی است از منطقة البروج
میان اول حمل و موضع کوکب بر توالی بروج و انرا طول کوکب نیز گویند و مراد بموضع
کوکب در طول طرف خطی بود که از مرکز عالم بمرکز کوکب کذرد و بفلک اعلی منتهی شود
اگر کوکب بر منطقة البروج بود و الا نقطهٔ تقاطع دایرهٔ عرضی بود که بطرف خط مذکور
و این خط را در عرف اهل هیئت خط تقویمی گویند و حرکتی که کوکب بان حرکت این قوس را
قطع کند حرکت طولی و حرکت تقویمی گویند و در تقویم تام و شمسی بعد از تعدیل تواریخ

حد مدین از دو زنیج و دو بیس | باز با بیست دا دو ده دو شمار | بعد از ان حد تیر دا ان دو چهار

چون شود زنیج مشتری را حد | شش زحل را رسد ز روی عدد | حد عُود قوس

مشهوره بجهت تقاویم کواکب سبعه سیاره هفت جدول بیاورند و ابتدا بشمس کنند
زیرا که اشهر و اضوء و اشرف و اعظم کواکبست پس بقمر چون بعد از شمس او اظهر و اضوء
است و در اختیارات باحوال قمر احتیاج بیشتر از سایر کواکب است پس خمسه متحیره را
ابتدا کنند از زحل بر ترتیب افلاک بیاورند و اسم هر یک از سیاره در مستطیلی که بر
فوق جدول انیافتست مصرح بنویسند و در جدول هر یک موضع انکوکب از فلک البروج
یعنی منتهی قوس تقویمی کوکب از منطقة البروج در نصف النهار هر روزی از ایام
اسابیع و تواریخ بازاء ان روز ثبت کنند تا معلوم شود که در هر نصف روز تقویم
کوکب چه مقدار است و اختیار نصف النهار از سایر اوقات بجهت انستکه باعتقاد
منجمین مبدء شبانروز است چنانچه در باب ششم معلوم کردد و به رقم اول رقم برج
یعنی رقم اول که ایمن ارقامست موضوع باشد بجهت برج و ان هرکز از یازده متجاوز نکردد
چه اکر دوازده شود باول حمل انتقال کند و دور از سر کرفته شود و رقم صفر در ان مرتبه
ثبت شود و رقم دویم موضوعست بجهت درجه و ان هرکز از کط زیاده نشود چه اکر
سی شود ان مرتبه ساقط شود و عوض ان یکبرج برقم ایمن زیاده شود و این وارفع کینا
و رقم سیم موضوعست بجهت دقیقه و ان هرکز از پنجاه و نه نکذرد چه اکر بشصت رسد
از ان مرتبه ساقط کردد و بمرتبه ما قبل خود مرفوع شده یکدرجه اضافه رقم ان مرتبه
شود و مراتب تقویم کواکب در دفتر زیاده از دقیقه نباشد الا نادر و کاه باشد که
در چند روز متوالی یکی از این ارقام مکرر شود بسبب انکه مقدار حرکت کوکب در ان
ایام در غیر مرتبه ان رقم متعدد شود و در انحال انرا یعنی ان رقم را در ان روزها بجهت تخفیف
کتابت الا در روز اول و اخر ننویسند و جایکاهش خالی کذارند تا مراتب مشتبه نشود
چه اکر خالی نباشد بانکه رقمی از مرتبه دیکر انجا نوشته شود ناظر انرا از این مرتبه
اعتقاد کند و باقی مراتب نیز باین سبب مختل کردد و کاه باشد که زیاده از یک رقم
در چند روز متوالی مکرر شود جایکاه انرا نیز خالی کذارند باب چهارم در ک

مسیرات

نیّرا چار و پنج هست زحل

حدود جدی

چار از اکثر ... جدل . نیّر از برج ... دارد

مسیرات کواکب و رجعت و استقامت ایشان مراد از مسیرات اینجا مدّت یکدور
کوکب است و مدّت مکث او در برجی و مدّعا از دور کوکب مفارقت اوست از نقطهٔ
معیّنه از فلک البروج تا معاودت او باز بهمان نقطه و برصد و امتحان معلوم
شده است که دورات متتالیهٔ کواکب سیّاره متفاوتة المدّة است الّا شمس که تفاوت
دورات او معلوم محسوس نیست پس بواسطهٔ این تفاوت مصنّف مدّت دورهٔ
خط وسطی هر کوکب که فی الحقیقه متشابهة الحرکة است و از او حرکت وسط گویند
کما ستعرف بجای مدّت دورهٔ حقیقی آن کوکب منظور داشته و بجهت سهولت کسور
آن اسقاط نموده و دورهٔ حقیقی از این دوره گاه کمتر است و گاه بیشتر پس
میفرماید که آفتاب در مدّت یکسال دوره را تمام کند تحقیقاً چون سال شمسی چنانکه
سابق ذکر یافت عبارت از دورهٔ اوست و برجی را در سی روز تمام کند تقریباً
قید تقریب بجهت اختلاف مدّت مکث اوست در بروج بسبب سرعت و بطوء
حرکت او و در این زمان بمحاسبهٔ زیج سلطان الشهید مکث آفتاب در برج حمل سی روز و
پانزده ساعت و در ثور سی و یک روز و دو ساعت و نیم تقریباً و در جوزا سی و
یک روز و نه ساعت و در سرطان سی و یک روز و ده ساعت و در اسد سی و یک روز و
پنج ساعت و در سنبله سی روز و نوزده ساعت و در میزان سی روز و شش
ساعت و در عقرب بیست و نه روز و نوزده ساعت و در قوس بیست و نه روز و
دوازده ساعت تقریباً و در جدی بیست و نه روز و ده ساعت و در دلو
بیست و نه روز و شانزده ساعت و در حوت سی روز و دو ساعت و ماههای
شمسی حقیقی عبارت از مدّتهاست و تغیّر فاحش در این ازمنه نشود مگر وقتی در مدّتهای
مدید و مدّعا از روز در اینمقام شبانه روز است و قمر دوره را در بیست و هفت
روز و ثلث روزی تمام کند تقریباً چون تحقیقاً از ثلث کمتر است بهفده دقیقه
ساعتی لیکن چون تفاوت اندکیست مصنّف قید تقریباً کرده است و برجی را در ...

حرکت وسط

ماه های شمسی

هفت برجیس را و دوست عدد　　زهره را هشت و مر زحل را چار　　چار مریخ را ز روی شمار

حدود دلو　　تیر را حد ز دلو دانم هفت　　زهره از روی یکدیگر کم رفت

از دو روز و کمتر از سه روز تمام کند بحسب سرعت و بطوء سیر او و گاه باشد
که چون در حضیض و غایت سرعت بود در دو روز یا کمتر از دو روز یا بیکی کمتر
از یکساعت برجی تمام کند و زحل بتقریب سی سال دوره تمام کند قید تقریب بسبب
آنستکه دوره وسطی او بتحقیق بیست و نه سال و پنج ماه و سه روز و شانزده ساعت و
یک دقیقه است و مراد از سال در این مباحث سال شمسی است و از ماه سی روز و ق
برجی در دو سال تمام کند تقریبا قید تقریبا اینجا دو وجه دارد یکی آنکه زمان دوره
متساوی بر عدد بروج قسمت کرده است و حال آنکه مکث او در هر برج بحسب بطوء و
سرعت سیر او متفاوتست دوم آنکه بر تقدیر تساوی مکث چون مدت دوره
خارج قسمت او بر دوازده هم تقریبی باشد و مشتری دوره را در قرب دوازده
سال تمام کند و بحسب تحقیق مدت دوره وسطی او یازده سال و دو ماه و بیست
ده روز و یازده ساعت و نه دقیقه و برجی در یکسال تقریبا و وجه تقریب در اینجا
هم دو است و مریخ دوره را در قرب یکسال و ده ماه و نیم تمام کند و بحسب تحقیق دوره
وسطی او یکسال و ده ماه و بیست و یک روز و بیست و دو ساعت و پنجاه دقیقه است
و برجی در یکماه و نیم تمام کند تقریبا چون سریع السیر بود و ما یکسال استقراء
نمودیم در حالت سرعت در مدت چهل روز یا اندکی کمتر برجی را تمام کرد و هر یک
از سفلیین دوره را در قرب یکسال تمام کند تقریبا قید قرب مگر نظر بدوره
حقیقی ایشان باشد والا در وسطی احتیاج نیست و چون مستقیم و سریع
السیر باشد و زهره برجی را در بیست و هفت روز تقریبا تمام کند و عطارد
در شانزده روز تقریبا قید تقریب بجهت آنستکه هر یک از دو کوکب گاه باشد
که در سرعت سیر بیشتر یا کمتر از این مدت برجی تمام کند لیکن در عطارد مقدار
بیک روز نرسد و ما یکسال استقراء نمودیم زهره در حالت سرعت سیر در بیست و
چهار روز و کسری برجی تمام کرد و قید سرعت سیر در این سه کوکب بسبب آنستکه گاه

باشد

معدل است کو فرح سی و نهم ست قمر مریخ چون زحل پنج ست حدود حوت
دو شش از حوت حد زهره شمار حد برجیس زان کز وست چهار سه درج مه فزون مدار و تیر

باشد که در حال سرعت سیر دو برج باشند و در حال بطوء دو برجی و تفاوت
میان مدت مکث ایشان در این دو برج بسیار است بخلاف علویین که در مدت
قطع کردن برجی هم بطیء شوند و هم سریع و چون چنین باشد تفاوت میان
مدت سیر ایشان در دو برج اندک بود و قید مستقیم در عطارد است
فقط چنانکه محقق طوسی در سی فصل کرده چه او را در رجعت نیز سرعت سیر
هست و زمان مکث او در برجی که در ان راجع و سریع گردد متفاوت با زمان
مکث او در برجی که در ان مستقیم و سریع گردد یکی بخلاف مریخ و زهره که
ایشان را در رجعت سرعت نیست چه سرعت عبارتست از زیادتی حرکت تقویم
کوکب بر حرکت وسطی چنانکه بعد از این بیاید و حرکت رجعی ایشان در هیچ
وقت به حرکت وسطی نمیرسد پس قید سرعت سیر در ایشان کافی باشد و قید
مستقیم احتیاج نباشد و اینکه مصنف زهره را در قید مستقیم داخل داشته
ممکنست که از ادراو بقید بیانی تعبیر کنیم و در عطارد باحترازی لیکن بر تقدیر
که سرعت کوکب اعم باشد از انکه در تمام برج بود یا در بعضی که اگر مخصوص باشد
بتمام برج قید مستقیم در هر دو کوکب سفلی بیانی خواهد بود و کواکب ثابته
دوره را در بیست و چهار هزار سال تمام کنند و برجی در دو هزار سال
که خارج قسمت بیست و چهار است بر عدد بروج و درجه در شصت و شش سال
که خارج قسمت دو هزار سال است بر عدد درجات برجی تقریبا و وجه تقریب ثلثان
سال است که کسر خارج قسمت است و مصنف بجهت سهولت اسقاط ان
کرده است بر اذهان مستقیمه مخفی نماند که کمیت حرکات ثوابت را بحسب ارصاد
مختلف یافته اند و قدما را مثل ارسطو و تبع او عقیده ان بوده است که
ایشان را غیر حرکت یومیه حرکتی دیگر نیست و هذا اسناد ان حرکت بفلک ثامن
کرده اند و چون نوبت با برخس رسید بعضی از ثوابت قریب منطقه را

بیانیه

سرعت

بارهرام واتفاق آمد شبیه روی دیگر نصیبه زحل است که بدلها درون باز و خلل است
وجوه کواکب چون حدود نجوم شد معلوم یاد کنیم از برای وجوه نجوم

رصد کرده ودر ایشان حرکتی یافته است از مغرب بمشرق لیکن از غایت قلت
برکمیت آن مطلع نشده بعد از آن بطلمیوس وفا الاناوس بطریق تدقیق چون متکیب
این امر شدند وامر ایشان برین قرار گرفت که در هر صد سال درجه قطع میکند
وجمعی از متاخرین مثل ابن الاعلم وغیره در تحقیق مطلوب استقصای تمام نموده
گفتند که در هفتاد سال درجه قطع میکند واین موافق است بانچه محقق طوسی
علیه الرحمة وسلطان المغفور در ارصاد خود یافته اند اما اعتقاد جماعتی
که در زمان مامون خلیفه رصد کواکب کرده اند انستکه در هر شصت وشش
سال درجه قطع میکند وحکیم فاضل محیی الدین مغربی که از زمان امرا چند
چند کوکب را مثل عین الثور وقلب العقرب رصد کرده مطابق یافته است بانچه
در زمان مامون یافته اند واعتقاد مصنف بر این قول است وهر یک از خمسه متحیره
گاهی مستقیم باشند یعنی بر توالی حرکت کنند وگاهی راجع یعنی برخلاف توالی
حرکت کنند وگاهی مقیم یعنی ساکن نمایند چه اگر مقدار تقویم کوکب در یک نصف
النهار بیشتر از نصف النهار سابق بود مستقیم باشد واگر کمتر بود راجع واگر
مساوی بود مقیم واقامت باین نوع که گفتیم در کواکب علویه وزهره محسوس
شود ودر عطارد چون سریع السیر است مدت اقامت بیکشبانروز نرسد
واگر احیانا در دو نصف النهار متوالی بریکدقیقه باشد آن اقامت نبود
بلکه بعد از نصف النهار اول از آن دقیقه میگذرد ودر آن شبانروز راجع
یا مستقیم گردد ودر نصف النهار ثانی بهمان دقیقه عود کند ودر حوالی
مبدء رجعت واستقامت یعنی بعد از انتهاء احد الحالتین وقبل از ابتدای
آن دیگر مقیم شوند چه در علم حکمت مقرر است که در ما بین حرکتین مختلفین
فی الجمله سکونی متحقق است وپیش از شروع در شرح کلام چون تصور نیست
تحقیق رجوع وانچه بان متعلق است پس میگوئیم که چون دو خط از مرکز عالم

خارج

وانکه هر برج را که تقسیم — به قسمت نهاد مرد حکیم — ده درج هر یکی از آن تمام
پس بحکمت وجوه کردش نام — داد هر وجه از آن بیک اختر — من چه گویم بیان کنم یکسر

خارج شود واز جانبین تدویر مماس او شوند منطقه تدویر باین دو نقطه
مماس بود وقسم مختلف منقسم شود اعلی واسفل ولامحاله قسم اعلی اعظم بود از اسفل
ومحقق است که قوسهای متساوی از قطعه علیای تدویر انچه بذروه اقربست اعظم
نماید از انچه ابعد است وهمچنین قوسهای متساوی از قطعه سفلی آنچه اقربست
بحضیض تدویر اعظم نماید از انچه ابعد است پس حرکت تدویر در قسی اعظم سریع نماید
ودر قسی اصغر بطیٔ ومراد بذروه وحضیض تدویر دو نقطه تقاطع محیط تدویر
است با خطی که از مرکز عالم خارج شود واز مرکز تدویر گذشته بفلک اعلی منتهی
شود انکه دورتر است ذروه مرئی گویند وانکه نزدیکتر است حضیض مرئی و
حرکتی که این خط بان حرکت متحرک باشد حرکت مرکز معدل گویند چه مرکز تدویر
بران خط است وان حرکت همیشه بر توالی باشد وچون مرکز هر یک از حوامل متحیره
از مرکز عالم خارجست لامحاله مرکز تدویر از مرکز عالم در یک قطعه حامل بعید بود
ودر قطعه دیگر قریب و غایت بعد وقت وصول ان باشد بنقطه اوج وغایت قرب
وقت وصول ان باشد بنقطه حضیض واز این لازم اید که حرکت مرکز معدل در
قطعهٔ بعیده بطیٔ بود ودر قطعهٔ قریبه سریع وحرکتی که واسطه باشد تقریبا
میان این سرعت وبطؤ انرا حرکت وسط کوکب گویند فاذا تمهد هذا بباید دانست
که چون افلاک تداویر شامل ارض نیستند لاجرم اگر اعلای ایشان بر توالی
حرکت کند حرکت اسفل بر خلاف توالی خواهد بود چنانکه در متحیره است واگر
اعلا بر خلاف توالی باشد اسفل بر توالی خواهد بود چنانکه در قمر است و
هر یک از کواکب متحیره چون در اعلای تدویر باشند حرکت ایشان بر توالی
سریع نماید چه کوکب در انحال مجموع حرکت مرکز معدل وحرکت تدویر متحرک
باشد وچون باسفل تدویر انتقال کند حرکت کوکب بتوالی بطوئی پیدا کند
بسبب انکه در انحال کوکب بمقدار فضل حرکت مرکز معدل بر توالی بر حرکت تدویر

ذروه
حرکت مرکز معدل
حضیض مرئی
حرکت وسط کوکب

وهر مریخ از حمل است وجای ... ودان خورشید را چنین بنهد ... بعد از ان چونکه گذشتی از خورشید
... گروه نام بر ... بار در ثور تیر و برس ... هر دو را ... بخش همراه است

بخلاف توالی حرکت کند و بنا بر انچه قبل ازین مذکور شد هرچند کوکب بحضیض
نزدیکتر شود حرکت تدویر بخلاف توالی سریعتر شود و فضل مذکور کمتر شود
وکوکب بطیء‌تر نماید اما چون هنوز حرکت مرکز کوکب بتوالی است کوکب را مستقیم
گویند تا بجائی رسد که حرکت تدویر بخلاف توالی با حرکت مرکز معدل بتوالی
مساوی کند و کوکب چندگاه چنان نماید که در یکجائی ساکنست و در انحال
کوکب را مقیم گویند و بعد از ان حرکت تدویر بخلاف توالی زیاده اید بر حرکت
مرکز معدل بتوالی و کوکب مبتدا ... در تدویر بخلاف توالی متحرک باشد و در انحال
کوکب را راجع گویند و هرچند بحضیض نزدیکتر شود حرکت او در رجعت سریعتر
نماید تا کوکب بحضیض مرئی رسد و انجا غایت سرعت او باشد در رجعت و وسط
زمان رجعت او و چون از حضیض بگذرد ... میل کند و هرچند ... بطیء‌تر
شود تا بار دیگر کوکب مقیم گردد و بعد از ان مستقیم و بار دیگر در استقامت
سریعتر شود تا بذروه رسد که غایت سرعت اوست در استقامت و وسط
زمان ان و بعد از ان بحالت اول عود کند و از انچه گفتیم لازم می اید که کوکب در
بگذرون تدویر دو بار مقیم گردد یکی بعد از استقامت و پیش از رجعت و انرا
مقام اول گویند و دیگری بعد از رجعت و قبل از استقامت و انرا مقام ثانی
گویند و قمر را اگرچه تدویر هست اما حرکت او در قطعه علیا که بخلاف توالی است
اسرع از حرکت وسط او نیست پس رجعت لازم نیاید لیکن در قطعه علیا بطیء
و در قطعه سفلی سریع نماید و چون حرکت مرکز معدل نسبت بمرکز عالم مختلف است
لا محاله مدت استقامتها و رجوعها متفاوت باشد چه هرگاه
حرکت مرکز معدل سریع باشد تکافی حرکتین در اواخر استقامت دیرتر دست دهد
و در اواخر رجعت زودتر و هرگاه بطیء باشد در اواخر استقامت زودتر دست دهد
و در اواخر رجعت دیرتر پس زمان استقامت در گاه اول بیشتر باشد و در گاه ثانی

دور رجعت

کمتر

ثبت آخر بود از آن زحل　　اندرین قول نیست هیچ خلل　　وجه بر جیس و زهره پس گردان
باز بهرام و بعد از آن خور دان　　زهره در اول آمد از سرطان　　بعد از او تیر و باز ماه بدان

کمترین زمان رجعت بعضی و اعظم زمان استقامت بنابر استقراء حید اولک
پنج زحل را هشت ماه و چهار روز است و مشتری را نه ماه و چهارده روز و مریخ را
دو سال و پانزده روز و زهره را یکسال و شش ماه و چهار روز و عطارد را سه ماه و
چهار روز و مراد از ماه در این مقام سی روز است و اصغر زمان استقامت زحل را
هفت ماه و بیست و شش روز است و مشتری را نه ماه و مریخ را یکسال و ده ماه
و هفت روز و زهره را یکسال و پنج ماه و بیست روز و عطارد را سه ماه سه روز
و اعظم زمان رجعت زحل را چهار ماه و بیست و یک روز است و مشتری را چهار
ماه و سه روز و مریخ را دو ماه و بیست و یک روز و زهره را یکماه و چهارده روز
و عطارد را بیست و سه روز و اصغر زمان رجعت زحل را چهار ماه و شانزده
روز است و مشتری را سه ماه و بیست و هشت روز و مریخ را دو ماه و شش روز
و زهره را یکماه و ده روز و عطارد را بیست و یک روز و در تقویم تام و شمسی علامت
مبدء رجعت و استقامت هر کوکبی از سبعه در اثنای تقویم آن کوکب ثبت کنند
بنوعی که فاصله باشد دو روز را که در ما بین نصف النهار آن دو روز کوکب
ابتداء رجعت یا استقامت کرده باشد جدا و بجهت تعیین وقت آن بر حاشیه نیز
نویسند یعنی در جدول اتصالات کلیه در محاذی روزی که در آن روز یا شب قبل
از آن ابتداء رجعت یا استقامت کرده باشد و علامت مبدء استقامت مت
باشد و از مبدء رجعت عت و چون خواهند که بر حاشیه ثبت کنند اول علامت
مبدء استقامت یا رجعت نویسند ملحق بعلامت کوکب راجع یا مستقیم پس علامت
روز که آن میم است یا علامت شب که لا است پس علامت یکی از ایام اسابیع ملحق
بعلامت روز یا شب پس علامت ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا شب و
در بعضی تقاویم بهمین اکتفا نمایند و در اثنای تقویم کوکب هیچ ننویسند و
در تقویم قمری بر حاشیه ثبت کنند اما علامت ساعات و دقایق کمتر نویسند

ود ر تقویم تام و شمسی در جدول تقویم هر یک از علویین در وقت اقامت
این لفظ مقیم مصرح نویسند چنانکه با علامت رجعت یا استقامت مقام
باشد و مدت اقامت در زحل هفت روز است و در مشتری پنج روز و سیر تقویم
کوکب خواه راجع باشد و خواه مستقیم در شبانه روزی که از آن هیئت آنکوکب
خوانند اگر مساوی سیر شبانه روزی وسط آن کوکب باشد آنرا سیر اوسط
گویند و کوکب در این حال متوسط السیر و معتدل السیر خوانند و اگر زاید باشد بر سیر
وسط و هر چند بر آید از آن باقی در تزاید بود از سیر زاید متزاید گویند و اگر در
تناقص بود از سیر زاید متناقص گویند و کوکب را در این حال سریع السیر خوانند
و اگر سیر تقویمی ناقص باشد از سیر وسط و هر چند بر آید روی در تناقص نهد
از سیر ناقص متناقص گویند و اگر روی در تزاید نهد از سیر ناقص متزاید گویند و کوکب را
در این حال بطیء السیر خوانند و در تقویم تام گاه باشد که این احوال را در اثنا
تقویم کواکب سبعه بر سر جداول این نیز ثبت کنند و علامات آنها اینست سط
سیر اوسط ید صد سیر زاید متزاید ید صص سیر زاید متناقص قص
متناقص سیر ناقص متناقص قص صد سیر ناقص متزاید و حرکت وسط در زحل
در شبانه روزی دو دقیقه است و مشتری را چهار دقیقه و پنجاه و نه ثانیه
و مریخ را سی و یک دقیقه و بیست و شش ثانیه و شمس را پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه
و زهره و عطارد را همین مقدار و قمر را سیزده درجه و ده دقیقه و سی و پنج ثانیه

باب پنجم در معرفت میل آفتاب و عرض کواکب و جوزهرات ایشان

اولا بباید دانست که بعد نقطه از دایره در سطح کره قوسی بود از عظیمه که بآن نقطه
و بدو قطب آن دایره گذرد و ما بین آن نقطه و محیط آن دایره از جانبی که اقرب
از آن باشد پس بجهت معرفت بعد نقطه مفروضه از منطقه فلک الاعظم که آنرا معدل
النهار گویند دایره فرض کنند که بدو قطب الفلک و آن نقطه گذرد و قوسی که از این

هیئت کوکب

سیر وسط
معتدل السیر

سیر زاید

باب پنجم

چون ز بیرون گذر کنی عقرب   آید و چون کنی وجوه طلب   پیش مریخ و باز خورشید است

آخر برج وجه ناهید است   تیر اول بود به برج کمان   پس قمر آید و دگر کیوان

میان نقطهٔ مفروضه و معدل النهار باشد بشرطی که زیاده از ربع نبود از بعد
آن نقطه گویند از معدل النهار و بعد اجزای منطقة البروج را از معدل النهار
میل آن الجزو گویند بقیاس میل ثانی الجزو که آن قوسی باشد از دایرهٔ عرضیه که بجزو
مفروض گذرد ما بین منطقة البروج و معدل النهار از جانب اقرب و لفظ میل
چون مطلق ذکر شود مراد میل اول باشد و چون آفتاب دائما بر منطقة البروج است
میل آن جزوی را که آفتاب در او بود میل آفتاب نیز گویند بخلاف کواکب دیگر
که چون در اکثر اوقات بر منطقة البروج نیستند بر ایشان میل اطلاق نکنند
بلکه بعد کوکب از معدل النهار گویند و دایرهٔ میلی که بر راس سرطان و جدی
گذرد و آن را دایرهٔ ماره باقطاب اربعه گویند جهت مرور آن بقطبین معدل
النهار و قطبین فلک البروج و قوسی که از این دایره ما بین منطقة البروج و معدل
النهار باشد از جانب اقرب آن را میل کلی و میل اعظم گویند چه اعظم است از باقی میول و
مقدار میل کلی را بحسب ارصاد مختلف یافته‌اند و بحسب زیج جدید الغ بیک بیست و
سه درجه و سی و دو دقیقه و هفده ثانیه است اما میل آفتاب یعنی میل اول او
بعد اوست از معدل النهار که منطقهٔ فلک نهم است و آن را معدل النهار باین
سبب گویند که چون مرکز آفتاب بسطح این دایره رسد تقریبا شب و روز مساوی
شوند در جمیع مواضع و فصل مشترک میان سطح این دایره و سطح کرهٔ ارض را
خط استوا گویند و اورا یعنی آفتاب را امدادی است مرسوم از مرکز او بحرکت خاصهٔ او
که داخل در سطح منطقهٔ فلک هشتم است که آن را منطقة البروج گویند از جهت مرور
این دایره با وساط بروج و لهذا منطقهٔ اوساط بروج نیز گویند و از جهت ملازمت
آفتاب مر این دایره را دایرهٔ شمسیه نیز گویند و این منطقة البروج مقاطع
معدل النهار است بر دو نقطهٔ متقابل چون معدل النهار و منطقة البروج از
دوایر عظام‌اند و هر دو قطب هر یک غیر دو قطب آن دیگر است لازم می‌آید که تقاطع

میل آفتاب

[illegible]

سه ماه شد جدی و پس بهرام   بجا کرد و بر آفتاب تمام   بد و هم دلو چون کنند نگاه
زهره باشد پس عطارد و ماه   زحل و مشتری و پس بهرام   حوت را دادن و شد وجوه تمام

کند این دو دایره بر دو نقطهٔ مشترک متقابل که منحصر باشد میان ابند و نقطه
نصف هر یک از این دو دایره و این در شکل دوازدهم اولی اکرثا و ذو سو ثین معین
شده است و از نقطتین مذکورتین آن نقطه که آفتاب چون بحرکت خاصه خود
از آن بگذرد و در شمال معدل النهار باشد یعنی در جهت قطب ابدی که نزدیک است
بکوکب جدی آن را نقطهٔ اعتدال ربیعی گویند از جهت تساوی شب و روز و حصول
ربیع در وقت وصول آفتاب باین نقطه در معظم معموره و مبدء بروج یعنی اول
حمل را از این نقطه گرفته اند و لهذا آن را نقطه حمل نیز گویند و آن دیگر را که چون
آفتاب از آن بگذرد در جنوب معدل النهار باشد نقطه اعتدال خریفی بسبب آنکه
چون آفتاب باین نقطه رسد تساوی شب و روز و حصول خریف باشد در اکثر
معموره و این نقطه هم ابتداء اول برج میزان بود و وجه تسمیه این دو جهت بشمال
و جنوب این است که یعنی که از این دو جهت هر دو موسوم است باین دو اسم و
از ابتدای گذشتن آفتاب از نقطه اعتدال ربیعی تا رسیدن او بغایت بعد از معدل
النهار که محل تقاطع دایره مارّه باقطاب اربعه است با منطقة البروج و آن را نقطه
انقلاب صیفی گویند بسبب انقلاب زمان حین وصول آفتاب باین نقطه از
ربیع بصیف در اکثر ربع مسکون میل شمالی صاعد زاید باشد اما شمالی بسبب
وقوع آفتاب در حین مرور در شمال معدل النهار و اما زاید بسبب تزاید فرجه منطقتین
از نقطه اعتدال ربیعی تا نقطه انقلاب صیفی که اول برج سرطان است اما صاعد
بسبب صعود او در این حال بجانب سمت الراس لیکن مخفی نماند که این حکم مخصوص است
ببلادی که آفتاب از سمت الراس آن بلاد در هیچ وقت بجانب شمال میل نکند
اما اگر موضعی باشد از معموره که آفتاب از سمت راس آن موضع بجانب شمال تجاوز
شود مثل حبشه و زنگبار و ولایت یمن و مکه معظمه و بعضی از بلاد هند در ین
حال از وقت گذشتن او از سمت الراس تا غایت بعد میل شمالی هابط زاید باشد

[illegible]

قید اکثر بجهة آنکه
خط استوا وصول
آفتاب بنقطه انقلاب
صیفی اول شتا
میباشد

صاحب نهایة
الادراک گفته که این
سبب بجهت اشتمال
[illegible]
[illegible]

در منازل قمر

چون بشنیدی تو از من منازل ماه — بر شمارم حساب دانگاه

ظاهر از شرق چون شود شرطین — باشد از بعد سیزده بطین — پس ثریا و بعد از آن دبران

در آن موضع و از آنجا یعنی از غایت میل تا رسیدن بنقطهٔ اعتدال خریفی میل شمالی
هابط ناقص باشد بسبب وقوع آفتاب در شمال معدل النهار و هبوط از سمت
الراس و تناقص درجه منطقتین و ما بین این دو نقطه اما اگر آفتاب در این موضع
بطرف شمال سمت راس موضعی کذرد آن هنگام در آن موضع میل شمالی صاعد
ناقص باشد و از ابتدا کذشتن او از نقطهٔ اعتدال خریفی تا بغایت بعد که محل
تقاطع دیگر است از دایرهٔ مارّه باقطاب اربعه با منطقة البروج و از اول جدی
و نقطهٔ انقلاب شتوی خوانند بسبب انقلاب فصل زمان چون وصول آفتاب بآن نقطه
از خریف بشتا در جمیع معموره میل جنوبی هابط زاید باشد و از آنجا تا رسیدن او
بنقطهٔ اعتدال ربیعی میل جنوبی صاعد ناقص باشد و اینها بمقایسهٔ ما سبق
معلومست لیکن حکم صعود و هبوط میل جنوبی در جمیع معموره یکیست چه در ربع
مسکون آفتاب در میل جنوبی هرگز بشمال سمت الراس مایل نشود و کواکب دیگر اگر چه
بعد از معدل النهار باشد لیکن ثبت اینها در تقویم
مصطلح نیست و عمل انهم فی الجمله معتبر است
و صورت وضع معدل النهار با فلک البروج
و تزاید و تناقص میل بر این گونه است

اما عرض کوکب عبارت از بعد اوست از منطقة
البروج یعنی قوسی است از دایرهٔ عرضیه که بمرکز کوکب بگذرد میان خط تقویم کوکب
و منطقة البروج از جانب اقرب پس شمس را عرض نباشد چه مرکز آن دائما در سطح
منطقهٔ خارج مرکز است و منطقهٔ خارج مرکز در سطح منطقهٔ ممثل و منطقهٔ ممثل
در سطح منطقة البروج و مرکز قمر را مدار رفتن در سطح منطقة البروج بلکه
مقاطع است با منطقة البروج بر دو نقطهٔ متقابل بدانکه مرکز قمر بر منطقهٔ تدویر
است و منطقهٔ تدویر در سطح منطقهٔ حامل و منطقهٔ حامل در سطح منطقه

بقعه و هنعه دان پس زو ثنیان   پس ذراع است و نثره طرفه   جبهه و زبره دان دگر صرفه

بار عوا که خوانده شش سماک   پارسی گوی غفر بعد سماک   وز زبانا چو بگذری اکلیل

تا مایل بین منطقه مایل مدار قمر باشد و هرگز از او جدا نبود و چون این منطقه
مقاطع است با منطقه جوزهر که داخل در سطح منطقة البروج است پس مقاطع
البروج نیز باشد و چون عظیمه است تقاطع بر دو نقطه متقابل بود چنانکه در معدل
النهار و منطقة البروج گفتیم اکنون یعنی این نقطه را از دو نقطه مذکوره که قمر چون
بحرکت خاص خود از آن بگذرد عرضش شمالی شود یعنی بطرف شمالی منطقة البروج
آید نقطه راس و مجاز شمالی قمر گویند و آن دیگر را که چون قمر از آن بگذرد عرضش
جنوبی شود نقطه ذنب و مجاز جنوبی قمر گویند و راس و ذنب بسبب آن گویند که
شکلی که حادث شده است میان نصف مایل و نصف ممثل از جانب اقرب تشبیه
کرده اند باژدها و منتهی طرفین او این دو نقطه است و تخصیص مجاز شمالی براس و
مجاز جنوبی بذنب بسبب سعادت اول و نحوست ثانیست و هر دو را عقدتین
جوزهرین خوانند اما تسمیه ایشان بعقدتین بسبب آنکه تشبیه کردند هر یک را بعقده که
درمیان دو خط افتد که اینجا عبارت از این دو دایره است و اما بجوزهرین بعضی گویند
بجهت آنکه جوزهر معرب جوزگره است که مراد همان معنی اول باشد و بعضی دیگر گفته اند
که معرب گوزهر است چه بر دو طرف اژدهای مذکور واقعند و صعود و هبوط و زیادة
و نقصان در عرض بقیاس میل معلوم شود یعنی از وقت گذشتن قمر از عقده راس
تا غایت بعد میان این دو نقطه که غایة عرض قمر است و مقدار آن بحسب اکثر ارصاد
پنج درجه است عرض شمالی صاعد زاید باشد اگر قمر از سمت الراس در طرف جنوب
گذرد چنانکه در اکثر اقالیم والا شمالی هابط زاید باشد چنانکه در بعضی و از
غایت عرض تا رسیدن بعقده ذنب عرض شمالی هابط ناقص باشد و اگر در طرف شمالی
سمت الراس گذرد شمالی صاعد ناقص و از عقده ذنب تا رسیدن بغایت بعد
عرض جنوبی هابط زاید باشد اگر قمر از سمت الراس در طرف جنوب گذرد چنانکه
در اکثر معموره والا جنوبی صاعد زاید بود چنانکه در بعضی و از غایة عرض

عرض شمالی

فی تحقیق العقدتین و جوزهرین و وجه تشبیههما

یعنی در خط استوا و بلادی که عرض بلد مساوی میل کلی و بلادی که عرض کمتر از میل کلی باشد چه در این مواضع بعضی اوقات منطقة البروج سمت الراس میگذرد پس چهار قمر گردد در شمال منطقة البروج بود در شمال سمت الراس نیز خواهد بود پس چون مدار قمر بعد از تجاوز از عقده جوزهر دورتر میشود از منطقة البروج پس مدار مذکور جوزهر دورتر خواهد شد از سمت الراس پس عرض شمالی هابط زاید خواهد بود

قمر

اندرین قول نیست کس را قیل — در کنی بعد قطب شود نخاه — از نظامیم بیلده یابی راه

از پس بلده چار سعد آید — در تفصیل بشنوی شاید — او نیز ذابح و دوم بلع است

تا باز بعد راس عرض جنوبی ناقص صاعد بود و اگر از طرف شمال سمت الراس
گذرد جنوبی هابط ناقص و اهل احکام کوکب صاعد باشد یا الوتر کویند و اگر
هابط باشد مسترخی الوتر و صورت مدار قمر با منطقة البروج و تزاید و تناقص
عرض او بر این نهج است که در حاشیه نموده شد و هر یک از راس و ذنب را سیر است
معکوس یعنی بر خلاف توالی دائما چه هر یک دو نقطه شخصی اند از فلک جوزهر که
بخلاف توالی متحرکست و مقدار حرکت در ارصاد مشهوره هر شبانه روزی سه
دقیقه و ده ثانیه یافته اند و در تقویم تام و شمسی موضع قمر را در جدولی بعد
جدول تقویم عطارد در نصف النهار هر روزی بازاء آن روز بها و رند چنانچه رقم
اول برج دوم درجه ستم دقیقه بر قیاس تقویم کواکب و موضع ذنب برج هفتم
موضع راس باشد همان درجه و دقیقه چه موضع دو نقطه متقابل در فلک بر
این وجه است پس ایراد یک نقطه کافی باشد علامت راس در تقویم سه باشد
و اختیار این صورت بجهت آنست که اگر سین نویسند برقم شمس مشتبه شود و علامت
ذنب ـ و گاه باشد که علامت راس ـ نویسند چه بعضی قرائن مانع اشتباه هست
چنانکه بعد از این معلوم شود و باید دانست که چنانکه مرکز جرم قمر را مداریست
مقاطع منطقة البروج همچنین مرکز هر یک از تداویر خمسه متحیره را مداریست
مقاطع منطقة البروج بر دو نقطه متقابل که یکی راس باشد و آن در کواکب علویه
نقطه بود که چون مرکز تداویر ایشان از آن بگذرد در شمال منطقة البروج بود
و در زهره نقطه که چون مرکز تدویر او از آن بگذرد باوج متوجه شود و در
عطارد بحضیض و دیگری ذنب که آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز
تدویر او از آن بگذرد متوجه حضیض شود و در عطارد متوجه اوج و تفاوت
تعریف این دو نقطه در علویه و سفلیین بنا بر نکته ایست که در کتب هیئت
معلوم میشود و بیان آن اینجا لایق نیست و اختیار مرکز تدویر این کواکب

فی موضع الذنب والراس

راس و ذنب کواکب متحیره

اعجبیه مرسعود را نیخ است | بازمرغ دعقدم زآنجا | چون کوشتی منوراست و ثنا
نوبنی بکن و بپوشیدکن | چون بود در بروج ثابته ماه | جامه بریدن اختیار مکن

در این امر بجهة عدم دوام جرم ایشانست بر یکمدار چه گاهی بر مدار مرکز ندا
وگاهی در طرف شمال آن وگاهی در طرف جنوب آن بخلاف قمر که با مرکز تدویر
خود دائما متحد المدار است وجوزهرات خمسه متحیره را سیر ثابت مستقیم
چه هر یک نقطه شخصی اند از ممثلات که بحرکت فلك البروج متحرکند ومقدار
الحرکت هر شبانه روزی هشت ثالثه است ودر بعضی تقاویم تامه موضع
راس هر یک از خمسه متحیره در اول هر ماهی از ماههای جلالی بر سر جدول
هر کوکب ثبت کنند اگر مسافت عالج بوده باشد والا در صفحه دیگر بر سر
جدول هر کوکب که بجهة نظرات آنکوکب با قمر کشیده باشند ثبت کنند بچهار
رقم یکی برج دوم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه ودداخل ساختن ثانیه
بجهت آنست که حرکت جوزهر این کواکب در مدت یکسال شمسی بدقیقه نمیرسد
پس ثبت آن بدون ثانیه در اول هر ماه عبث باشد وموضع ذنب هر کوکب برج
هفتم موضع راس آنکوکب باشد بهمان اجزاء چنانچه موضع ذنب قمر بنسبت راس
او ودر تقویم تام مقدار میل ضابرا در جدول باریك در پهلوی دیگر جدول
تقویم او در نصف نهار هر روزی بازاء آن روز بیاورند بدو رقم یکی درجه دوم
دقیقه وهمچنین مقدار عرض هر کوکب در جدول باریك در پهلوی دیگر
جدول تقویم او بطریقی که در میل گفتیم بیاورند ودر بعضی تقاویم همین بعرض
قمر اختصار کنند ودر بعضی دیگر عرض باقی کواکب را در هر ده روز بازاء روز
یازدهم ثبت کنند ودر عطارد هر پنج روز ودر ایام دیگر هیچ ننویسند و
مقدار غایت عرض هر کوکب بحسب زیج جدید الغ بیکی بدینموجبست زحل
ج م مشتری ا لو مریخ د نه زهره ح م عطارد د ن وعلامت شمالی شه
وانجنوبی جو وازصاعد صه وازهابط هه واززاید مه وازناقص قص واین
علامات را متصل یکدیگر در اثنای جداول میل وعرض کواکب هرگاه یکی از این

راس هر یك از خمسه متحیره

عرض خمسه متحیره

وغایت عرض قمر قبل از این معلوم شد که ه ی درجه است

صفات مبدل بدیگری شود ثبت کنند بعد از آنکه بر سر جدول نوشته باشد
پس علامت شمالی صاعد زاید اینچنین باشد شصید و علامت شمالی هابط
زاید چنین شهید و شمالی هابط ناقص چنین شهقصه و شمالی صاعد ناقص
شصقصه و جنوبی هابط زاید چنین جهید و جنوبی صاعد زاید جصید
و جنوبی صاعد ناقص چنین جصقصه و جنوبی هابط ناقص چنین جهقصه
وگاه باشد که علامت زاید و ناقص ننویسند چه هر میل و عرض شمالی صاعد زاید
باشد و همچنین جنوبی هابط زاید باشد و هر میل و عرض شمالی هابط ناقص
باشد و همچنین جنوبی صاعد ناقص لیکن این مخصوص است بمواضع از معموره
که هیچ کوکب و ستاره از سمت الراس آنموضع بطرف شمال نگذرد که اگر موضعی
باشد که بطرف شمال گذرند از برای علامت زاید و ناقص التزام باید کما لا یخفی
علی المتامل فیما تقدم

باب ششم

در معرفت سمت [illegible] و غایت ارتفاع
آفتاب و ظل او در نصف النهار اولا باید دانست که دایره عظیمه که بر قطب او نقطه سمت الراس
و دیگری سمت القدم موضعی باشد آن دایره افق آنموضع گویند پس اگر معدل النهار
بسمت راس آنموضع گذرد آنرا افق استوا نیز و منتصبه و مستقیمه گویند و اگر
قطب معدل النهار سمت الراس آنموضع باشد آنرا افق رحوی گویند و ما سوای
این دو افق را آفاق مایله گویند و دو نقطه تقاطع معدل النهار با جمیع آفاق
نقطه مشرق و مغرب گویند و عظیمه که بر دو قطب افق و دو قطب معدل النهار گذرد
آنرا دایره نصف النهار خوانند از جهة انتصاف نهار و جهة تا بین وصول آفتاب
دایره فوق الارض در اکثر ربع مسکون و عظیمه که بر دو قطب افق و بر مرکز کوکب
گذرد آنرا دایره ارتفاع آنکوکب گویند و صغیره که از خط [illegible] کوکب مرتسم
شود بحرکت فلک کلی آنرا مدار یومی آنکوکب گویند و آنرا با معدل النهار لا محاله
یا متوازی باشد یا متحد پس اگر مدار دایره افق قطع کند آنچه از آن فوق الارض

نصف النهار

ماه را نیز مجانب ز بهرام ور نه در برج مشتری باید ور بود ور اسد بود شاید
این نه در برج آبی به بجز این اختیار هیچ منه ور کنی رای شرکت و تزویج

قوس النهار کوکب

از افق شرقی تا قوس النهار دایره ... گویند واز قوس النهار تا افق غربی ... وآنچه از افق غربی تا قوس اللیل واز آنجا ... گویند واز قوس اللیل تا افق شرقی دایره ... گویند ۱۲

بود قوس النهار آنکوکب گویند وآنچه تحت الافق بود قوس اللیل و آنچه میان
طرف خط تقویمی کوکب وافق مشرقی باشد از قوس النهار وافق غربی از قوس
النهار وافق غربی از قوس اللیل انرا دایره آنکوکب گویند اما شبانروز نزد
عامه مجموع یکشب و یکروز است و مبداء ان نزد متشرع اول شب است چه ظلمت
اصل است و نور طاری و نزد اهل روم و فارس اول روز چه نور وجودیست
و ظلمت عدمی اما نزد اهل حساب از رسیدن افتابست بتقاطع مدار او با دایرهٔ
نصف النهار چه باین اصطلاح در جمیع مساکن مقدار شبانه روزی مساوی
بود تقریبا بخلاف اصطلاحات دیگر که بحسب هر بقعه متفاوتست چنانکه بر
عالم علم هیئت مخفی نیست و معتبر نزد حکماء یونان تقاطع اعلی است و نزد
حکماء خطا و ایغور تقاطع اسفل اما مبداء روز در عرف اهل شرع از ابتداء
طلوع صبح صادقست و مبداء شب بعد از استیفای غروب افتابست و نزد
اهل روم و فارس مبداء روز از طلوع جرم افتابست و مبداء شب از غروب جرم
او و این وضع طبیعی است چه وجود نهار مشروط بطلوع شمس است و وجود
لیل مشروط بغروب او و ذکر شب و روز و اجزاء ان که مصنف در ضمن ابواب بیان
خواهد کرد بر این اصطلاحست و نزد بعضی از براهمه هند ما بین ابتداء طلوع
صبح صادق و طلوع افتاب و ما بین غروب افتاب و غروب شفق بمنزله فصل
مشترک میان شب و روز داخل هیچکدام نیست شبانروز را که عبارتست از
مجموع قوس النهار و قوس اللیل افتاب ببیست و چهار قسم متساوی کنند چه
زمان امریست ممتد که بحسب وهم استمراری دارد پس قبول قسمت میکند و ان
اقسام را ساعات مستویه و معتدله گویند از جهت دوام تساوی مقدار او
نسبت بساعات معوجه که عنقریب مذکور میشود و انمقدار از معدل النهار
که در هر ساعتی از ساعات معوج یا مستوی طلوع کند انرا اجزاء ساعات

قید تقریبا بسبب آنست که زمان ... دوره فلک الافلاک ... اکثر معروف کمتر است از زمان شبانروز ... بیکدوره فلک ... تفاوت

في تحقيق اجزاء الساعة

بو نبقوبه دو گوهر با زیج [illegible] / ماه باید به برج در جسدین / یا فته لور سعد [illegible]
سیف [illegible] کردن / ورث رایست تا سوار شوی / چون طلبکار اختیار شوی

خوانند پس اجزاء هر ساعت مستوی ربع سدس دوره فلک است تقریباً که
پانزده درجه معدل النهار باشد و اگر روز و شب هر یک یعنی هر یک از قوس النهار
وقوس اللیل را بنا بر اصطلاح بدوازده قسم متساوی کنند ان اقسام را ساعات معوجه
و زمانیه گویند چه بطول و قصر روز و شب طویل و قصیر شوند پس از این حیثیت که
زمان این ساعات طولاً و قصراً تابع زمان شب و روز است انرا ساعات زمانیه گویند
و از این حیثیت که مقدار روز با مقدار شب مخالف بحسب اختلاف طول بلدان انرا ساعات
معوجه گویند و بسبب ارتسام خطوط ان بر الات قیاس رصدیه ساعات قیاسیه
نیز گویند و هر ساعتی را خواه مستوی باشد و خواه معوج بشصت دقیقه قسمت کنند
و همچنین هر دقیقه را بشصت ثانیه و هر ثانیه را بشصت ثالثه هکذا تا بعاشره
و لا محاله دقایق و ثوانی ساعات مستویه با دقایق و ثوانی ساعات معوجه متفاوت بود
بحسب اختلاف شب و روز در اکثر ربع مسکون عدد ساعات مستویه روز که آن

في تناقص الايام والليالي

و همچنین اجزاء ساعات معوجه از وقت گذشتن افتاب از اول جدی تا رسیدن باول
سرطان روز بروز در تزاید باشد و در نصف دیگر یعنی از اول سرطان تا اول جدی
در تناقص و ساعات شب بر عکس این باشد یعنی عدد ساعات مستویه و اجزای
ساعات معوجه شب از اول جدی تا اول سرطان در تناقص بود و در نصف دیگر
در تزاید و از اول حمل تا میزان عدد ساعات مستویه و اجزاء ساعات معوجه
روز زاید باشد بر مستویه و معوجه شب و از اول میزان تا اول حمل ناقص و سر این اوضاع
انست که چون منطقة البروج و معدل النهار دو دایره متقاطعند هر دو جزء
از منطقة البروج که بعد ایشان از نقطه انقلاب متساوی بود بحرکت متحد
مداری رسم کند و افاق استوائی جمیع این مدارات را متساوی تنصیف کند
بشکل شانزدهم از ثانی اکر ثاوذوسیوس پس افتاب در هر مدار که بود قوس النهار
او با قوس اللیل مساوی بود پس دایماً شب و روز انجا متساوی بود تقریباً اما

اول از برج منقلب مرجوی　　پس برج و منظر او بوی　　نیک دان ور بدوستی است نظر
ور بجوزا ز مشتری بهتر　　ابتدای کتابت کردن　　ابتدای کتابت از هر باب



در آفاق بلاد معموره چون قطب شمالی معدل النهار از افق مرتفع و قطب جنوبی
منخفض است هر آینه افق همچنین منصف معدل النهار باشد و بر و سایر مدارات
بتقاطع افق منقسم بدو قسم مختلف شوند چنانکه قسم ظاهر از مدارات شمالیه
اعظم باشد از قسم خفی و لهذا انرا مدارات شمالیه خوانند و اقسام مدارات جنوبیه
که انرا مدار منخفضه خوانند بعکس این بود بشکل نوزدهم از ثانیه اکثاب (?) پس چون
افتاب در مدارات شمالیه بود یعنی در ما بین اول حمل و اول میزان قوس النهار
زیاده باشد از قوس اللیل و همچنین ساعات النهار از ساعات اللیل و چون در
مدارات جنوبیه بود یعنی در ما بین اول میزان و اول حمل بعکس این باشد و چون
بر معدل النهار بود یعنی در اول حمل یا میزان مساوی باشد و بشکل بیستم از معا(?)
مذکوره هر مداری که از قطب شمالی معدل النهار ابعد است اجزای قسم ظاهر او
اقل است از اجزای قسم ظاهر آن مداری که اقرب است و اجزای قسم خفی بعکس و هر مداری که
بقطب شمالی معدل النهار اقرب است اجزای قسم ظاهر او اکثر است از اجزای قسم
ظاهر آن مداری که ابعد است و قسم خفی بعکس پس از وقت گذشتن افتاب از اول
جدی که مدار او ابعد مدارات اجزاء بروج است از قطب شمالی تا رسیدن باول سرطان
که مدار او اقرب این مدارات است باین قطب قوس النهار متزاید بود و همچنین ساعات
النهار و قوس اللیل و ساعات اللیل متناقص و از گذشتن افتاب از اول سرطان
تا اول جدی قوس النهار و ساعات النهار متناقص و قوس اللیل و ساعات اللیل متزاید
و از اینجا که گفتیم معلوم شد که اطول ایام و اقصر لیالی وقت وصول افتاب باول
سرطان و اقصر ایام و اطول لیالی وقت وصول افتاب باول جدی و در تقویم
ساعات و دقایق مستوی هر روزی که از طلوع مرکز افتاب تا غروب آن باشد بازاء
آن روز ثبت کنند در جدولی بعد از تقویم راس و در تقویم قمری بعد از جدول
ترکیب باورند که بعد از این معلوم گردد بدو رقم یکی رقم ساعات دوم رقم

ارتفاع آفتاب

دقیقه

چون کنی اختیار بهر صواب ماه در برج منقلب باید ور شود بر اسد بود شاید
ور بود ماه سوی حضرت شاه نظر آفتاب باید و ماه ور فرستی سوی سپه سالار

دقیقه و چون خواهند که ساعات و دقایق شب معلوم کنند ساعات و دقایق
روز را از بیست و چهار ساعت که ساعات شبانه روزند نقصان کنند باقی
ساعات و دقایق شب باشد و طریق نقصان کردن چنین است که از بیست و چهار
ساعت یکی را شصت دقیقه فرض کنند و دقایق مذکور را از آن شصت نقصان کنند
و ساعات تامه را از بیست و سه آنچه باقی ماند ساعات و دقایق شب باشد و در بعضی
تقاویم که منجمان خود نگاه میدارند یا اول تقویم که بواسطه از زیج مستخرج میشود

ساعات

ساعات و دقایق نیم روز نویسند چه بعضی از اعمال نجوم موقوف بر معرفت نصف النهار
است پس چون خواهند که ساعات و دقایق تمام روز معلوم کنند آنرا مضاعف کنند
ساعات و دقایق تمام روز حاصل آید اما ارتفاع کوکب بعد کوکبست از افق یعنی قوس

ارتفاع کوکب

است از دایره ارتفاع میان خط تقویم کوکب و افق در فوق الارض بشرطی که از ربع زیاده
نباشد و قید فوق الارض بجهت آنستکه اگر قوس مذکوره در طرف تحت الارض بود آنرا
ارتفاع کوکب نگویند بلکه انحطاط او گویند و آن ارتفاع که اعظم از آن نباشد در آن

انحطاط کوکب

مدار که کوکب بر آن بود از مدارات یومیه آنرا غایت ارتفاع آنکوکب گویند در آن
مدار و آن وقتی بود که کوکب بر تقاطع اعلا مدار و دایره نصف النهار بود و لا محاله در آن وقت
دایره ارتفاع بر دایره نصف النهار منطبق باشد و اگر کوکب بر سمت الراس بود
هر آینه غایت ارتفاع ربع دور بود و آن غایت ارتفاع باشد مطلقا و در تقاویم
تامه غایت ارتفاع آفتاب را در هر روزی بازاء آن روز در جدولی بعد از جدول
ساعات بنویسند به دو رقم یکی درجه و یکی دقیقه و غایات ارتفاع کواکب دیگر
در تقویم ثبت کردن مصطلح نیست اما ظل نصف النهار عبارت از سایه مقیاس
است که قایم بر سطح افق باشد در وقتی که آفتاب در غایت ارتفاع باشد یعنی در وقتی
که بر دایره نصف النهار باشد نه بر سمت الراس که اگر بر سمت الراس باشد آن روز
ظل نصف النهار معدوم باشد و مراد از افق اینجا حسی است نه افق حقیقی که

سوی مریخ با نشاط بیدار | ور فرستی بسوی دانشمند | چون نظر سوی مشتری پسند
ور فرستی بخواجه دهقان | نیک باشد نظر سوی کیوان | ور فرستی سوی زنان بنگر

قبل ازین بیان نمودیم وان صفیره ایست موازی افق حقیقی که مماس سطح ارض باشد
ازجانب فوق وقاعده نصب کردن مقیاس چنانست که اول سطح زمین را هموار
کند بوجهی که اگر آب بران ریزند از همه جوانب برابر سیلان کند چه اگر بعضی اجزای
زمین اخفض از بعضی بود آب بانجانب اخفض میل کند چنانکه مقتضی طبع اوست
و از برای تسویه زمین آلتی سازند مثلث متساوی الساقین که انرا کونیا گویند
واکثر آن بود که این آلت را از چوب سازند و باید که چوب این دو ساق بوزن
برابر باشد والا مقصود حاصل نشود و بعضی زاویه راس انرا قائمه سازند بجهة
امتحان زوایای عمارات وغیرها و بر منتصف قاعده ان نشانی کنند و بر راس مثلث
شاقولی در آویزند و ان جسمی بود ثقیل مثل سرب که از طرف خیطی آویخته باشد
وسطح زمین را چنان سازند که این مثلث بهر طرف که بگردانند شاقول بران
نشانه آید وچون چنین بود این سطح داخل افق حسی بود وموازی افق حقیقی ومقیاس
جسمی بود مستدیر مخروطی الشکل و باید که ثقیل بود تا در موضع خود قائم بایستد
وبعضی انرا از چوب سازند وقاعده انرا مثقوب ساخته سرب با ارزیز دران
ریزند پس دائره درین زمین هموار بکشند ومقیاس را بر این دایره نصب کنند بنوعی
که سهم مقیاس بر مرکز دایره عمود بود وبجهت امتحان در سه موضع ما بین محیط دائره
وراس مقیاس اندازه گیرند اگر هر سه برابر باشد انمقیاس عمود بود برین
سطح مستوی که فی الحقیقه سطح افق است وسایه که در وقت غایت ارتفاع افتاب
از مقیاس برین سطح افتد ظل نصف النهار بود وانرا فیء زوال خوانند و
ان لا محاله اقصر ظلی بود که در ایام دارازان مقیاس بحصول رسد و تقدیر ظل
باقسام مقیاس کنند ومقیاس را گاهی بدوازده قسم کنند وگاهی بهفت قسم پس
اگر مقیاس را بهفت بخش کنند ان ظل را که از انمقیاس حاصل شده باشد ظل اقدام
گویند و ظل اقدام بجهت ان گویند که عادت عوام بان جاری شده است که تقدیر

بماکو عدم حصول مقصود در تسویه اراضی سیر است که بستعانت طناب و ترازوی بنایان معلوم میشود واین شروط است بتساوی وزن دو ساق این آلت کما لا یخفی منه

تجربه معلوم شده است که ثقال بالطبع با پلند بر مرکز عالم است خیطی که عمود بود بر سطح افق پس هرگاه خیط شاقولی بر عمود مثلث که آن خطی بود از راس مثلث بر منتصف قاعده زاویه منطبق بود هر آینه عمود خواهد بود بر زاویه مثلث پس هرگاه مثلث بر آن زمین بگردد بحیثیتی که خیط شاقولی از عمود مثلث میل نکند هر آینه خیط شاقول عمود خواهد بود بر سطح ارض پس خیط بسبب ثقل و استقامت

تا نباشد بر شش بر زهره نظر — ور قرینی بود ای اهل کتاب — نظر شش خبر نیست صواب

این نظرها بدانکه بی تلبیس — جمله تثلیث باید و تسدیس — ور بخواهی که آردت تربیع

ظل بقامت خود کنند و قامت را باقدام تقدیر میکنند و غالب آنست که طول
قامت هر کسی مساوی هفت قدم او باشد و بعضی بشش قدم و نیم قسمت کنند
چه قامت بعضی مردم باقدام او شش قدم و نیم می افتد و اگر مقیاس را بدوازده
قسم کنند آن ظل ماخوذ از آن مقیاس را ظل اصابع خوانند و اصابع بجهت آن
گویند که اغلب آن بود که اشیا را بشبر تقدیر کنند یا بجهة آنکه اکثر مقیاسی که
از آن ظل گیرند شبری بود و شبر هر کس مقدار دوازده اصبع باشد از اصابع
او و هر قدمی را بشصت دقیقه قسمت کنند و همچنین هر اصبعی را و در تقویم تام
در جدول آخر صفحه یمنی فیئ زوال هر روز را باصابع یا باقدام بازاء آن روز
وضع کنند تا اگر کسی را احتیاج بفیئ زوال افتد از تسویه زمین و نصب مقیاس
و انتظار رسیدن ظل بغایت قصر و تقدیر آن فارغ باشد بدو رقم یکی رقم اصبع
اگر استخراج آن بحسب ظل اصابع کرده باشند یا قدم اگر بحسب اقدام کرده
باشند و دویم دقیقه از اصبع یا قدم و گاه باشد که دو جدول آورند و در
یکی ظل بحسب اصابع ثبت کنند و در دیگری بحسب اقدام **باب هفتم** در نظر و تناظر
و مجاسده و انتکاث و تحویل و عکس چون دو کوکب از کواکب سیاره در یک جزو از
فلک البروج یعنی منطقة البروج جمع شوند باینمعنی که یک نصف دائره که متحده
باشد بقطبین بروج بطرف خط تقویم هر دو بگذرد آنرا نسبت بحال کوکب تحتانی
قران و نسبت بحال هر دو مقارنه گویند و این مقارنه حقیقی است و اگر در آنحال
خط تقویم هر دو بر یکدیگر منطبق باشد آنرا مقارنه عرضی حقیقی گویند و اگر دو
خط که از بصر خارج شود و بمرکز هر دو بگذرد و در سطح یک نصف دائره متحد
بقطبین بروج باشد آنرا مقارنه مرئی خوانند و اگر خطین منطبق باشند آنرا
مقارنه عرضی مرئی خوانند لیکن غیر نوع مقارنه حقیقی در تقویم ثبت کردن
متعارف نیست و چون شصت درجه یعنی سدسی از منطقة البروج بعد میان باشد

در معرفت باب هفتم

از مقابل حذر کن و تربیع
که بود در بروج تا بتر ا ا

بنا نهادن
هم بسوی ستاره نظرش

اختیار نما بوقتی خواه
که بود برج خاک مستقرش

ایشان یعنی موضعین این دو کوکب از تسدیس گویند ولا محاله یکی در برج سیم دیگری
باشد یا در برج یازدهم واگر میان موضعین ایشان نود درجه بعد باشد که ربع
منطقة البروج است از تربیع گویند و هر آینه یکی در برج چهارم دیگری باشد یا در برج
دهم باشد واگر بعد صد و بیست درجه باشد که ثلث منطقة البروجست از تثلیث
خوانند ولا محاله یکی در برج پنجم دیگری باشد یا در برج نهم و هر یک از سه نوع دو
صنف باشد ایمن و ایسر چه اگر کوکب تحتانی در این اوضاع بتوالی پیشتر از فوقانی
باشد و اهل احکام گویند اتصال ایمن را با ایسر در اثر تفوق است و چون صد و
هشتاد درجه که نصف منطقة البروجست بعد باشد از مقابله خوانند چه در
اینوقت موضع هر یک از کوکبین مقابل موضع آن دیگر باشد یعنی در برج هفتم
یکدیگر باشند و اهل احکام ابعاد دیگر را غیر از این چهار بعد که اینها را مقا
انظار خوانند بجهت عدم تاثیر اعتبار نکرده اند و بدایت و نهایت این ابعاد اگر
چه در بروج مختلف اند اما در درجه و اجزای آن متحد باشند و هر یک از این
پنج نوع را که مقارنه و تسدیس و تثلیث و مقابله است نظر و اتصالات و مشاکله
نظری گویند و بعضی مقارنه را اتصال جرمی خوانند و باقی نظرات را اتصال
بشعاع و موضع قرار از مطرح شعاع آن نظر گویند و کوکب تحتانی را در این امور
ناظر و متصل و دافع تدبیر گویند و آن دیگر را منظور الیه و متصل و قابل تدبیر
پس قمر در این احوال دائما متصل باشد و زحل دائما متصل به و سایر کواکب
متصف بهر دو صفت توانند شد چنانکه بر خبیر بصیر ظاهر است و صورت انظار
بحسب تقسیم بر این
گونه است و نظرات
قمر را با کواکب دیگر
مزاجات و ممازجات
و امتزاجات گویند
بسبب کثرت اتصال قمر
با سایر کواکب و
امیزش دادن طبایع ایشان

ایمن باشد و اگر فوقانی
بتوالی پیشتر باشد
ایسر خوانند

قران و نهایت ابعاد
معتبر دارد و سایر نظرات
مطرح شعاع

نوع تدبیر

بطلوع

ضیاء خرید کن ورضیا عمی خرمنت هست رای بیچ خاکی طلب قمر را جای
نظر او کوکب مسعود تا سعادت بود ورا موجود ور بکوان نظر بود نحر شش

اجتماع

بیکدیگر و قران نیز این را اجتماع خوانند بجهت آنکه احکامیان شمس را مذکر
گیرند و قمر را مؤنث و این وضع بمنزله ملاقات ایشان بود و شاید که این اصطلاح
بنا بر مناسبت کلام رب العزة باشد که وجمع الشمس والقمر و مقابله ایشانرا
استقبال گویند بسبب آنکه قمر از شمس بعد از مقابله در طلوع مبادرت نماید
یعنی پیشی گیرد و مع هذا روز بروز متقارب او شود پس مستقبل او باشد چنانکه
قبل از این مقابله بسبب آنکه عکس این دو وضع مستدبر او بود و بجهت این مبادرت
که او را در اینحال بدر گویند و بعضی گویند بدر مأخوذ است از بدره یعنی کیسه مملو
باشد از زر یا چیزی که مملو باشد از زر مع چون در این وقت صفحه قمر از نور پر میشود
از اینجهت است که منجمان استقبال را امتلا نیز گویند و قران آفتاب را با یکی از خمسه
متحیره احتراق آنکوکب گویند بسبب تشبیه شمس با تش و اختفاء کوکب تحت شعاع او
با حتراق و مقارنه یکی از کواکب سیاره را با یکی از عقدتین قمر مجاسده آنکوکب
گویند که بمعنی ملاصقه است و بعضی آنرا داخل نظرات دانند و غیر از مقارنه
نظر دیگر را احکامیان با عقدتین اعتبار نکنند چه ایشانرا نور و شعاع نیست
واعتبار عقدتین قمر در مجاسده دون عقدتین کواکب دیگر بجهت آنستکه آن
عقده بعالم سفلی اقربند و خسوف و کسوف که امر عظیمند در این دو عقده حادث
میشود و سفلیین را با آفتاب غیر از احتراق اصلا نظری دیگر نباشد زیرا که
مرکز جرم آفتاب در مرکز تدویر هر یک از سفلیین دائما مسامت یکدیگرند
تقریبا و از این جهت است که حرکت وسط ایشانرا مثل حرکت وسط شمس گرفته اند
تا مسامته مختل نشود پس لاجرم چون این دو کوکب بذروه و حضیض تدویر خود
رسند محترق گردند و چون از ذروه و حضیض متزایلت نمایند همراه این دو یکی
از دو طرف آفتاب باشند که از طرف صباحی و طرف مسائی گویند و هرگز از آفتاب
زیاده از آنچه مقتضی نصف قطر تدویر ایشانست دور نشوند و غایت آن در زهره

بدر
اسم موضع بین مکه والمدینه
عن الشعبی ان بدرا اسم بئر
هناک قال و سمیت بدرا
لان الماء کان لرجل من غفار
جهنة اسمه بدر قوله و لا
تاکلوها اسرافا و بدارا
ای مبادرة یقال بدر
الی الشیء بدورا و بادر
الیه مبادرة و بدارا
من باب قاتل و قعد
أسرع قیل و منه سمی البدر
اعنی القمر لانه یبادر الشمس
ای یسبقها بطلوعه و
قیل سمی بدرا لتمامه و
امتلائه و کل شیء تم فهو
بدر و لیلة البدر لیلة
اربعة عشر و فی الحدیث
الجماعة و لا یبدر لهم
امام ای لا یظهر لهم
امام یتمیز عنهم
مجمع

بالعقده

لیک باید بدو علی نظرش — **درخت نشاندن** — ورنه نی درخت اندر باغ
نیایم ترا ز بی چه چراغ — ماه باید ببرج خاکی در — کوکب سعد را بجاه نظر

چهل و هفت درجه است و در عطارد بیست و هفت درجه پس اینده کوکب را با
آفتاب الا احتراق نظری دیگر صورت نبندد چه مقدار نظر تسدیس که اقل
مقادیر انظار است شصت درجه است و در بطی که سفلیین را با آفتاب است در
باب ستم اشاره بان شده است همین است و ایشانرا یعنی سفلیین را بایکدیگر
غیر از قران و تسدیس نظری دیگر نباشد بسبب آنکه مرکز تدویر این دو کوکب
چنانکه گفتیم دائما مقارن یکدیگرند پس هیچ شک نیست که اینها را با یکدیگر
قران متصور است و چون اتفاق افتد که هر یک در طرفی از طرفین آفتاب باشند
هر اینه میان ایشان تسدیس نیز ممکن بود چه غایت بعد ایشان در انجال از
یکدیگر بقدر مجموع غایت بعد هر یک از آفتاب که آن از هفتاد درجه متجاوز است
تواند رسید و ظاهر که حد تسدیس شصت درجه بیش نیست لیکن بمقدار
نظرات دیگر نرسد چه حد تربیع که اول مقادیر انظار است بعد از تسدیس نود
درجه است اما تناظر که آنرا اتصال و مشاکله محلی گویند بود و نوع است یکی
تناظر یومی و آنرا تناظر زمانی و اتفاق طریقت نیز گویند و آن بودن دو کوکب
سیارات در دو طرف اول سرطان یعنی نقطه انقلاب صیفی بر وجهیکه بعد موضع
هر یک از ایشان یعنی اینده کوکب از آنجا یعنی از سر سرطان متساوی باشد و لا
محاله این بعد در یک کوکب بر توالی بروج باشد و در دیگری بر خلاف توالی مثلا
چون کوکبی در ده درجه ثور بود و دیگری در بیست درجه اسد هر اینه میان
ایشان تناظر بود چه بعد هر یک از راس سرطان یک برج و بیست درجه است اول
بر توالی و ثانی بر خلاف توالی و این نوع اتفاق طریقت بسبب آن گویند که دو
جزو از منطقة البروج که متساوی البعد بود از نقطه انقلاب چنانکه سبق ذکر
یافت در باب ششم یکمدار رسم کنند پس هر دو در طی یک طریق متفق باشند و نوع
دوم زمانی بسبب آنکه زمان نهار یکی و همچنین زمان لیل او با زمان نهار و زمان

کذا فی ند

کذا فی ند

فی تناظر الزمانی و المطالع

لیل

فرزند بتعلیم ندادی که　　در تعلیم سیدهی فرزند　　اندرین اختیار بدپسند
جای مه در بروج ناری جوی　　در بیابی بقوس و سنبله بوی　　بعطارد بدوستی نگران

لیل ان جزو دیگری مساوی بود چه هر دو یکبعد ازند و تناظر مطلعی یعنی نوع
دوم از این دو نوع تناظر مطالعی است وانرا اتفاق قوت نیز خوانند وآن
بودن دو کوکبست از دو طرف اول حمل یعنی نقطه اعتدال ربیعی بروجهی که
بعد موضع ایشان از انجا متساوی باشد واین بعد نیز در یک کوکب بر توالی
بود ودیگری بر خلاف توالی بود مثلا چون کوکبی در پنج درجه دلو بود ودیگری
در بیست و پنج درجه ثور هر اینه میان ایشان این تناظر واقع شود چه بعد
هر یک از راس حمل یکبرج و بیست و پنج درجه بود اول بر توالی وثانی بر خلاف
توالی واین نوع را مطلعی بسبب ان گویند که چون معدل النهار و منطقة البروج
که دو دایره متقاطعند هر اینه قسی منطقة البروج که بحرکت معدل متحرک باشند
متفاوتة المده طلوع کنند ولامحاله انمدت قوسی بود از معدل النهار که با
انقوس از منطقه طالع شود وانرا مطالع ان قوس منطقه خوانند ودر کتب
هیئت مبین شده است که مطالع دو برج یا دو جزو متساوی البعد از اول
حمل که تناظر دران متحقق میشود متساوی بود واتفاق قوت بسبب ان گویند
که مطالع هر یک از دو جزو مذکور چنانکه گفتیم متساوی مطالع ان دیگر است
پس قوت یکی مثل قوت ان دیگری باشد در طلوع و غروب چه حرکت بمقدار
قوتست و چون در حرکت مساوات بوده در قوت نیز مساوات باشد و چون
کوکب متوجه نظر یا تناظر کوکب دیگر یا متوجه مجاسده یکی از عقدتین قمر شود
و پیش از رسیدن بحقیقت ان نظر یا تناظر یا مجاسده حرکت یک کوکب از ان دو
کوکب قریب بعین اتصال یا کوکب قریب بمجاسده احدی العقدتین متغیر شود
بانکه بعد از استقامت براجعت یا سرعت یا بطوء راجع یا مستقیم یا بطیء
یا سریع شود و بسبب یکی از این عوارض ان نظر یا تناظر یا مجاسده باطل شود
وان بطلان را انتکاث گویند و اینمعنی در نظرات میانه قمر و سایر سیارات

هر دو ان از نحوس کرده کران   مزدوعت کردن   ورت رای افتد زراعت را

بکز اختیار ساعت را   بطلب ماه را بجانب خاکت   سرطان ور بود نباشد باک

صورت نبندد و همچنین میانه شمس و هر یک از متحیره چنانکه بر عالم علم هیئت
مخفی نیست و انتکاث در لغت بمعنی عهد شکستن و تاب از پیمان باز دادن است
و وجه تسمیه ظاهر است و اهل احکام انتکاث را دلیل عهد شکستن و پشیمانی
از کارها و نا امیدی دانند اما تحویل که آنرا حلول نیز گویند عبارتست از انتقال
نقطه ایست از آخر برجی باول برج بعد از آن و اگر انتقال آن نقطه از اول برج باخر
برج مقدم باشد آنرا عکس گویند یعنی عکس تحویل و مراد از نقطه مراکز کواکب
عقد تین قمر و نقطه کواکب از سیارات و جوزهرات خمسه متحیره است لیکن ثبت
تحویل اوج و جوزهرات خمسه متحیره در تقویم مشهور نیست و بعضی نقل کردن
کوکب را از موضعی بموضع دیگر مطلقا نیز تحویل گویند و تحویل قمر را از برجی
ببرجی اصطلاحا انتقال گویند و در تقویم نظرات آفتاب و خمسه متحیره و تناظر
و انتکاث و مجاسده و تحویل و عکس ایشان که لازم رجوعست و عکس راس قمر را
نیز عکس ذنب او را چنانکه بمقابله معلومست در صفحه بمعنی حاشیه یعنی در جدول
اتصالات کلیه ثبت کنند و شب و روز و ساعات گذشته از شب و روز که
این اوضاع و احوال در آن واقع شود تعیین کنند و علامات اینها که مذکور شد
ه علامت مقارنه سـ علامت تسدیس ع علامت تربیع ث علامت تثلیث
و آنرا هر گز نقطه نگذارند چون علامت بر آن دلالت کند علامت مقابله است
و استقبال و بجهت تمیز حروف هارا بالام مقابله الحاق کنند و چنین نویسند له
ع علامت اجتماع و از عین تربیع بمقایسه متمیز است ق علامت احتراق مجا
علامت مجاسده ظر علامت تناظر تک علامت تحویل لـ علامت لیل و تمیز
او از علامت استقبال بقراین میسر است م علامت یوم و انتکاث و عکس را مصور
نویسند و گاه باشد که علامت انتکاث کاث نویسند و آنرا همیشه منقوط سازند
و همچنین گاه باشد که علامت مجاسده را با راس معکوس و با ذنب معکوس نویسند

و دکر

دارو خوردن | خوردن دارو وار بود رایت | اختیاری کنی بود جایت
ماه را نیک شد اربابی | آندران دم نجانه آبی | نظرش سوی زهره بدرام

ودر این زمان این بیشتر متعارف و مصطلح است و چون تناظر مطلق باشد
بجهت تمیز بر بالای علامت آن تناظر حرف ع نویسند و اگر یومی باشد لفظ آ
نویسند و اگر ثبت یکی از این دو حرف التزام کنند هم مقصود حاصل شود
وبعضی علامت تناظر زمانی که همان یومی باشد ظو نویسند و علامت تناظر
مطلق ظم و در نظرات و تناظرات اوّل علامت نظر یا تناظر ثبت کنند پس علامت
یک کوکب متصل بنظر یا تناظر که فلک او تحت فلک کوکب دیگر باشد ثبت کنند پس
علامت آن کوکب دیگر که متصل به است پس علامت روز اگر اتصال در روز باشد
یا شب اگر اتصال در شب باشد پس علامت یکی از ایام اسابیع ملحق بعلامت
روز یا شب پس علامت ساعات و دقایق گذشته از اوّل روز یا اوّل شب که در آن
روز یا شب اتصال واقع شده باشد و اینها همه مشروط است باینکه در محاذی رقم
آن روز ثبت شود اگر مسافت صالح بوده باشد و الّا نزدیک بآن و در احتراقات
خمسه متحیّره علامت شمس ننویسند چون علامت احتراق مشعر است باینکه قران
کوکب با شمس است و رقم احتراق متصل بعلامت کوکب محترق نویسند و در مجاسد
اوّل رقم مجاسده نویسند و بعد از آن رقم کوکب مجاسده و بعد از آن رقم عقده رأس
یا ذنب و اگر علامت مجاسده مصر یا معب باشد اوّل رقم کوکب نویسند پس رقم
مجاسده یعنی مصر یا معب و علامت روز یا شب و اسابیع و ساعات و دقایق
بطریق مذکور ثبت نمایند یعنی بترتیبی که در نظرات و تناظرات مذکور شد ثبت
نمایند و در انتکاث بعد از کتابت لفظ انتکاث و علامت آن هر کدام اختیار
کرده باشد علامت نظر اگر انتکاث نظری باشد یا تناظر اگر تناظری باشد یا مجاسد
اگر مجاسدی باشد نویسند پس علامت کوکب تحتانی از دو کوکب که در اتصال ایشان
انتکاث واقع شده باشد پس علامت آن کوکب دیگر با علامت یکی از عقدتین قمر
اگر انتکاث در مجاسده باشد بر انقیاس که در نظرات و غیرها مذکور شد و در

از آن دو کوکب

در نظر شد شش سوی بهرام — بر دو گاه جز ... — در پی پرده مشتری شبکر
تا کرد در برج بادیت قمر — در نهادی بقوس یا خوشه زیرا — نحس از او دور و سعد هم کوشه

انتکاث ساعات و دقایق ننویسند الا نادرا که دریافتن وقت آن متعسر است
خصوصا در علویین و در تحویلات اول علامت تحویل ثبت کنند پس علامت کوکب محول
پس علامت برج محول الیه چون برج محول عنه بقرینه معلوم میشود پس علامت روز
یا شب و ایام اسابیع ساعات و دقایق بر قیاس نظرات و غیرها و بعضی تحویل شمس را
بهر برج بحرت یا بالکون دیکر غیر سواد ننویسند چه اهتمام بشان آن بیشتر است
و بر این قیاس یعنی بر قیاس تحویل عکس ثبت کنند چنانکه اول لفظ عکس نویسند
پس علامت کوکب عاکس یا راس پس علامت برج معکوس الیه و بعضی چون خواهند
که عکس را ثبت کنند بعد از علامت کوکب یا راس لفظ نویسند ظاهرا بسبب آن باشد
که لفظ عکس که بمعنی رد است در عرف نحاة بالی متعدی شود و بر خبیر بصیر ظاهر
است که ایراد آن بیفایده است و اکر نظر یا تناظر یا غیر آن از تحویلات و
مجاسدات و انچه بعد از این خواهد آمد از رسیدن کوکب بمواضع معینه در نیم روز
یا نیم شب واقع باشد بجهت تخفیف کتابت بجای علامات ساعات و دقایق رقم ف
که علامت نصف است نویسند و در تقویم قمری ساعات و دقایق از اینها که مذکور
شد متروك باشد و تناظر نیز در این زمان بعضی الا در تقویم تام ننویسند
باب هشتم در معرفت شرف و هبوط کواکب و اوجات و حضیضات ایشان
بر اذهان مستقیمه مخفی نماند که اهل احکام نجوم بالهام و کهانت و تجربه و قیاس
از حلول کواکب در هر یك از بروج و اجزای آن ادراك تاثیرات سعد و نحس کرده
اند و از آن اعتبارات نموده یکی از انجمله اعتبار شرف و هبوط کواکب است چنانکه
هر کوکبی را در برجی و درجه نوع قوتی یافته اند و از آن اشرف آن کوکب نامیده اند
یا ضعفی و آن را هبوط آن کوکب گفته اند پس مصنف بصدد بیان موضع شرف و
هبوط هر یك در آمده میفرماید که شرف آفتاب در نوزدهم درجه حمل است و شرف
قمر در سیم درجه ثور و شرف زحل در بیست و یکم درجه میزان و شرف مشتری

شرف و هبوط کواکب

در پانزدهم

فصد و حجامت کردن ورکنی فصد یا حجامت رای آتشین برج به قمر را جای
نظر سعد و از نحوست پاک لیک با این همه نباشد باک گر کند سوی او در این هنگام

در پانزدهم درجه سرطان و شرف مریخ در بیست و هشتم درجه جدی و شرف
زهره در بیست و هفتم درجه حوت و شرف عطارد در پانزدهم درجه سنبله
و در عقد تین قمر نیز اعتبار شرف کرده اند و گفته اند شرف راس در سیم درجه
جوزاست و شرف ذنب در سیم درجه قوس و چنانکه اهل عربیت اول تتبع و
استقراء کلام عرب کرده اند و در ثانی الحال بجهة ضبط قواعد صرف و نحو دلایل
استحسانی ایراد نموده همچنین اهل احکام بعد از تجربه و قیاس دلایل و نکات
مستحسنه بجهت این معتبرات در مداخل خود مذکور ساخته اند و اعتبار
اشراف از ثبوت طالع عالم کنند و گویند سرطان طالع عالم است و چون اوتاد
ان زایچه که طالع و عاشر و سابع و رابع است هر اینه بروج منقلبه اند سزاوار
انستکه شرف شمس و کواکب علویه که ابطا سائر سیارند در این بروج باشد
تا مقاومت لن انقلاب کنند پس شرف مشتری که کوکب حیات و بقا است لایق
انستکه در سرطان باشد که وتد طالع عالم است چون طالع متعلق بجسد و
نفس است و شرف افتاب که پادشاه کواکب است مناسب انستکه در حمل باشد که بیت
عاشر است چون عاشر اعلا بیوتست و متعلق است بحکومت و دولت و شرف
زحل که کوکب هفتت و فلاحتست موافق انستکه در میزان بوده باشد که
بیت رابع است چه رابع خانه ضیاع و عقار است و شرف مریخ که کوکب مخالفت
و عداوتست قیاس انستکه در جدی باشد که بیت سابعست چون سابع خانه اضداد
و خصومتست و شرف قمر که خلیفه و معین افتابست اصل انستکه در جوار شرف
او باشد پس ثور که مجاور حمل است شرف قمر بود و چون زهره سعدست و کوکب
نزافت و نزاهت و بیت نهم متعلق است بدیانت و تقوی و طهارت باید که خانه
نهم که برج حوتست شرف او باشد و شرف عطارد که کوکب عقل و علم و فراست و
کیاستست سزاوار انستکه در سنبله باشد که برج امنی و بیت ثالث است چون بیت

نظر از راه دوستی بهرام   **سفر کردن**   ور کنی نیز اختیار سفر

ماه در برج منقلب بهتر   نیک باشد ببرج خاکی نیز   لیک در سعد و نحس کن تمییز

ثالث تعلق است بعلم و ادب و تعلیم و تعلم و چون موضع شرف هر یک از این کواکب
ناظر است بطالع و عقد بین قمر از کواکب نیستند ولی انستکه شرف ایشان در
موضعی باشد که از طالع ساقط باشد و بیوت ساقط دو و شش و هشت و
دوازده است پس از اینها بیت دوازدهم را بجهة شرف راس اختیار کرده اند که
جوزا است بسبب مجاورت او بثور که شرف قمر است و چون ذنب مقابل راس است
باید که شرف او نیز مقابل شرف راس باشد پس قوس که مقابل جوزا است و از بیوت
ساقط است شرف او باشد و در معرفت طالع و سایر بیوت و منسوبات هر یک
بعد از این بتفصیل معلوم گردد انشاء الله تعالی و اهل این فن گویند که بودن
کوکب در برج شرف مثل شخصی باشد که در مملکت خود با حکومت با سلطنت باشد
و موضع هبوط هر یک از اینها یعنی از این کواکب در درجه مقابل شرف ایشان باشد
یعنی در برج هفتم همان درجه و مخفی نماند که دو درجه متقابل در فلک ضد
یکدیگرند و همچنین دو برج چون اگر یکی از آن فوق الارض بود البته دیگری تحت الارض
باشد و اگر یکی طالع باشد البته دیگری غارب بود و اگر یکی در سمت الراس بود البته دیگری
در سمت القدم باشد و اگر یکی صاعد بود در ارتفاع البته دیگری هابط باشد
در انحطاط پس ضد یکدیگر باشند و چون هبوط در تاثیر نیز ضد شرف است باید که در
موضعی باشد که مقابل موضع شرف بود بناء علی هذا هبوط شمس در نوزدهم درجه
میزان است و هبوط قمر در سیم درجه عقرب و هبوط زحل در بیست و یکم درجه حمل و هبوط
مشتری در پانزدهم درجه جدی و هبوط مریخ در بیست و هشتم درجه سرطان و
هبوط زهره در بیست و هفتم درجه سنبله و هبوط عطارد در پانزدهم درجه حوت
و هبوط راس در سیم درجه قوس و هبوط ذنب در سیم درجه جوزا و منجمان اعتبار
درجات خلاف جمهور کرده اند بنوعی که سید الفضلا املح العلما غیاثا منصورا در
مواقع النجوم ایراد فرموده اند و میانه جمهور نیز خلافست در آنکه اطلاق شرف

فی هبوطات الکواکب بطریق الرقم

طلصکا
یعنی هبوط زحل در بیست و یکم درجه حمل

یطیه
هبوط مشتری در جدی پانزدهم درجه

نجکه
هبوط مریخ در سرطان ۲۸ درجه

سویط
هبوط شمس در میزان نوزدهم درجه

ههکز
هبوط زهره در سنبله ۲۷ درجه

دیه
هبوط عطارد در حوت ۱۵ درجه

ی ز ج
هبوط قمر در عقرب دوم درجه

سج
هبوط راس در قوس سیم درجه

و هبوط

قرار بخش طالع و دو مش ... پاک باید چه هفتم و نهمش ... بشهر دهر آمدن

در بشهر اندرون دو وی الراه ... باید اندر بروج ثابته ماه ... طالع و وقت باد دوم مسعود

وهبوط بر همان درجه باید کرد یا بر تمام برج یا بر اول برج تا ده درجه شرف این که مصنف بصدد بیان مذهب مختار در آمده میفرماید که برج شرف همه شرف باشد و ازان هبوط نیز همه هبوط الا آنکه اندر درجه اقوی بود پس چون کوکب برج شرف یا هبوط تحویل کند ابتدا قوت هر یک بود و روز بروز متزاید میشود تا آن درجه و آنجا در کمال قوت بود و بعد ازان شروع در تناقص کند تا که در حین حلول برج دیگر منتفی شود و بعضی برین رفته اند که هر کوکبی را بعد از درجه شرف جهت آنکه شرف آنجا منقطع میشود و آنجا افتاب را تا بیست و پنجم درجه حمل است و ماه را تا بیست و سیم درجه ثور و مشتری را تا بیست و ششم درجه سرطان و مریخ را تا آخر جدی و زهره را تا دوازدهم حوت و عطارد را تا بیست و یکم سنبله و در تخصیص درجات ابنطایفه دلیل بسیار گفته اند و اکثری ازان خرافاتست نیابت در خاطر قرار نمیابد حقیقت آنست که درین اعتبار بلکه در جمیع اعتبارات احکامیان متشبث بتجربه سلف شوند و متعرض دلیل نشوند کما قال امام هذه الصناعة ابو الحسن کیا کوشیار الجبلی فی مجمل الاصول ومن المتفردین بالعلم الثانی ای الاحکام من یاتی علی جزئیاته بحجج علی سبیل النظر والجدل و یظن انها براهین لجهله بطریقة البرهان فالذی ینبغی ان یعتقد فی هذا العلم انه یدرک بالتجربة والقیاس اما اوجات کواکب چون مصنف از تحقیق مواضع شرف و هبوط کواکب فارغ شد شروع کرد در تحقیق مواضع اوجات و حضیضات ایشان بدانکه اوج در لغت معرب اوکست و آنکلمه ایست هندی بمعنی علو چون ابعد نقطه ایست از محیط خارج مرکز نسبت بمرکز عالم و بلغت یونانی اوج را افیجیون و حضیض را افریجیون گویند و چون اوجات کواکب را در ضمن بیان هیئت افلاک جزئیه ایشان مبین ساخته ایم اینجا حاجت بتکرار نیست پس گوییم تقویم اوج که انرا بمجاز نیز اوج گویند قوسی بود از منطقة البروج میان اول حمل و موضع اوج بر توالی و مراد بموضع اوج

پستی چون اقرب نقطه ایست از محیط خارج مرکز بمرکز عالم

تا بود جمله کار تو محمود ✤ حاجت خواستن ✤ بکسی کر تو حاجتی داری
ور تو خواهی ازو که بر داری ✤ با چهار سه کرفته شهد زین ✤ برج ثابت و کره ذو جسدین

طرف خطی بود که از مرکز عالم خارج شود و بنقطه اوج کذشته بفلک الاعلی منتهی شود
اکر نقطه اوج در سطح منطقة البروج باشد چنانکه در شمس است والا نقطه
تقاطع دایره عرضیه ایست که بطرف خط مذکور کذرد با منطقة البروج ان تقاطع
که اقربست بطرف خط مذکور چنانکه در سایر کواکبست و چون ممثلات سوای ممثل
قمر بقدر حرکت ثوابت متحرک اند هر اینه اوجات این کواکب که نقطه شخصیه ایست از
ممثلات نیز با حرکت متحرک باشد و ازین جهت است که مصنف در تحقیق مواضع
اوجات رعایت تاریخ کرده میفرماید که در اول سال اربعمائه ملکشاهی بحساب
زیج جدید خاقانی موضع اوج افتاب یعنی انتهای قوس مذکور در دوم درجه سرطان
بود و موضع اوج زحل در سیزدهم درجه قوس و موضع اوج مشتری در دوم
درجه میزان و موضع اوج مریخ در نوزدهم درجه اسد و موضع اوج زهره
در بیست و دوم درجه جوزا و موضع اوج ممثل عطارد یعنی اوج مدیر او نه
اوج حامل او در پنجم درجه عقرب و نیز نقطه حضیض هر کدام دائما در مقابل اوج
ایشان باشد یعنی در برج هفتم بهمان درجه چه اوج و حضیض نقطه متقابلند
از فلک سوای اوج و حضیض عطارد که با یکدیکر متقابل نیستند بلکه حضیض حقیقی
او که عبارتست از اقرب ابعاد مرکز تدویر است بمرکز عالم بر دو نقطه تثلیث اوج مدیر است
چنانکه اهل هیئت باستقراء معلوم کرده اند پس عطارد را سه حضیض باشد یکی
حضیض مدیری که مقابل اوج مدیر است و دو حضیض حقیقی که بر دو نقطه تثلیث
اوست و در اول سال پانصد و هیجده ملکشاهیه که زمان تحریر این شرح است
بحاسب زیج جدید الغ بیکی اوج افتاب در چهار درجه و چهل و دو دقیقه و پنج ثانیه
سرطان بود و اوج زحل در نوزده درجه و یازده دقیقه سی و هشت ثانیه قوس
و اوج مشتری در یک درجه و چهل و هفت دقیقه و سی و هشت ثانیه میزان و اوج
مریخ در بیست و چهار درجه و چهل و یک دقیقه و سی و دو ثانیه جوزا و اوج عطارد

در اوج کواکب

درشش

لیک از نحس ها کت باید دوری — وز سعادت کرفته شهد — عهد صحبت کردن

ور بسی با کسی کنی عهدی — اندرین کار بایدت جهدی — تا بود در بروج ثابته ماه

در شش درجه و چهل و چهار دقیقه و سی و پنج ثانیه عقرب و مخفی نماند که از انچه
مصنف از زیج خاقانی نقل کرده تا انچه ما از زیج جدید استخراج کردیم با انکه
حرکت بین الزمانین منظور داریم تفاوت بسیار میکند والله اعلم بحقیقة الحال
وهو خیر الموافقین واسرع الحاسبین واکر کسی اراده کند که در سالهای بعد این
مواضع اوجات بداند بعدد هر سال که ازین تاریخ کذشته باشد پنجاه و دو ثانیه
بر موضع اوج هر کوکب افزاید مطلوب حاصل اید واز مواضع اوجات موضع راس
هر یک از خمسه متحیره نیز استنباط توان نمود چنانکه پنج برج از اوج زحل و دو برج
بیست و دو درجه از اوج مشتری و شش برج و چهار درجه از اوج مریخ و شش برج از
اوج زهره نقصان کنند و شش برج بر اوج عطارد افزایند باقی تا حاصل موضع راس — بنج
هر یک ازین کواکب باشد و ذکر تقویم شرف و هبوط افتاب و خمسه متحیره و راس
یعنی وقت وصول هر یک را باول درجه شرف و در صفحه یعنی در میان اتصالات کلیه — هبوط
نویسند چنانکه اول علامت شرف یا هبوط نویسند پس علامت کوکب یا راس ملحق بعلامت
شرف یا هبوط پس علامت روز یا شب که دران شرف یا هبوط واقع شده پس ساعات
و ساعات و دقایق بطریق نظرات ثبت کنند و همچنین دیگر سیر کواکب مذکوره
یعنی افتاب و متحیره را با اوجات و حضیضات ایشان بمثل این طریقه که مذکور شد در میان
اتصالات کلیه ثبت کنند بر طبایع مستقیمه مخفی نماند که اکثری از منجمان مشهور را — سیئه
درین موضع خطائی واقع است بس فاحش و بیان ان چنانست که اهل رصد در شمس
و علویین نقطه دیگر را غیر اوج اوج نامیده اند وانرا در زیجات ثبت کرده بنابر
سهولت که در عمل ظاهر میشود و بیان ان انجا لایق نیست واینجماعت از بی بضاعتی چون
پی بحقیقت این امر نبرده اند وقت رسیدن این کواکب را بان نقطه بعقیده انکه
اوجست استخراج کرده در تقاویم ثبت میکنند و حال انکه کوکب هنوز باوج حقیقی
واصل نشده چه اوج حقیقی در شمس متاخر است از ان نقطه بدو درجه تقریبا و در

خالی از نحس و فارغ از اکراه   ستور خر پلنگ   کند چون خری ستور از حد

ماه در ثور جوی یا باشد   ور نیابی ببرج ذوجسدین   نظر سعد داد او را زین

زحل هفت درجه و در مشتری یازده درجه و آنچه در اوج گفتیم در حضیض
نیز بعینه وارد است کما لا یخفی بر اولی الالباب ظاهر است که اثر براوج و حضیض حقیقی
مترتب است نه بر اوج و حضیض اعتباری و علامت شرف کوکب در تقویم فا باشد
و از هبوط ط و از رسیدن کوکب با اوج ج و از رسیدن او بحضیض ض یا حضض و در اکثری از
تقاویم علامت شرف از جهت آنکه مشتبه باحتراق نشود و همچنین هبوط را بتبعیت شرف
بحرت بالوانی دیگر غیر سواد نویسند. و قمر در هر اجتماع و استقبالی در اوج باشد
و در هر تربیعی که او را با آفتاب باشد در حضیض بر ارباب فهم و فطرت پوشیده نماند
که صانع این مصنوعات عالیه بحکمت بالغه چنان ساخته است که خط وسط شمس دائما یا
مقارن مرکز تدویر قمر و منطقه اوجست یا متوسط است میان ایشان و بیان این آنکه
چون این هر سه با یکدیگر در نقطه از فلک البروج مثلا در اول حمل مجتمع شوند هر شبانه
روزی مرکز تدویر قمر که بحرکت حامل متحرکست بیست و چهار درجه و بیست و دو دقیقه بتوالی
از آن نقطه حرکت کند و اوج بحرکت ایا بجوزهر بمقدار یازده درجه و دوازده دقیقه
بخلاف توالی از آن نقطه حرکت نماید چون این هر دو فلک خارج حامل اند بمقدار
مذکور حرکت مرکز تدویر را رد کنند پس بعد مرکز تدویر از خط وسط شمس سیزده
درجه ده دقیقه ماند و چون خط وسط شمس سیزده درجه ده دقیقه ماند
و چون خط وسط شمس نوزده دقیقه بتوالی حرکت کند لامحاله بهمین مقدار بمرکز
تدویر نزدیکتر و از اوج دورتر شود و ما بین او و هر یک از اوج و مرکز تدویر دوازده
درجه و یازده دقیقه شود و از این جهت است که حرکت حامل را بعد مضاعف خوانند
یعنی بعد مرکز تدویر از خط وسط شمس چون مضاعف کنند بعد مرکز تدویر از
اوج حاصل آید و از آنچه گفتیم لازم می‌آید که مرکز تدویر قمر همیشه در اجتماع و استقبال
وسطی در اوج باشد و در تربیعی که او را با خط وسط شمس افتد در حضیض و وسطی که ماه
را با آفتاب است و در باب سیم موعود بود همین است پس مرکز تدویر در هر ماهی دو بار

باوج

شکار کور کن ورت رایت تا شکار کنی کرش تو ساعت اختیار کنی
در کمان جوی جای سعد منیر یا یکی خانه از دو خانه تیر که آنجا نیابی اندر حوت

باوج و دو باد بحضیض رسد واینکه مصنف بجای مرکز تدویر ذکر قمر کرده واز ذکر
اجتماع واستقبال مطلق اجتماع واستقبال حقیقی خواسته نه وسطی وهمچنین از
تربیع مراد او تربیع حقیقی است نه وسطی ظاهر آنست که قصد تقریب کرده **باب نهم**
در معرفت طالع اجتماع واستقبال وجزو ایشان طالع در اصطلاح قوم جزویست
از منطقة البروج که در وقت مفروض بر افق شرقی باشد یعنی بطرف شرقی افق حقیقی
پس اگر آنوقت وقت ولادت شخصی بود آنرا طالع آن شخص گویند و اگر در اول سال
شمسی بود آنرا طالع سال گویند و اگر وقتی دیگر بود آنرا بآن وقت اضافه کنند
وآنچه بر افق غربی باشد در این وقت هم از منطقة البروج آنرا سابع گویند وآنچه
از منطقة البروج در آنوقت بر دایره نصف النهار باشد از طرف فوق الارض آنرا
عاشر گویند واز طرف تحت الارض رابع وهر خانه که بعد از طالع بود بر توالی
آنرا ثانی گویند وآنچه بعد از ثانی بود ثالث وهمچنین تا آخر که ثانی عشر است
وثانی عشر متصل باشد بطالع وتفصیل این اجمال بروجه کمال آنستکه اهل تنجیم
فلک البروج را بدوازده قسم تقسیم کنند وآن اقسام را البیوت خوانند واین تقسیم
بوسیله شش دایره عظیمه باشد یکی از آنجمله افق است که بر مبدء قسم اول وهفتم که
طالع وسابع است گذرد ودیگری نصف النهار که بر مبدء قسم دهم وچهارم که عاشر
ورابع است گذرد واین دو قوم را در مبادی این بیوت اربعه که از این دو دایره محصول
میرسد اصلا خلافی نیست ولهذا مصنف بیان آنها علی التعیین نموده اما در مبادی
سایر بیوت خلاف کرده اند آنچه جمهور بر آنند آنستکه نصف شرقی قوس النهار جزو
طالع ونصف شرقی قوس اللیل را بسه قسم متساوی کنند ودوایر میول بمبادی آن
اقسام بگذرانند وآنچه مخترع استاد ابی ریحان بیرونیست که آنرا اگر محقق خواجه تبع
آنستکه هر یک از ارباع دایره اول السموت که واقع است میان افق ونصف النهار بسه
قسم متساوی کنند ودایره اول السموت دایره باشد که بسمت الراس وسمت القدم

باب نهم
طالع

نگذری هیچ از برج ها مربوط ... مر زحل را و بیل دان هموار
بروج ... و عشار همچنین ... مشتری نیز برو ز بر ان است

منسوبات کواکب

ودو نقطهٔ مشرق و مغرب گذرد و دوائر عظام بمبادی این اقسام بگذرانند
بشرطی که مار باشد بنقطهٔ شمال و جنوب که دو نقطهٔ تقاطع دایرهٔ نصف النهار
و افق است و آنچه معتقد جیش حاسبست آنست که هر یک از دو قوس افق را که واقع است
میان جزو طالع و نقطهٔ جنوب و شمال بسه قسم متساوی کنند و دوائر ارتفاع بمبادی
ان اقسام بگذرانند و این طریق را محققین تزییف کرده اند چه اگر منطقة البروج
نسبت ان امر گذرد با این طریق قسمت البیوت میسر نگردد و آنچه مستعمل مغربیانست
آنست که هر یک از دو قوس را از منطقة البروج که واقع است میان افق و نصف النهار
بسه قسم متساوی کنند و بمبادی ان اقسام بگذرانند و چون منطقة البروج بدوائر
مفروضه بیکی از این طرق بدوازده قسم شود و هر قسمی را بیتی خوانند و ابتدای اقسام را
مراکز بیوت خوانند و ابتدا از طالع کرده بر توالی شمرند و چون شکلی مدور یا مربع
بکشند و در ان دوازده خانه رسم کنند و طریق رسم ان بحسب عادات مختلف است
بالجمله از ان وجهی رسم کنند که متصل باشد بعضی از این خانها ببعضی و یکی و خانه
که اخیر بیوتست متصل بخانه اول باشد و در هر خانه درجه اول یکی از بیوت واز ده
یعنی قوسی از منطقة البروج که واقع باشد میان اول حمل و مرکز ان خانه بر توالی ثبت
کنند و مواضع کواکب سیاره و عقدتین قمر در هر خانه از ان خانها که افتد نیز ثبت کنند
و انرا یعنی انشکل را زایجه خوانند که ماخوذ است از زیج که معرب زه یا زیجه و انخطی
که بنا یا نراد در استوای عمارات بان رجوع است و در صحاح مذکور است که اصمعی گفته
که بو من ظاهر نیست که لفظ زیج عربی الاصل است یا معرب و بعضی گفته اند که زایجه
مشتق است از زایچه بقرینه انکه اکثر استعمال در موالید است اما جزو اجتماع
جزویست از منطقة البروج که در ان جزو اجتماع واقع باشد یعنی جزوی که موضع نیرین
در ان متحد باشد و جزو استقبال جزویست از منطقة البروج که در ان جزو استقبال
واقع باشد و در حقیقت استقبال در دو جزو متقابل متحقق میشود لیکن چون احد

... وجهی دیگر که در حاشیه یکی از نسخ ... بنظر رسید زیج معرب زیگ است و زیگ بفارسی نام آن ریسمانهاست که نقش بندان نقش جامها بر آن می بندند و آن قانون است جامه باف در معرفت بافتن جامهای منقش هم چنانکه زیج قانونیست منجم را در شناختن نقوش اوضاع فلک و خطوط

... کرده ریسمانها ... نقوش ... چنانکه ... حرکات ... جهاد ول ... ظاهر ... معرب او زیج شده

نیز بر قاضی و ائمه دین | بر کبودی و ابلق صفره بیمن | بر سپید ولیل بهرام است
الکه سرخی و خون را کام است | بر سلاطین شه آفتاب دلیل | رنگ زردی مهتران جلیل

الجزئین را ثبت نمایند اجزا بود یکی بمقابله معلوم شود پس اگر استقبال در روز
بود انجزو یعنی جزو استقبال موضع آفتاب بود بجهت آنکه در این هنگام انجزو که موضع
آفتاب است فوق الارض بود و ایشان جزو فوق الارض را در استقبال اعتبار کنند و اگر
استقبال در شب بود موضع قمر جزو استقبال بود چه در این وقت انجزو که موضع قمر است
فوق الارض باشد و اگر اتفاق افتد که استقبال در احد طرفین حقیقی نهار دست دهد
در اینحال جزو استقبال موضع آن نیر بود که بر افق شرقی بود و در تقویم تام و شمسی
طالع و عاشر اجتماع و استقبال مقرون با اجزاء ایشان در جدول با ارباب در بعضی جدول
اتصالات کلیه بیاورند با نظر بوکه اول علامت اجتماع و استقبال ثبت کنند پس علامت
بعد با شب متصل یکی از ایام اسابیع پس ایام شهر عربی هلالی پس اسم آن شهر و ساعات
و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب که در آن اجتماع یا استقبال واقع شده باشد
پس طالع اجتماع و استقبال بسه رقم وضع کنند اول رقم برج دویم درجه سیم دقیقه
و بر این قیاس یعنی بر قیاس طالع هر یک از عاشر و جزو را بسه رقم ثبت کنند و چون
طالع و عاشر مثبت شود هر اینه سابع و رابع بمقابله معلوم گردد چه سابع در
مقابل طالع باشد و رابع مقابل عاشر کما لا یخفی و چون خواهند که ارقام کیفیت هر یک
از ساعات و طالع و عاشر ثبت کنند اول علامات ایشان بنویسند و علامات آنها این است
ته ساعت لع طالع شره عاشره و لفظ جزو را مصحح ملحق با لف ثبت کنند پس حرف
من تبعیض بسه رقم پس رقم برج پس رقم درجه و دقیقه که بعض است و گاه باشد که
بجهت تساهل و تخفیف کتابت علامت روز یا شب و ساعات و دقایق اجتماع و استقبال
در این جدول نیاورند چون آن از صفحه تیری معلوم میشود زیرا که مقارنه و مقابله
شمس که در صفحه تیری بازاء هر روز واقع است عبارت از اجتماع و استقبال است
کما سیجیئ و بعضی منجمان در تقاویم تامه چون خواهند که زیادت تدقیق نمایند جهت
هر اجتماع و استقبال علیحده زایجه وضع کنند یکی در اول صفحه یمنی و دیگری در

جزو فوق الارض

طالع اجتماع و استقبال ۱۴

که مبعض است

برزنانست وکیست امید | زهره بر ستاره و بر رنگهای سفید | تیر بر جمله رنگهاست دلیل

بر پیران و خواجگان جلیل | بر و اسبیس ... دلیل آید | رنگ سبزی از او بیفزاید

اول صفحه یسری وگاه باشد که هر دو را در اول صفحه یسری وضع کنند و چون نصف ظاهر و نصف خفی منطقة البروج بدائره نصف النهار در اغلب اوقات بدو قسم مختلف منقسم میشود لاجرم گاه بود که برجی که بحسب عدد عاشر برج طالع بود بحسب واقع عاشر نباشد بجهة آنکه بر دائره نصف النهار نباشد بلکه در طرف شرقی دائره نصف النهار بود و در ایضا ل در اکثر معموره برج نهم طالع عاشر باشد یا در طرف غربی او بود در انفصال در اکثر ربع مسکون برج یازدهم طالع عاشر باشد مثلا در بلده فاخره هرات صانت عن الآفات والبلیات طالع که درجه دلو باشد عاشر بحسب عدد برج عقرب بود اما بحسب عمل یه درجه قوس آید که برج یازدهم است چه در این وقت آن بر دائره نصف النهار است و برج عقرب در طرف غربی او و این هنگام بسبب این اختلاف در دهم زایچه چنین نویسند ح من ط یعنی عاشر برج عقرب که بحسب عدد است از برج قوس هم درجه است بحسب عمل و ایضا در بلده هرات هرگاه سه درجه ثور طالع باشد برج عاشر بحسب عدد دلو بود اما بحسب عمل بیست درجه جدی افتد که برج نهم است چون در این وقت آن بر دائره نصف النهار است و برج دلو در طرف شرقی او و در این هنگام چنین نویسند ی من ط ی یعنی عاشر که برج دلو است بحسب عدد از برج جدی بیست درجه است بحسب عمل و رابع که مقابل عاشر است نیز باین نوع مختلف شود و مثل این اختلافات که گفتیم در خانهای دیگر غیر از طالع و سابع نیز واقع شود چون دو ثلث منطقة البروج باقسام مختلفه منقسم میشود هر اینه گاه باشد که مرکز دو بیت در برج سیم آن بیت واقع شود یا مرکز دو بیت در یک برج افتد و باین بعضی یا اکثری از بیوت بحسب عدد و عمل بر قیاس عاشر مختلف شود مثلا چون همان بیست و یک درجه دلو که مصنف مثال آورده در بلده مذکوره طالع باشد بیت حادی عشر که بحسب عدد قوس است بحسب عمل سه درجه جدی واقع شود پس از در این هنگام چنین باید نوشت ح من ط ی و بیت ثانی که بحسب عدد حوت است بحسب عمل اول درجه حمل افتد

قوله نصف ... بواسطه آن ... نصف النهار ... نصف النهار و نصف خفی ... نصف ... البروج ...

هنگام

قوله اکثر بجهة آنست که در اواخر عمارت گاه باشد که برج هشتم و هفتم طالع عاشر بود کما لا یخفی علی عالم الهیئة منه

قوله اکثر اینجا نیز بآن سبب که در اواخر عمارت گاه باشد که برج دوازدهم یا همان برج طالع عاشر واقع شود منه

ایتصال ماه با آفتاب   با خور ار او فتد قران قمر   باشد از آغاز کار ها بحذر
طلب حاجت و حجامت و فصد   اندرین وقت به نکردن قصد   نیست از عیب از کمین کردن

پس از اوّل در اینجا چنین باید نوشت ما من آ وبوت ثالث که بحسب عدد حمل است بحسب عمل پنجد دجه نور افتد پس او را چنین باید نوشت ما من آ وبوت نظایر اینها که خامس و ثامن و تاسع است نیز بر این قیاس بود و چون نقطه طالع مبدء تقسیم بود دوا و اختلاف نباشد و همچنین در سابع چون مقابل اوست

باب دهم

در معرفت نطاقات کواکب سبعه و ظهور و خفای خمسه متحیره و رویت اهله اوّلاً بباید دانست که در ثخن خارج مرکز دائره موهومه را که آفتاب بران حرکت میکند منطقه خارج مرکز خوانند و همچنین در ثخن حامل هر کوکب دایره که مرکز تدویر بران متحرکست منطقه حامل آنکوکب گویند و در ثخن تدویر نیز دایره موهومه که مرکز کوکب بحرکت تدویر بران حرکت میکند منطقه تدویر آنکوکب گویند و اهل این صناعت منطقه خارج مرکز آفتاب را و همچنین منطقه حوامل سایر کواکب و منطقه تدویر ایشان را بچهار قسم کرده اند بر وجهی که قسم فوقانی که مساوی اند اعظم است از دو قسم تحتانی که هم متساوی اند وان اقسام را نطاقات خوانند اینست معنی قول مصنف که هر یک از کواکب سبعه سیاره را در فلک اوج ایشان یعنی فلک خارج مرکز هر یک چهار نطاق است که از انطاقات اوجی گویند و هر یک از خمسه متحیره و قمر را که ذو تدویر اند در فلک تدویر ایشان چهار نطاق دیگر است و از انطاقات تدویری گویند و نطاق و منطقه یک معنی اند و بعضی گویند که منطقه اخص است از نطاق چون نطاق در لغت هر چیز را گویند که بر میان بسته شود و منطقه میان بند متعارف را گویند و علی التقدیرین اطلاق نطاق بر این اقسام از قبیل اطلاق کل است بر جزو و بعد هذا مخفی نماناد که بعضی در تقسیم نطاقات ابعاد اعتبار کرده اند و بعضی اختلاف مسیر و اما متاخران ابعاد گویند که مبدء نطاق اول در هر دو فلک دورترین نقطه بود از منطقه ایشان نسبت بمرکز عالم و مبدء نطاق سیم نزدیکترین نقطه هم از منطقه ایشان نسبت بمرکز عالم و متاخران

باب دهم = نطاق

[illegible]

باک دو واز خواسته دفین کرد | در تبسد میشان فتادنظر | هرچه خواهی بکن که نیست خطر
عرضه کرد شاه و حاجت درای | طلب ال ابدالی جای | باز ترجیع به سیاست را

مسیر گویند که مبدء نطاق اوّل در هر دو فلک انجا بود که حرکت هر یک نسبت بمرکز عالم در کمال بطوء بود چنانکه در خارج مرکز مطلقا و در تدویر قمر است یا در کمال سرعت چنانکه در تدویر خمسه متحیره است و مبدء نطاق سیم انجا بود که در کمال سرعت بود چنانکه در خارج مرکز مطلقا و در تدویر قمر یا در کمال بطوء چنانکه در تداویر خمسه متحیره است پس بجهت هر دو رای مبدء نطاق اوّل وسیم در خارج مرکز اوج و حضیض و در تدویر ذروه و حضیض مرئی بود کما لا یخفی علی من له ید فی علم الهیئة ومبدء نطاق دوم وچهارم نزد معتبران ابعاد دو نقطه بعد اوسط باشد بحسب مسافت یعنی بعدی که واسطه باشد میان بعد ابعد و بعد اقرب وان در خارج مرکز دو نقطه تقاطع منطقه اوست با دایره مرسومه بر مرکز عالم بمقدار نصف قطر خارج مرکز و در تدویر دو نقطه تقاطع محیط اوست با دایره مرسومه بر مرکز عالم بمقدار بعد مرکز تدویر از مرکز عالم و نزد معتبران مسیر دو بعد اوسط باشد بحسب مسیر یعنی موضعی که انجا حرکت نه سریع باشد و نه بطی وان در تدویر دو نقطه تماس منطقه اوست با دو خط که از مرکز عالم بجانب او اید و در خارج مرکز شمس و عطارد دو طرف خطی است که از مرکز عالم عمود شود بر خط مار باوج و حضیض و در حامل علویه و زهره دو طرف عمودیست که از مرکز حامل خارج شود بر قطری که بر اوج و حضیض ایشان گذرد و در حامل قمر دو طرف عمودیست که خارج شود بر خط مار باوج و حضیض او از نقطه بر همان خط که بعد او از خط مرکز عالم در طرف حضیض او بمقدار یازده جزو وثلثان جزو بیست تقریبا باجزاء که نصف قطر فلک مایل او شصت باشد و برهان هندسی بر اینها اقامت کرده اند لیکن ایراد ان اینجا مناسب نیست و نطاق اوّل وچهارم ان بود که چون افتاب یا مرکز تدویر سایر کواکب از اوج گذرد در او باشد و باقی بر توالی حرکت خارج مرکز و نطاق اوّل تدویری انکه چون مرکز کواکب از ذروه مرئی گذرد در او باشد و باقی بر توالی حرکت تدویر و کوکب در نطاق

نیز نکو بود عمارت را　لیکن آغاز کار دیگر
اندرین باب سخن شناس و هدر　ور تثلیث شان نظر باشد
وین نشانه خوبتر باشد　ور ریاست طلب کنی شاه

اوّل و دوّم هابط بود و در نطاق سیّم و چهارم صاعد و در نطاق چهارم
و اوّل مستقل بود و در نطاق دوّم و سیّم مختفی و اهل احکام اینها را از جمله
قوّت و ضعف کواکب شمرند چنانکه در باب نوزدهم معلوم کرده انشاء الله
و از این دو شکل تصوّر آنچه گفتیم توان نمود تأمّل فیهما　و در تقویم تا

نطاقات اوجی و تدویری کواکب را باعتبار ابعاد و با مسیر هر کدام اختیار کرده
باشند در صفحه یمنی در سر جداول تقویم ایشان ثبت کنند تا معلوم شود
که در هر ماه از ماههای حالی مرکز تدویر کوکب در کدام نطاق اوجی و کوکب
خود در کدام نطاق تدویریست و علامات اینها یعنی علامت هر یک از نطاقات
اوجی و تدویری اینست　فا نطاق اوّل اوجی　قب نطاق دوم اوجی　قج نطاق سیم اوجی
قد نطاق چهارم اوجی　فا نطاق اوّل تدویری　قب نطاق دویم تدویری　قج
نطاق سیم تدویری　قد نطاق چهارم تدویری　و گاه باشد که چون کوکب
یا مرکز تدویر در یک نصف النهار در آخر نطاق باشد و در نصف نهار دیگر که بعد از
اوست بنطاق دیگر رود و علامت نطاق را با و متصل شده در ما بین اندر
نصف النهار در اثنای تقویم کوکب بیارند تا معلوم شود که مرکز تدویر

تا کوکب در کدام شبانه روز بان نطاق انتقال کرده و چون حرکت فلک قمر
اسرع است از افلاک سایر کواکب گاه باشد که از جهت نطاقات قمر دو جدول
بارباب در طرفین جدول تقویم او بیاورند و در یکی که در طرف یمین تقویم
اوست عدد نطاقات او و در دیگری که در طرف یسار است عدد نطا
قات تدویر او ثبت کنند چنانکه در انثای تقویم او ثبت کنند چنانکه در سایر
کواکب ارقام در آن جداول بسیار مغشوش و در هم نوشته شود اما ظهور
و خفای خمسه متحیره مراد از ظهور کوکب اول ظهور رؤیت که او را باشد در
یکی از دو طرف شب بعد از آنکه در تحت شعاع آفتاب مختفی بوده باشد و مراد
از خفای کوکب اول در آمدن اوست در تحت الشعاع آفتاب بر وجهی که
اصلا مرئی نشود در یکی از دو طرف شب بعد از آنکه او را ظهور بوده باشد
و مخفی نماند که ظهور و خفای کواکب مختلف می باشد بسبب کثرت و قلت بعد
از شمس و بسبب اختلاف عرض شمالی و جنوبی و بسبب سرعت و بطؤ او و
بسبب کثرت و قلت او اگرچه صفا و کدورت هوا و حدت و کلال بصر را نیز در این
باب دخل است لیکن او را اعتبار نکنند اما کیفیت ظهور و خفا آنکه هر یک از
کواکب علویه پیش از احتراق بچند روز در مغرب مختفی شوند و بعد از آن بچند روز
در مشرق ظاهر شوند و سبب آن بود که چون شمس از مقابله کواکب علوی منصرف
شود هر آینه بواسطه سرعت در طلوع بر کوکب سبقت گیرد و روز بروز مقارب
او شود تا بعد بینهما بنصف درجه آید و کوکب را در اینحال مغربی خوانند زیرا که
شبانگاه نزدیک بافق غربی مرئی شود و هرچند بآن نزدیکتر شود تا در حوالی
افق در تحت الشعاع آفتاب مختفی شود و در اینحال او را مغمور و تحت الشعاع
خوانند تا که محترق شود و بعد از احتراق چون آفتاب اسرع است از او بگذرد
و او در طلوع سبقت گیرد بر آفتاب اما از غلبه نور خورشید هنوز مرئی نشود

تا چون مقدار پی از یکدیگر دور شوند کوکب صباح در مشرق نظر دراید و آن
ظهور او بود و بعد از آن او را مشرقی خوانند تا که بعد میان او و آفتاب شصت
درجه شود و چون از او بگذرد نه مشرقی و نه مغربی تا آنکه بعد از مقابله
با نجل تغریب رسد که شصت درجه است و حالت اولی عود کند و بعضی حد
تشریق و تغریب را در علویه نود درجه دانند و احتراق ایشان یعنی کواکب
علویه در اواسط ایام استقامت باشد بیانش آنکه قادر لم یزل تقدیر
ازلی چنان ساخته است که دائما بعد کواکب علویه از ذروه تدویر ایشان
نسبت باجزاء تدویر بقدر بعد مرکز تدویر است از آفتاب نسبت باجزای فلک
البروج و چون چنین بود دائما کوکب علوی را احتراق در ذروه تدویر بود
که وسط ایام استقامت و مقابله با آفتاب در حضیض که وسط ایام رجعت است
و این هر دو تقریبی است و لهذا مصنف اواسط گفته است و ربط علویه با آفتاب
که در باب سیم وعده شده بود اینست و هر یک از سفلیین تقریبا در وسط
زمان استقامت که وقت وصول ایشانست بذروه تدویر و وسط زمان رجعت
تقریبا که وقت وصول ایشانست بحضیض تدویر محترق شوند بیانی که پیش از
این در باب هفتم مذکور شد و در اغلب احوال پیش از احتراق وسط استقامت
در مشرق مختفی شوند که از اخفای صباحی گویند و بعد از این احتراق در مغرب
ظاهر شوند که از ظهور مسائی گویند و همچنین در اغلب احوال پیش از احتراق
وسط رجعت در مغرب مختفی شوند که از اخفای مسائی گویند و بعد از آن احتراق
در مشرق ظاهر شوند که از ظهور صباحی گویند و ستر این اوضاع آنست که هر یک
از این دو کوکب در حال ظهور صباحی چون با علاه تدویر خود انتقال کند هر
آینه روز بروز بجانب آفتاب میل کند زیرا که حرکت کوکب درانجا بقدر حرکت
اعلای تدویر بر توالی حرکت آفتاب زیاده آید پس در حوالی افق شرقی قریب بطلوع

باز تثلیث بود با ماه — کان عطارد بود و خوش دل باشد فرخ — در مقابل بود تو باشی عجول

در تربیع ... بود در رسول — **استقبال ماه با عطارد** — در مقارن بود قمر باشی ...

آفتاب مختفی شوند و بعد از آن چون بموضعی رسد که محل وسط ایام استقامت است
محترق شود پس بواسطهٔ استقامت و سرعت سیر بر آفتاب سبقت گیرد و چون مقدار
از آفتاب دور شود شبانگاه در مغرب ظاهر شود و او را در آنحال مغربی خوانند و
هر چند بر آید کوکب از آفتاب دورتر شود چنانکه هر شام او را ارفع از شام پیشتر بینند
تا بقدر آنچه مقتضی نصف قطر تدویر او باشد برسد و از ابعاد اعظم و حد تغریب
آن کوکب گویند و چون از آن بگذرد و باسفل تدویر انتقال کند که بر خلاف توالی
متحرکست پس بعد بعد نزدیک با آفتاب شود چنانکه هر شام ارتفاع او کمتر بینند
تا در حوالی افق غربی بتحت الشعاع آفتاب در آید و در آنحال تا رود بحضیض رسد که
موضع وسط ایام رجعت است ولا محاله آنجا محترق گردد و بعد از آن بقدر حرکت
اسفل تدویر که بر خلاف توالیست بطرف صباحی آفتاب میل کند تا چون مقداری از
آفتاب دور شود بامداد در افق شرقی ظاهر شود و او را در آنحال مشرقی خوانند و هر
چند بر آید از آفتاب دورتر شود چنانکه هر صبح او را ارفع از صبح پیشتر بینند تا باز
بابعاد اعظم و حد تشریق رسد پس باعالی تدویر منتقل شود و حالت اول عود
کند و اهل احکام تشریق کوکب علوی و تغریب کوکب سفلی را از جملهٔ قوای ایشان دانند
اما قید اقلیم هفتم آنکه گاه باشد که عطارد بعد از احتراق وسط رجعت اگرچه او را
در مشرق باید ظاهر شد ظاهر نشود هر چند بابعاد اعظم رسیده باشد و همچنان
مختفی بماند تا احتراق دیگر بسبب آنکه در بروج کوتاه مطالع بود پس او را قبل از احتراق
وسط استقامت در آنجهت خفا نیز نباشد چه تحقق خفا بعد از ظهور بود و ایضا
گاه باشد که بعد از احتراق وسط استقامت اگرچه او را در مغرب باید ظاهر شد ظاهر
نشود هر چند آنجا بابعاد اعظم رسیده باشد و همچنان مختفی بماند تا احتراق دیگر
بسبب آنکه در بروج کوتاه مغارب بود پس او را قبل از احتراق وسط رجعت در آنجهت
خفا نیز نباشد و نه همه گاه بود که در اقلیم هفتم در همین احتراق مرئی باشد و از وقتی

قوله تشریق علوی و تغریب سفلی ... از جهت آنست که تشریق علوی
وقتی هست که از احتراق بیرون
آمده باشد و چون سفلیات بر
آفتاب سبقت میگیرند حال ایشان
بعکس کواکب علوی است و صاحب
کفایة التعلیم گوید کوکب ... ر
تشریق میل ... و تغریب
... کواکب علوی
ذکر است و سفلی ... کوکب
مؤنث ... مؤنث ...
ذکر

قید اقلیم هفتم بسبب اینست که در آنجا کوکب بر عرض شمالی بعد از
موضع غروب کند یعنی موضع تقویمی منه

بود

دیدن ظالمان بد باشد و بر   طلب حاجت و ساختن سفر   اندرین وقت گر کنی بهتر
ور قبید بس غ طرند این دو   باشد این وقت خوردن دارو   بازتریج وقت تعلیم است

بود که در برج حوت راجع باشد و عرض شمالی نیز دارد اینجا قبل از احتراق وسط
رجعت نه مخفی شده باشد در مغرب و بعد از آن احتراق نیز ظاهر در مشرق و از
از این بیان ظاهر شد که قید اغلب در ظهور و خفای وسط استقامت بجهت
تخلف احوال عطارد است و نیز در ظهور و خفای وسط رجعت بجهت تخالف
احوال زهره و عطارد هر دو و در تقویم ظهور و خفای خمسه متحیره را در
میان اتصالات کلی بازاء روز مفروض که صباح یا شام آن کوکب را خفا یا ظهور
دست دهد ثبت کنند و علامت ظهور ظ باشد و از خفا خ و علامت
کوکب مختفی یا ظاهر را ملحق بعلامت خفا و ظهور نویسند و در بعضی تقاویم
هر دو را مصرح نویسند و علامت کوکب را منفرد نیز اگر ظهور یا خفا شرقی
باشد بالای آن یا در یسارش حرف ق نویسند و اگر مغربی باشد حرف ب نویسند
و گاه باشد که بجای مشرق و مغرب لفظ صباحی و مسائی نویسند و در بعضی تقاویم
ظهور و خفای بعضی ثوابت مشهوره بنویسند بجهت آنکه اکثری از طوایف را
بظهور و خفای بعضی از ثوابت مشهوره احتیاجست چه اهل اعداد و طلسمات
بعضی از اعمال خود را مشروط بوقت ظهور یا خفای کوکبی ساخته اند که در خواص
موافق آن عمل باشد و کیمیاگران هم در اعمال اکسیر بظهور یکی از ثوابت معتقد
باشند و بعضی از دهاقین و اهل فلاحت نیز در زراعت حبوبات و غرس و پیوند
اشجار و قطع اغصان و اثمار ملاحظه وقت ظهور یا خفای ثابته نمایند که
اعمال مذکوره را در آن وقت انسب و اولی دانند و اطبا نیز در امور طبی فصد
و مسهل و غیرها باین امور معتقد باشند و از ثوابت مشهوره ظهور شعرای یمانی
و سهیل را بیشتر ثبت کنند چون بعضی از مردم در حال ظهور شعرای یمانی
ملاحظه نمایند که قمر در کدام برج است از آن بر حوادث آینده عالم استدلال
کنند و بعضی دیگر اول رعدی که بعد از ظهور شعرا واقع شود ملاحظه موضع

هم که بیع و صنعت سیم است   وقت تثلیث نیک آن هنگام   بر بزرگان اگر کنی تو سلام

در مقابل بود   دان   •   وقت با عالمان مناظره دان   در بود با قمر قران زحل

قمر نمایند و از آن بر حوادث آینده احکام نویسند و تفصیل این در رسالهٔ که مصنف در علم فلاحت نوشته مذکور است و در بعضی بلاد بعضی از دهاقین قبل از ظهور شعرا به بیست و یک روز تا یک ماه از هر تخمی که داعیه زراعت آن دارند در موضعی بکارند و در وقت ظهور شعرا ملاحظه کنند هر کدام سبز و خرم باشد گویند آن تخم در امسال نیکو حاصل شود و اگر زرد و پژمرده باشد گویند نیکو نباید و بظهور سهیل خود بسیار مقیدند چه در بعضی بلاد ابتدای زراعت گندم و ابتدای قطع فضلات نباتات و قطع بعضی از ثمار و افکندن موی بز در وقت ظهور سهیل کنند و نیز بعضی چون سهیل ظاهر شود از لون او و حرکتی که از شعشعه نور او ظاهر میشود بحوادث امسال استدلال نمایند و بجای ظهور و خفا در این کواکب طلوع و سقوط نویسند زیرا که ظهور جمیع ثوابت در حین طلوع بود و خفا در حین غروب بخلاف بعضی از سیارات که گاه باشد که این دو امر در ایشان بعکس یافت شود کما عرفت فیما سبق اما رؤیت هلال بعرف اهل نجوم عبارتست از رؤیت قمر در شب اول ماه و تحقیق ماهیت آنچنانست که قمر جرمیست کثیف صیقلی غیر از آفتاب کسب نور میکند و بجهت صقالت نور از او منعکس شده بسطح ارض افتد و آنرا قمرا گویند و چون هر دو نیز کره‌اند لشکلند و چنانکه در ابعاد و اجرام مبین شده جرم شمس اعظم از جرم قمر است همواره نصف بیشتر از کره قمر مستضیء باشد بضیاء آفتاب و نصف کمتر مظلم بر حالت اصلی خود و فصل مشترک میان مستنیر و غیر مستنیر از جرم قمر دایره بود چنانکه ارسطو حکیم در کتاب جرمی النیرین مبرهن ساخته است و آنرا دایره ضیا و ظلام خوانند و مخروط شعاع بصری در حین مشاهده چون محیط کره قمر شود مماس نصف کمتر از کره قمر شود و آنرا نصف مرئی گویند و نصف بیشتر که مماس نتواند شد غیر مرئی و فصل مشترک میان مرئی و غیر مرئی از جرم قمر دایره بود که آنرا دایره

رؤیت خوانند و اینها هر دو در کتاب مناظر اقلیدس ببرهان معلوم شده است

و این دو دایره بحسب اختلاف ابعاد نیرین بصغر و کبر مختلف شوند و در وقت اجتماع

قطعهٔ ظلانی ماه بجانب ارض بود و نورانی بجانب آفتاب و در این حال دایرتین

یا منطبق باشند بر یکدیگر یا متوازی تقریبا و چون اجتماع زایل شود هر اینه

هر دو دایره متقاطع یکدیگر شوند و قطعه نورانی بجانب ارض میل کند

و لحظه لحظه متزاید شود تا حدی که از یکجانب ماه که محاذی آفتاب است نمایان

شود و آن هلال باشد و اهل این فن وقت رسیدن قمر را بحد رؤیت هلال

موقوف بدو شرط دانند که یافت شود در دو بعد که یکی را بعد معدل

گویند و حکم به بلندی و پستی هلال و کثرت و قلت او فوق الافق از آن

کنند و دیگری بعد سوی و درشتی و تاریکی هلال از آن قیاس کنند

لیکن در این دو شرط خلاف کرده اند انچه متعارف و متداول است این است

که مصنف میفرماید که بتجربه و امتحان چنان معلوم کرده اند که چون

بعد از غروب آفتاب قمر فوق الارض باشد بقدر ثلثان ساعتی که مقدار

ده درجه معدل النهار است و آنرا بعد معدل گویند یعنی مقدار مکث

قمر را بعد از اجتماع در فوق الارض اعم از آنکه ده درجه باشد یا بیشتر

یا کمتر بعد معدل گویند بجز آنچه بعد مذکور بحسب اجزای معدل

النهار است یا بفتح دال بسبب آنکه بعد مذکور بزیادتی یا نقصان تعدیل

الغروب معدل میشود چنانکه بر اهل عمل مخفی نیست و ایضا چون در

وقت غروب آفتاب بعد میان تقویم هر دو نیر که آنرا بعد سوی گویند مابین

ده درجه و دوازده درجه باشد یا بیشتر هلال مرئی شود یا یک فن

اگر بعدین فقط یا هر یک از ده درجه کمتر باشد حکم برؤیت هلال نتوان کرد

باشد آغاز کار ها بجمل	خاصه تزویج و جامه پوشیدن	کارهای سفر بسنجیدن
بکن بنو زکندن کاریز	همچنین جوی و حوض کندن نیز	زشن کز نظر بود تسدیس

لیکن استادان گفته اند که اگر مقدار یکی کمتر از بخ[illegible] درجه باشد
ممکن بود که هلال دیده شود خصوصاً که عرض قمر در انوقت شمالی
باشد اما اگر بعد معدل میانه دوازده درجه و چهارده درجه
باشد هلال را محیل بینند و اگر ازان بگذرد بلند و ظاهر بینند
و بعد ما بین النقوبمین را بعد سوی بجهت ان گویند که بحسب اجزای
منطقة البروج است که انرا همیشه متساوی گرفته اند و اجزای
معدل النهار را بان نسبت کرده اند کیف ما اتفق و بدانکه رویت
هلال باختلاف افاق مختلف میشود چون هر مسکن که مدار قمر در
ان مسکن اقرب باشد بانتصاب رویت هلال انجا اسرع آید
و در تقویم پیش از اوراق دوازده گانه جدولی بیاورند و در
انجا بعد معدل و بعد سوی در اول هر ماه استخراج کرده
در تحت اسم ان ماه که در ان جدول نوشته باشند ثبت کنند و مراد
از اول ماه وقت غروب افتاب باشد که قریب برویت هلال بود
بدو رقم یکی رقم درجه دوم دقیقه و کیفیت هلال از روشنی و
تاریکی و رفعت و حال اعتدال که مستفاد است از بعد معدل و
بعد سوی در ان جدول بیاورند و در بعضی تقاویم اینها را در تحت
صفحه یمین بجهت هر ماهی در ان صفحه نوشته باشند بنویسند
و گاه باشد که عرض قمر در انوقت یعنی در وقت غروب قریب برویت
هلال ثبت کنند در ان جدول که قبل از اوراق دوازده گانه
کشیده باشند یا در تحت صفحه یمین و غرض از ثبت عرض قمر انست که

مخفی نماند که اگر گاهی عرض قمر و بعد قمر در حین غروب از مغرب افتاب استخراج کرده و جدا و نیز از جنوب و شمال معین نمایند در تقویم ثبت کنند بهتر است و تقویم مستعمل نزدیک [illegible] منه

بعد معدل عبارت از قوس محصور فیما بین دائره میل که از معدل گذرد نیز بین گذشته بعد سوی عبارت از قوسی محصور فیما بین مرکز نیز است از منطقة البروج یا محصور فیما بین مرکز افتاب و دائره عرض که بر مرکز قمر گذشته باشد منه

کارتبه انجه بت بی تبیس دیدن پیر و خواجه و دهقان یکسان و عمارت و بتمان
ور شدنا نظر بجز تربیع نبود سیج کار بی تصدیع ور بتثلیث میکند نظر

دربعضی اوقات نه دائما چنانکه بعضی کمان برده اند چون عرض قمر
شمالی بود در شمال مغرب افتاب غارب شود و چون جنوبی بود در جنوب
ان و چون این امر معلوم کردد ادراک هلال بر مستهل اسهل باشد
و مخفی نماناد که انچه مصنف فرموده که بعد بین و عرض قمر را در اول
هر ماه استخراج کرده در جدول ثبت میکنند رسم بعضی است و انچه
در این زمان معروف و مشهور است انستکه در وقت غروب روز
بیست و نهم اینها را استخراج کرده در جدول ثبت نمایند پس اکر
قمر بحد روئیت رسیده باشد کیفیت هلال را از روشنی و تاریکی
وغیرها ایراد نمایند و انشب را غره ماه دانند و اکر بحد روئیت نرسیده
باشد لا یری نویسند و انشب را سلخ دانند و باید دانست که انچه در
اینزمان در صفحه یمین تقویم تامه ثبت مینمایند انستکه در این
ابواب مذکور شد و چون در این عصر از بی التفاتی اهل روزگار
بعلم ریاضی میان دانشمندان اهل را بر تدقیق و تسامح را بر تحقیق ترجیح داده
مرتکب استخراج تقویم تام کمتر میشوند هذا ما متعلقات صفحه یمین یکتا
از سال یکهزار و نهصد و نوزده جلالی با فق قصبه جنابد حفظه الله تعالی
عن الافات و البلیات الی الابد استخراج کرده با بعضی از زواید که
بعد از این معلوم خواهد شد باین کتاب نقل کردیم تا اکر کسی را ذوق
مطالعه و مباحثه این کتاب شود بجهت مثال
احتیاج تقویم تام نباشد و بالله التوفیق
وعلیه التکلان فی جمیع الاوان و الزمان

در بیان فروغ رفتن ماه در نصف
اول و پیرون امدن در نصف اخر

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	٣ بعد از غروب شمس ... روز	برای ... ٤ ٥ ٤
[illegible]	[illegible]	بعد ٥ ١ دقیقه	١ ٤ ل
[illegible]	[illegible]	بعد از ... دقیقه	١٠ لد ١
[illegible]	[illegible]	بعد از ٢٠ دقیقه	صال ٤
[illegible]	[illegible]	٤ لد دقیقه	٧ وا
[illegible]	[illegible]	دلد ٤	٥ ٤ ٤
[illegible]	[illegible]	ه ٥ ٤	وا ٤
[illegible]	[illegible]	ومد	ومد
[illegible]	[illegible]	ولد دقیقه	ح مر ٤
[illegible]	[illegible]	ح لد ٤	طلد
[illegible]	[illegible]	طلد ٤	٧ مو
[illegible]	[illegible]	دکا ٤	ماح
[illegible]	[illegible]	ماح	برای ... در ربیع
[illegible]	[illegible]	... بطلوع ...	برای ... با آفتاب
[illegible]	[illegible]		... از شعاع ...

باشد این وقت نیک صید و سفر نظری بد تر از مقابل نیست گر از او جز بدی بجا مثل نیست
اتصال ماه با مشتری در مقارن بمشتریست قمر بسعادت بود قورا رهبه

الرعایا الثمانیه	الالق	
مواکوا الهجرات	٥	١٢
زایجه طالع تحویل	١٨	١

اول سیم ١٥ رمضان ماه المعظم دلالت کند تعظیم بر برادران و بزرگان و غضب ... جهت ...

و به ما و دردان و قصه بزرگان و خون ... ظلم و ... مشتری ... و فساد ... انفروش

[illegible]

... هلول شوال لا بعد ... بعد ... رته ... ساعتی

اول نهاره قلیل و کثیر یکث ۴ مانحصر زده و شید در تحصیل سکینه نظر

دانکه وقت نهار سفر وقت تربیع اکر چه با جد بشناسی الطالع و کجد

	الثانی	الثالث	الرابع	
	۴۵	۹۰	۱۳۵	۱۴۹
	۱ ۴	[illegible]	۴ ۰	[illegible]

فوائد نهار تقدیم و برکشتن هوا در یافت مردم [illegible] و ایده [illegible] عنایت [illegible] [illegible] و تغییر هوا [illegible]

وقت شناخ [illegible] دلالت [illegible] وبسیار در تربیع دو آب اعتدال هوا [illegible] [illegible]

[illegible]

دهد بنیکوی و دولت روی — نیز نکو شناس نزدان بوی — ور به نهایت بکند هسی

ورا اگر بود بهیچ کار غنی — خاصه آرایش از کنیز دقلیل — دیدن روی مهتران جلیل

باب یازدهم در انتقال قمر و ممازجات

باب یازدهم در معرفت انتقال قمر و ممازجات و حالات او چون مصنف از
بیان معرفت صفحه یمین فارغ شد شروع نمود در بیان تتمهٔ اوقات صفحهٔ یسری
پس میفرماید که در صفحهٔ یسری دو جدول ایام اسابیع و ایام عربیه هلالی اعاده
کند بجهت تعیین وقت هر یک از مثبتات این صفحه از غیر التفات و رجوع
به صفحهٔ یمین و سبب تخصیص عربیه هلالیه اشهر بودن اوست و ابتنای او بر
دور قمر چه اکثر مرقومات این صفحه اوضاع و احوال قمر است پس جدول دیگر
بیاورند و در آنجا انتقال قمر از برجی ببرجی بازاء هر روزی که در آن روز یا در شب
بعد از آن روز آن انتقال واقع باشد ثبت نمایند بچهار رقم یکی رقم برج منتقل الیه
دویم رقم ساعت سیم رقم دقیقه آن روز یا شب بعد از آن روز که در آن انتقال
دست داده باشد چهارم رقم آن روز یا آن شب و گاه باشد که در تقویم تام و
اکثر اوقات در تقویم شمسی و دائما در تقویم قمری رقم دقیقه ننویسند بجهت
تسامح و تخفیف کتابت برقم ساعت اختصار کنند و در بعضی تقاویم بجهت رقم
برج علامت جدی فی بیاورند لیکن چون انتقال قبل از نصف النهار واقع شود
رقم برج منتقل الیه را در ازاء آن روز ثبت نمایند و اگر بعد واقع شود در روز
بعد از آن و علامت روز در آن صفحه ن باشد که عبارت از نهار است و از شب
همان ل که علامت لیل است و بعد از جدول انتقال قمر شش جدول دیگر بیاورند
بجهت ممازجات قمر با کواکب دیگر و اسماء این کواکب را ملحقه بحروف که بمعنی آن
است در مستطیلی که در فوق جدول مذکور است بنویسند و آن را بشمر کذا بعد
از آن مجموعه را بترتیب افلاک ابتدا از زحل بنویسند پس در ازاء هر روزی
نظری که در آن روز یا شب بعد از آن روز قمر را با کوکبی باشد از نظرات خمسه در جدول
آن کوکب وضع کنند بچهار رقم باشد رقم اول علامت نظر باشد و باقی بر قیاس انتقال
قمر یعنی بعد از علامت نظر رقم دویم علامت ساعت سیم علامت دقیقه و چهارم

دو زیا شب و اگر دقیقه مه بود نباشد علامت سیم روز باشد بعد و قمر را با کواکب

اگرچه تناظر نیز متحقق شود لیکن ثبت آن در تقویم معروف نیست اما حالات قمر

نزد جمهور شش است مجاسد او با راس و مجاسده او با ذنب و رسیدن او بدرجه شرف

و رسیدن بدرجه هبوط و رسیدن با اول طریقه محترقه و آن چهارده درجه بود که در ما بین

درجه شرف آفتاب و درجه شرف قمر است و از اینجهت است که از طریقه محترقه

خوانند و رسیدن با اول طریقه محترقه و آن نیز چهارده درجه بود که در ما بین

درجه هبوط آفتاب و درجه هبوط قمر است و از این جهت و از جهت آنکه درجه

شرف زحل و چهار درجه از جمله برج داخل در این درجات است این درجات را طریقه محترقه

خوانند و عدد درجات حدود کواکب بعد از این در باب هفدهم معلوم کرده آید انشاء الله

و بعضی مجاسده قمر را با کید و ابضا رسیدن قمر بمیدن دخول تحت الشعاع بعد از وقت

میان تقویم او و تقویم آفتاب دوازده درجه ماند و از امید محاق نیز گویند از جمله

حالات قمر شمرند و کید کوکب موهومی است که او را سیر بیست معکوس یعنی بخلاف توالی

و در صد و چهل و چهار سال شمسی دوره تمام کند و برجی در دوازده سال و درجه

در صد و چهل و شش روز و بعضی گفته اند که کوکب کید موجود است اما مرئی نیست

لهذا مولانا قطب الملة والدین الشیرازی در تحفه الشاهیة فلک او را تحت فلک شمس و

فوق عطارد اثبات کرده است بجای فلک زهره و فلک زهره را فوق فلک شمس خلافا

للجمهور و علی کلا التقدیرین اهل احکام او را نحس دانند چنانکه شیطان فلکش خوانند

و در بعضی تقاویم تام و شمسی بر سر صفحه بسری تقویم او را درآورده ماهی انها

جلالی بیاورند بچهار رقم اول برج دویم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه و این حالات

که مذکور شد در اثنای ممازجات قمر در محاذی هر روزی که قمر را این حالات در آن

روز یا در شب بعد از آن روز واقع شود در هر جدولی از جدول ممازجات که خالی باشد

بسرخی یا بلون دیگر غیر سواد بچهار رقم یا سه رقم مطریقه ممازجات ونشر کنند

محاق بضم میم در لغت اسم شب آخر ماه است بعد از آن حالت قمر را از این لیالی محاق گفته اند و ظاهر است که اسم آن حالت بعد از محق الحرارة ای احرقه پس گویا که حرارت شمس سوخته است قمر را و برده است نور او را بعد از آن علم از برای آن حالت شده است منه

بازشان گر مقابل است نظر　　کمن اندیشه و ضیاع بجز　　ور کند آن زمان مناظره

خالی نبود شش مخاطره　　اتصال قمر با مریخ　　ور کند با قمر قرین بهرام

واگر هیچ جدولی خالی نباشد خارج جداول نویسند و بعضی علما جدا
بعد از جدول ممازجات بجهت حالات با و نویسند و علامات نظرات و شرف و هبوط در
بعضی در باب هفتم و هشتم معلوم شد و علامت مجاسده با راس معین باشد و با ذنب مخ
و با کبد [illegible] و بعضی مجاسده با کبد را مصرح نویسند و بعضی را بصورت [illegible] و علا
طریقه محترق قمر باشد و علامت تحت الشعاع نع باشد و در بعضی تقویمها رسم است قمر را
بعد از خروج الشعاع نیز ثبت کنند و آن وقتی بود که بعد میان تقویم او و آفتاب بعد از
اجتماع بمنتهای دوازده درجه رسد و علامتش اینست جع و نیره و امصرح نویسند
و گاه باشد که در بعضی از تقویمها علامت مجاسده را با راس تر نویسند و با ذنب
تب و علامت تحت الشعاع نع و علامت نیره ة باب دوازدهم در معرفت منازل قمر
و ساعات قبت منازل القمر عبارتست از مسافتی که قمر در مدت یک دوره خاص خود
قطع کند چنانکه در هر شبانه روزی در منزلی باشد تقریبا و چون قمر یک دوره
در بیست و هفت روز و ثلثی تمام کند اهل هند اسقاط این ثلث کرده اند و منازل
بیست و هشت اعتبار کنند و علامات منازل کوکبی را گیرند که در حوالی منطقه بود خواه
از منطقه دور و منطقه باشد و خواه نباشد و اسم هر یک از آن علامات اخذ کنند و چون
قمر مقارن یکی از این علامات شود بر او سایر آن علامات کرده گویند که جبهه ذ
کالجبهة ای فی الجبهة و غلبه و بان تفال نکنند و اگر سایر نشود گویند
گویند عدل القمر و بان تفال کنند و بعضی از جمهور مفسرین بر آنند که مراد از
منازل که در آیه کریمه والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم واقع
همین منازلست اما اهل حساب دور فلک را یعنی منطقة البروج را به بیست و
هشت قسم متساوی تقسیم کرده اند ابتدا از اول حمل و هر قسمی با اعتقاد ایشان منزلیست از
منازل قمر و معتبر در اتصال قمر این باشد و چون بروج دوازده است و منازل
بیست و هشت حصه هر برجی دو منزل و ثلثی باشد کما لا یخفی علی المحاسب و اسماء این

بود صبح کار باید رام — خاصه رفتن نزد اهل صلاح — نیک میدان و شنوا این ...
باز شد پس وقت دیدار است — با کسی کو سپاه سالار است — ور فرستی همی براه برید

منازل بهمان صفتی که اعراب قرار داده اند اعتبار کنند و بواسطه انتقال کواکب
تغیر آن ندهند همچنانکه در بروج و آن بترتیب اینست شرطین منزل اول
بود و علامت آن دو ستاره است روشن بر دو شاخ حمل از اوسط قدر ثالث و بعد
ایشان از یکدیگر یک ذراع بود و بقرب احدهما ستاره ایست تاریک و بعضی اعراب
آنرا داخل دانند و هر سه را اشراط خوانند بر این هیئت ∴ و شرط بضم شین
معجمه و فتح راء مهمله در لغت بمعنی علامتست بطین منزل دوم بود علامت آن سه
ستاره است از قدر اوسط قدر رابع بر شکل مثلثی خورد بر این صورت ∴ و گویند
موقع بطن حمل و مشابه سه ستاره که بر بطن حوت است لیکن چون اصغر است از بطن الحوت
آنرا تصغیر کرده بطین نامیده اند ثریا منزل سیم است و آنرا عوام پروین و پرون خوانند
و علامت آن شش ستاره است متقارب باین صورت ⁘ و روایت کنند که پیغمبر ما هفت
شمرده اند از آنجمله چهار مرصود است یکی از قدر رابع و باقی از قدر خامس و سلطان
در زیج جدید همه را از قدر خامس شمرده اند و موقع این کواکب کوهان ثور است و بعضی گو
گمان برده اند که دنبه حمل سهو کرده اند و آنرا ثریا بجهت آن گویند که بارانی که در
طلوع او واقع شود امارات ثروانی بود و سبب کثرت گیاه و آن تصغیر ثروی مشتق
از ثروت بمعنی کثرت مال و تصغیر انجمه تصغیر کوکب اوست و ثریا را عرب النجم و النجوم
الثریا خوانند دبران منزل چهارم بود و علامت آن ستاره ایست روشن از قدر
اول با چهار کوکب دیگر از آن تاریکتر همه از قدر ثالث بر این صورت ⁙ عین الثور و بعضی آنرا
تشبیه کرده بصورت هفت از ارقام هندیه و آن ستاره روشن که بر طرف یا بود بمنزله
چشم جنوبی ثور است و از اینجهت آنرا عین الثور خوانند و آنکه بر طرف دیگر است
بمنزله چشم شمالی ثور است و آنکه بر زاویه است بمنزله بینی او و تسمیه او بدبران
بجهت دبور و تبعیت اوست مر ثریا را و از اینجهت او را تابع النجم و تالی النجم و حادی
النجم نیز خوانند و آنرا مجدح نیز گویند و مجدح بضم میم و کسر او در لغت چوبی را که

شرطین
فی معرفة ... منازل القمر
بشرطین زن ... در آن ...

بطین
بطین را ... مرد آید پدیدار
... احوال نیکو

ثریا
... تعظیم

دبران
چو دبران بخش و ناداری ... روی
بود در عمر خود آن زن تبه کار
نحوست را بشخص آرد پدیدار

اندران وقت به کز نیت شیده | وقت تربیع داد که هست خطر | جامه بریدن و نکاح و سفر
وقت تثلیث نزد اهل سپاه | رو تو حاجات خویش از ایشان خواه | لیک باش از مقابلت نظر

که دو شعبه داشته باشد هقعه منزل پنجم بود و علامت او سه کوکب خرد است
یکدیگر متصل مانند سه نقطه که بر شین زنند بر این صورت ∴ و از ان را اثافی
خوانند و بطلمیوس هر سه را یک کوکب سحابی گرفته است و چون بمنزلهٔ سر صورت
جبار است آن را راس الجبار و راس الجوزا نیز خوانند و هقعه در لغت صورت دایرهٔ
صغیره سفید باشد بر پهلوی چپ اسب یا بر سر او و اصحاب خیل آن را علامت شامت
دانند هنعه منزل ششم بود صاحب وضع المنجمین گوید علامت اند و ستاره است
بر موخر صورت جوزا و دوری ایشان از یکدیگر بقدر یک ذراع و نیم بود و از هقعه
بجانب شمال مایل اند آنکه شمالی تر است از اوسط قدر ثالث است و آن دیگری از اوسط
قدر رابع و عرب گویند پنج ستاره است بر این صورت ⁙ و هنعه در لغت داغی را
گویند که بصورت چوگانی بر گردن چهارپایان نهاده باشند ذراع منزل هفتم
بود و علامت اند و ستاره اند که بمنزلهٔ سر هر یک از توامین باشند بر این صورت
: زهره و از اوسط قدر ثانی باشند و از ذراع مبسوط گویند چه مقدم است طلوع
او بر طلوع ذراع مقبوض که شعرای شامیست مرزم او و این هر دو را ذراع
بجهت آن گویند که بزعم عرب بر دو ساق دو دست اسد واقعند و منجمان یکی از
دو ستاره مبسوط که اول برآید راس التوام مقدم و مقدم الذراعین و آن دیگر را
راس التوام الموخر و موخر الذراعین خوانند نثره منزل هشتم بود و علامت آن
دو ستاره است از صورت سرطان از اوسط قدر رابع با کوکب سحابی که در ما بین
ایشان است و آن را معلف سرطان خوانند بر این صورت ∴ و بطلمیوس در مجسطی هم
معلف و آن را نثره گفته است اما زعم عرب آنکه نثره بر منخر اسد است یعنی سوراخ
بینی و نثره در لغت خلطی را گویند که در حین عطسه از بینی حیوانات بیرون آید
و خلط اینجا کوکب سحابی بود طرفه منزل نهم بود و صاحب وضع المنجمین گوید
علامت اند و ستاره است از قدر رابع که بعد میان ایشان بمقدار یک بازو
بود ..

هقعه
مل ز ذرعه او جنگ و نزاع است

هنعه
دیگر ز هنعه سلامت پیش آید

ذراع
چه مه اندر ذراع ایوان آید
رشک عاشقی فرزند آید

نثره
چه در نثره بود دختر زاید
بنا بی ز بونی افزاید

طرفه
کند آن شه شمر با شوهر خویش
چه مه در طرفه سازد منزل خویش

از سیاهی کار او بگذر مخوان وقت نیز بنده ترک زانکه نحس مؤثر است بزرا
نثره فتح ابواب نظر هر دو کوکبی با هم که بود خانه شان مقابل هم

بود یکی که شمالی بود بر سر اسد بود و دیگری از کواکب خارج سرطان بر اینصورت
است و بزعم عرب آنستکه بمنزله دو چشم اسد اند از اینجهت طرفه گویند جبهه
منزل دهم بود علامت آن چهار کوکبست بر خط معوج بر گردن و سینه اسد بر
اینصورت ∴ و از این چهار کوکب آنکه بجنوب است اعظم بود چون از قدر
اول است و قلب الاسد و ملکی این بود و آنکه در شمال الاسدست و آن ستاره که در
جنب کوکب اعظم است هر دو از قدر ثالث اند و اند یکی از قدر ثانی و بزعم عرب
آنستکه این چهار کوکب بر پیشانی اسد اند و لهذا جبهه گویند زبره
منزل یازدهم بود و علامت آن دو ستاره است یکی از قدر ثانی و دیگری از قدر
ثالث بر مؤخر صورت اسد و بعد بینهما یک ذراع بود تخمینا بر اینصورت
آنکه بر پشت است از ظهر الاسد گویند و نزد عرب این دو ستاره بمنزله زبره
اسد است یعنی میان دو کتف او صرفه منزل دوازدهم بود و علامت او
ستاره ایست روشن از اوسط قدر اول و او را منجمان ذنب الاسد خوانند چون
نزد ایشان بمنزله ذنب اسد بود و نزد عرب بمنزله وعای قضیب او و از اینجهت او را
قضیب الاسد خوانند و صرفه باین جهت گویند که در وقت طلوع او هوا از
حرارت منصرف شود ببرودت و در وقت سقوط او از برودت بحرارت عوا
منزل سیزدهم بود علامت آن پنج ستاره است یکی از قدر رابع و باقی از قدر ثالث
بر هیأت چپ علیه بر شکل لامی که بطرف یسار مکتوب باشد ابتدای او از بر صرفه بود
و بر بسط خود بسوی جنوب گراید و کوکب پنجم بطرف شمال میل کند تا فرجه مانند زاویه پیدا
شود و آن کوکب که بر زاویه بود از زاویة العوا گویند و صورتش اینست ∴ عوا
گویند که ان العوا کلاب تعوی خلف الاسد و بعضی گویند از جهت عطفی که بر او است
عوا گویند کما یقال عوت الشیء ای عطفت و عواء البرد نیز گویند بسبب آنکه چون
او طلوع کند هوا میل ببرد بی کند سماک منزل چهاردهم است و علامت او

جبهه ۱۰
تو در جبهه گزوی کرد این کار
که فرجامش پشیمانی دهد بار

زبره ۱۱
بود در زبره پیوسته خجسته
ولی در صرفه فقرش ساخت خسته

صرفه ۱۲

بود عوا بد و نحس است و ادبار
سماکش بد مبارک یار دلدار
ذنب الاسد

عوا ۱۳

اگر ... بود در هر دو نیکو
و گر ... زشت است ...

سماک ۱۴

از عقرب نظر صواب کند — نام این منزل فتح باب کند — وقت سرما و باد و نم باشد
دانه ابری زغم شود — ور کند با آفتاب نظر — یا ز مریخ بگردد بقسمر

یک ستاره است از اصغر قدر اول بر کف دست چپ عذرا از اسماک اعزل خوانند
وصفت او قبل از این مذکور شد اینجا حاجت تکرار نیست غفر منزل پانزدهم بود
و علامت او سه ستاره است بر خطی مقوس همه از اوسط قدر رابع بر دامن عذرا
از پس سماک اعزل بر این صورة و صاحب تحفة المنجمین گوید که او را غفر از آن
گویند که نزدیکست بزبانای عقرب پس گویا پوشانیده او را در کتاب عجایب المخلوقات گوید
است که او را بآن جهت غفر گویند که در وقت طلوع او طراوت و نظارت اشجار از
انظار پنهان و پوشیده گردد زبانا منزل شانزدهم بود و علامت او دو ستاره است
بود و کفه میزان هر دو از اکبر قدر ثالث یکی را که بطرف جنوب است کفة الجنوبیه
گویند و آن دیگر را کفة الشمالیه کفة الشمالیه و صورت ترازو است
و عرب گویند که این دو کوکب بزبانای عقرب واقعند یعنی بمنزلهٔ دو قرن او اکلیل
منزل هفدهم و علامت آن سه ستاره است از جنوب تا شمال کشیده بر خطی فی الجمله
معوج هر سه از قدر ثالث بر این صورة و چون بر پیشانی عقرب واقعست از آن جهت او را
اکلیل خوانند چه اکلیل در لغت عصابه را گویند مزین بجواهر که بر پیشانی بندند
قلب منزل هیجدهم بود و علامت آن ستاره ایست سرخ رنگ از قدر ثانی با دو ستاره
دیگر که از دو جانب یکر او بود هر دو از قدر ثالث بر خطی مقوس در تحت اکلیل بر
این صورة و او را قلب العقرب قلب بجهت آن گویند که بر محل قلب صورت عقرب است و آن دو ستاره طرفین
او را انیاط خوانند یعنی رگ دل شوله منزل نوزدهم بود علامت آن دو ستاره است
که ما بین ایشان یک شبر بود بر نیش عقرب هر دو از قدر ثالث بر این صورة .. و شوله
در لغت چیزی را گویند که مرتفع شده باشد بر دم ذوات الاذناب چون دم برداشته
و لهذا عقرب را شوله نیز گویند یعنی دم بر دارنده نعایم منزل بیستم بود و علامت
آن هشت ستاره متفرقست بر مجره و حوالی آن از صورت رامی بر این صورة ....
و عرب تشبیه کرده اند مجره را بنهر آب و این هشت کوکب را بهیئت شترمرغ که آب خوردن

آمده

غفر ۱۵ — در صورت برج
چه آید در غفر ماه عزت
مرادت شمارد عیش و عشرت

زبانا ۱۶
زبانا گر بود شد زیانکار
باکلیل است نفع و بخش وادبار

اکلیل ۱۷
بقلب ار باکره باشد بناچار
برآید پیوه با اصرار و انکار

قلب ۱۸
اگر قلبست باشد محنت و زجر
بود شوله ندامت فرقت و قهر

شوله ۱۹
نعایم کرمت نیکو کوارا

نعایم ۲۰

یا برنج سده نرفرد — یا ازین دو یکی بخور نکرد — وان که وقت شکستن سرما است
وین نظره دلیل برگرما است — در خاتمه کتاب — هرکه این را تمام برخواند

آمده باشند وانبهار را که دانه مجره اند از قدر ثالث که نعایم وارده خوانند
ما بمعنی که در عین آب خوردند وانبهار دیگر را نعایم صادره یعنی آب خورده اند [illegible]
و مراجعت نموده اند **بلده** منزل بیست و یکم بود و علامات آن فضائیست ما بین نعایم
و ذابح که در او هیچ ستاره نیست و بدین جهت تشبیه کرده اند ببلدة الثعلب یعنی
خوابگاه روباه چه در آنجا تنها [illegible] روباه از جیش [illegible] خالی میدارد **ذابح** منزل
بیست و دوم بود و علامات اند نشان است هر دو از اصغر قدر ثالث بر دو شاخ جدی
و بعد بینهما کرنی باشد و در میان آنها اند و کوکب مایل بفوق ستاره باشد از اصغر قدر خامس
و صورت ایشان برین نهج است ۰ ۰۰ و عرب کوکب وسط را شاة المذبوح خوانند و آن
دو کوکب که گویا در ذبح اویند سعد الذابح خوانند **بلع** منزل بیست سیم بود علامت
آن دو ستاره است بر دست چپ صورت ساکب الماء یکی که مایل بشمال بود از اکبر قدر
رابعست و اند یکری از اوسط قدر سادس و ستاره دیگر از اصغر قدر خامس در
میان ایشان باشد بر این صورت ۰۰۰ و عرب آن ستاره میانه را مبلوع گویند و آن
دو ستاره که بر دو طرف او در آمده اند گویا او را فرو خواهند برد سعد بلع و
بعضی گفته اند که وجه تسمیه این منزل ببلع آنستکه در وقت قضیه یا ارض ابلعی
ماءک قمر در این منزل بود **سعود** منزل بیست و چهارم بود و علامات او دو
ستاره است از جنوب تا شمال بمقدار یک ذراع از یکدیگر دور یکی که شمالی تر است از
اصغر قدر ثالث بر منکب چپ ساکب الماء است و اند یکری از اوسط قدر خامس است در
زیر بغل او بر این صورت ۰ ۰ و این دو ستاره را عرب سعد السعود گویند بجهت آنکه بزعم
ایشان سعادت آن اکثر است چه در حالت طلوع او بیرون ما بیکند و هوا معتدل کند
اخبیه که منزل بیست و پنجم بود و علامات آن چهار ستاره است بر کف دست راست
ساکب الماء و آن را تثلیثیه کرده اند بپای بط آنکه شمالی تر است از اکبر قدر رابع بود
و باقی از اصغر قدر ثالث بر این صورت ۰۰۰ سعد و عرب ما بین را سعد خوانند و دیگران

المنازل

مانند بلده شد لیکن ودا را
دیگر گرد سبب طلاق و زوج مرد

بلده ۲۱
که هرکه زن دیگر شوهر نکرد

ذابح ۲۲
بپرو زوج پیش از سال ازواج
که آمد از منازل نحس و واضح

بلع ۲۳
اگر تو در بلع منزل کزینی
ز بسیاری درهم فیض بینی
بقول آنکه دُر علم سفته
نباید انیقدر پاینده گفته

سعود ۲۴
سعود پیش انیقدر دقتی نماند
که فاسد کرده و فرقت گزینند

اخبیه ۲۵
چه باشد اخبیه تزویج نکوست
بعکس منعز عیش خویش دوست

چون ... مشکلش تا حل شود بردی
لیک باید کز اعتقادش ... چون بیاند کرد واز ره دین کس نداند شناخت درد و سری

که بر اطراف و پیش خبا یعنی خرگاه و مجموع را سعد الاخبیه و بدانکه جمله سعود نزد
عرب ده شست چهار از صورت فرس اعظم است اول سعد بهایم که بر سر اوست دوم
سعد همام که بر گردن اوست سیم سعد البارع که بر سینه اوست چهارم سعد مطر که
بر دست اوست و چهار دیگر غیر این چهار سعد از منازل قمر که مذکور شد و دو ستاره
دیگر یکی سعد ناشره است که بر دنبال جدی است و دیگری سعد الملک که بر دوش ساکب
الماء است و از این سعود بر احوال هوا و غیره حکمها کنند **مُقَدَّم** منزل
بیست و ششم بود علامت آن دو ستاره منکب الفرس و متن الفرس باشد که اصغر
از قدر ثانیند و صفت آن قبل از این در صورت فرس اعظم مذکور شد **مُؤَخَّر**
منزل بیست و هفتم بود و علامت آن دو ستاره جناح الفرس و سرة الفرس باشد
که هم از اصغر قدر ثانیند و صفت آن هم آنجا مذکور شد و عرب مقدم را فرغ الدلو
المقدم و موخر را فرغ الدلو المؤخر خوانند چه این چهار ستاره از آن مربع است که
ایشان را دلو خوانند بدین صورت ⁘ و فرغ در لغت آن موضع باشد از دلو که
آب از آن بیرون آید **رَشَا** منزل بیست و هشتم بود و علامت آن ستاره ایست
روشن و سرخ از قدر ثالث بر رای بطلیموس و از اصغر قدر ثانی بزعم ابن صوفی
و از جنب المسلسله خوانند چه از صورت مراة المسلسله و از بطن الحوت نیز
خوانند زیرا که بر شکم ماهی است که حاصل میشود از بعضی کواکب مراة المسلسله
و بعضی کواکب سمکتین را که بجوب مشهور است و چون ستارگان خورد با این کوکب
حلقه زده اند مانند رسنی بدین صورت ⁘ از این جهت عرب آن را رشا خوانند چون
رشا در لغت رسن دلو بود و طریق معرفت این منازل چنانست که ثریا که اشهر و
اظهر منازل است اول او را باید دید و بعد از آن بر جانب شرقی آن مدار ماه در آن
طلب باید کرد بمقدار یک نیزه و از جانب غربی بمقدار دو نیزه شرطین باشد و
و بطین میانه او و ثریا بود و چون این منازل اربعه معلوم کرد بعد از آن هر

منزلی

مقدم آنکه ... اگر چند فرقت ...
مُقَدَّم
۲۶
مُؤَخَّر
۲۷
تیر ساز د موخر که ... زنا کار است بر که ...
رَشَا
۲۸
عروست اول آخر بخرست
چه اندر رشا آرام و سیر است
از اینها جمله کرگردید واضح
هر آنچه یاد کردیم در لوایح
لوایح اسم کتاب
بست ۱۲

المنازل

منزلی از نظر فی شرقی و غربی مدار ماه بهمان بعد معین طلب دارند بدین صور
که مرقوم شده و چون منازل شناخته شود بروج را آسان توان شناخت و چون
بروج شناخته شود سایر صور را بتبعیت بروج ادراک توان کرد و قمر هر
منزلی را از این منازل بیست و هشتگانه در یکشبانه روز تقریبا قطع کند و قدر
تقریب بسرعت و بطؤ حرکت قمر است چنانچه عنقریب ظاهر شود و در تقویم بعد
از جداول ممازجات قمر جدولی بیارند و در آنجا بازاء هر روزی مصرح نام منزلی
نویسند که در نصف النهار آن روز قمر در آن منزل باشد اعم از آنکه پیش از نصف النهار
آن روز بآن منزل منتقل شده باشد یا شب قبل از آن یا بعد از نصف النهار روز سابق
و چون قمر سریع السیر بود گاه باشد که در یک نصف النهار در آخر منزلی باشد
و در نصف النهار روز دیگر بمنزل سیم رفته باشد و یکمنزل در میانه طی شود با
سبب اسم آنمنزل مطوی در جدول مکتوب نشود و در بعضی تقویمها آنمنزل را بلوفی
دیگر در میانه منزل اول و سیم نویسند و اگر بطی السیر بود گاه باشد که در یک نصف
النهار در اول منزلی باشد و در نصف النهار دیگر هنوز در آخر همان منزل بود
باین سبب اسم آن یکمنزل در آنجدول مکرر شود و در بعضی تقاویم تا قمر چون
خواهند که زیاده تدقیق کنند انتقال قمر از منزلی بمنزلی بازاء هر روزی که در آن
روز یا شب بعد از آن روز واقع باشد بیارند بر طریقه انتقالی از برجی ببرجی یعنی
اول اسم منزل منتقل الیه نویسند پس رقم ساعت پس رقم دقیقه پس رقم روز یا شب و
این هنگام منازل همه مسطور شود و هیچ مکرر نشود لیکن گاه باشد که چون سریع السیر
بود در محاذی یکروز دو منزل مکتوب گردد بآنجهت که در اوایل روز یکی از منازل
در آید و در اواخر شب بعد از آن روز از آنمنزل برآمده بمنزل دیگر آمده باشد
و گاه باشد که چون بطی السیر بود در محاذی یکروز هیچ نوشته نشود و همچنان خالی
ماند بسبب آنکه در اواخر شبی یکی از منازل در آید و در اوایل روز دوم بمنزل دیگر

برجوزا و خوشه هم سرطان — ماه را آفتاب شیر مدام — نه مقابل کواکب
مشتری را خوشه و جوزا — خانهای وبال ای دانا — سرطان و اسد وبال زحل

نقل کند و چون آفتاب منزلی را قطع کند مراد از منزل اینجا علامتست نه اقسام یعنی
چون آفتاب از علامت منزلی مفارقت کند هر اینه آن منزل که همان علامتست پیش
از طلوع آفتاب در مشرق ظاهر گردد وان ظهور را چون ظهور باقی ثوابت طلوع
گویند و طلوع هر منزلی که در موسم مطر بود عرب آنرا نوء گویند و طلوع آن باقی را
بارح و با طلوع هر منزلی سقوط پانزدهم آن منزل باشد که او را یعنی منزل پانزدهم هر منزل را
اهل نجوم رقیب آن منزل گویند همچنانکه برج هفتم هر برج را نظیر آن برج لیکن مخفی
نماند که تحقیقا پانزدهم هر منزل لازم نمی آید که ساقط گردد زیرا که این علامات
بر نفس منطقه نیستند و ایضا مسافت میانه علامت هر دو منزل متراقب متساوی
نیست بلکه گاه باشد که شانزدهم و گاه بود که هفدهم ساقط شود و ایضا مخفی نماند
که اینجا طلوع اگرچه بمعنی آن ظهور است که قبل از این مذکور شد اما سقوط بمعنی
انخفا نباشد بلکه سقوط هر منزلی عبارتست از غروب که او را باشد در حالت
رؤیت بشرط آنکه در غروب روز سابق از غلبه نور آفتاب مرئی نبوده باشد
و در تقویم تمام طلوع منازل را در صفحه یمنی در میان اتصالات کلیه ثبت کنند
چنانکه در محاذی روزی که یکی از منازل را در صباح آن روز ظهور دست
دهد علامت طلوع که حرف عین است ثبت کنند پس اسم آن منزل پس علامت لیل متصل
یکی از ایام اسابیع و بعضی علامت صباح که صاد است بجای علامت لیل متصل یکی از
ایام اسابیع نویسند و از طلوع هر منزل تا منزلی سیزده روز بود لیکن چون بنا
رسد طلوع غفر بعد از چهارده روز باشد و طلوع دیگر منازل همه سیزده باشد
و در سال کبیسه بعد از طلوع رشا هم طلوع شرطین چهارده روز بود اما
ساعات بیت چنانست که حکمای هند دوری نهاده اند که بر هفت نجم میگردد
و هر نجمی را بکوکبی داده اند و از اینست آن کوکب نامیده اند و مدت هر نجمی دوازده
ساعت زمانیست پس مدت دوری هشتاد و چهار ساعت زمانی باشد و ابتدای دور

ذکر معرفت ساعات بیت

زهره را نیز عقرب است و حمل ثور و میزان وبال بهرام است دلو و انرا که در شمار قمر است

هم بجدی و قوس و حوت نگر از برای عطارد ای سرور تمت المنظومة الشریفة

نسبت ساعات

از زمان اجتماع حقیقی گیرند تا بدوازده ساعت زمانی منسوب بافتاب دارند
بعد از آن دوازده ساعت دیگر بزهره و همچنین بترتیب افلاک دوازده ساعت
دیگر منسوب بعطارد باشد و دوازده ساعت بعد از آن منسوب بقمر و چون نوبت
قمر آخر شود ابتدا از زحل گیرند تا باز که نوبت بشمس رسد بعد از آن بطریق مذکور میگردد
تا اجتماع دیگر و چون اجتماع شود نوبت هر کوکب که باشد باطل گردد و نوبت شمس
ابتدا شود و هرگاه نوبت بافتاب رسد از احکام هند نسبت مطلق گویند و نسبت بعضی
سبر است کما فی القاموس و القواب ساعات محترقه خوانند و در اختیارات مذموم
چنانکه فخر الدین رازی در اختیارات علائیه از والیس حکیم نقل کرده که ضرر تباهی
حال قمر که عمده محذورات است در اختیارات کمتر است از ساعات نسبت و ثلث اول را
از این دوازده ساعت دلیل نقصان حیات دانند و ثلث دویم را دلیل نقصان مال
و ثلث سیم را دلیل بد حالی و این ثلث آخر قلیل الضرر باشد زیرا که مجاور است بنسبت زهره
و در ثلث آخر نسبت مریخ که چهار ساعت زمانی باشد قبل از ابتدای نسبت افتاب
از جمیع مهمات حذر باید زیرا که هم منسوبست بکوکب نحس و هم مجاور نسبت افتاب و در تقویم
بعد از جدول منازل جدولی دیگر بیاورند و بازاء هر روز که در آن روز یا شب بعد از آن
ابتدای نسبت افتاب باشد از اول ان جدول ثبت کنند بعده رقم یکی دویم ساعت گذشته
از روز یا شب تا وقت ابتدای نسبت دویم رقم دقیقه سیم رقم روز یا شب و گاه باشد
که رقم دقیقه ننویسند و این ساعات و دقایق که مذکور شد در اکثر تقاویم ساعات
و دقایق زمانی بود زیرا که استخراج ان اسهل و گاه باشد که چون خواهند زیاده
تدقیق نمایند انرا یعنی ابتدای نسبت را بساعات مستوی بیاورند و در بعضی تقاویم
یافته دو جدول بیاورند یکی ابتدای نسبت بساعات زمانی ثبت کنند و در دیگری
ساعات مستوی و در بعضی دیگر گاه باشد که هفت جدول بعد از جدول منازل
بیاورند و در هر یک ابتدای نسبت یکی از کواکب سبعه ثبت کنند باب سیزدهم

باب سیزدهم



در معرفت اوقات صلوة و معرفت قبله از علم نجوم و آنچه دانستن آن واجبست
معرفت اوقات صلوات و معرفت قبله است لیکن مخفی نماند که مصنف اوقات صلوات
اعتقاداً او تقیةً بمذهب طائفهٔ سنّیه بیان نموده و ما از ابدولت عنایت ظلّ الهی
اعنی نواب همایون شاهی موافق مذهب جلیل القدر امامیه در اثنای شرح ایراد نمائیم
تا خوانندگان را باطل جدا کشته طالبان تحقیق را مفید باشد ان شاء الله العزیز پس باید
دانست هر عاقل بالغ را که اوّل وقت نماز بامداد آنگاه هست که صبح صادق ابتدای
طلوع کند قید صادق بجهت اخراج صبح کاذبست که آنرا صبح اوّل و فجر مستطیل و ذنب
سرحان نیز گویند و آن اوّل بیاضی بود که از جانب مشرق بعد از ظلمت شب پیدا شود
منفصل از افق و در آن وقت فرض نماز بامداد گذاردن باتفاق جمیع فرق جایز نباشد
کقول النبی صلّی الله علیه و آله لا یغرّنکم اذان بلالٍ و لا الفجر المستطیل و
بعد از آن چون نور عریض و منبسط ظاهر گردد بنوعی که افق روشن گردد و بیاض
اوّل مضمحل گردد هر آینه ابتدای طلوع صبح صادق شود و اوّل وقت نماز بامداد بود
و آخر وقت نماز بامداد وقتی بود که آفتاب طلوع میکند و فضیلت وقت نزد فرقهٔ
ناجیهٔ امامیه از اوّل طلوع است تا ظهور سرخی از جانب مشرق امّا افضل
ادای صلوة یومیه اوّل وقتست کقوله اوّل الوقت رضوان الله و آخر الوقت
غفران الله و اوّل وقت نماز پیشین باتفاق جمیع فرق آنگاه هست که ابتدای زیاده
شدن ظلّ مقیاس باشد بر فیء زوال اگر فیء زوال در آن روز موجود باشد
یا ابتدای حدوث ظلّ اگر در آن روز فیء زوال موجود نباشد و این در روز
صورت بندد که آفتاب بسمت الرأس آن موضع تواند رسید و اوّل وقت نماز دیگر
آن وقتست که ظلّ مقیاس دو برابر مقیاس شود سوای فیء زوال یعنی وقتی که ظلّ مقیاس
مساوی مجموع ضعف مقیاس و فیء زوال شود و اگر فیء زوال موجود باشد یا
که مساوی ضعف مقیاس شود پس اگر موجود نباشد و این بروایتی بمذهب ابو حنیفه

بامداد
وقت نماز

صبح کاذب بجهت
آن گویند که چون پیوسته
با فق نیست بعید ه ان کرده
که از نور آفتاب نیست چه اگر
صادق بودی بایستی که پیوسته
با فق که اقربست باقتاب بودی
اما ذنب سرحان بجهت آن
وقت و استطالت
او هست لهذا فجر
مستطیل گویند
منه رحمه
الله

پیشین
وقت نماز

صلوة اوقات

وقت نماز عصر

و بر مذهب شافعی علیهما و صحیحین بر مذهب ابو یوسف و محمد که از ائمه ابو حنیفه اند
و بر روایتی مذهب ابو حنیفه اول وقت نماز دیگر آنگاه باشد که ظل مقیاس برابر مقیاس شود
سوای فیء زوال و اما بمذهب قویم امامیه که هر اینه صراط مستقیم است از ابتدای زوال
مخصوص نماز پیشین است تا آنمقدار که فرض آنگذارده شود بعد از آن اول عصر در آید
و در اینحال هر دو وقت مشترک بود تا آنزمان که بغروب مقدار ادای صلوة فریضه عصر
باقی ماند و بعد از آن تا غروب مخصوص نماز عصر باشد کما قال الامام الصادق جعفر بن محمد
الصادق ع اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر فاذا مضی قدر اربع رکعات دخل وقت
الظهر والعصر حتی یبقی من غروب الشمس قدر اربع رکعات فخرج وقت الظهر و یبقی
العصر حتی تغرب الشمس و آخر وقت نماز عصر باتفاق جمیع فرق وقتیست که آفتاب غروب
میکند اما فضیلت وقت پیشین در این مذهب جلیل القدر تا آنزمانیست که ظل مقیاس
مساوی مقیاس شود سوای فیء زوال و فضیلت عصر تا آنمقدار که دو برابر مقیاس

وقت نماز شام

شود سوای فیء زوال و وقت نماز شام بعد از استیفای غروب تمام جرم آفتابست و اول

وقت نماز خفتن

وقت نماز خفتن بعد از غروب شفق است و این هر دو بمذهب طایفه سنیه است اما بمذهب
جمهور فرقه ناجیه امامیه اول وقت نماز شام از زمان ذهاب حمرت مشرقیه است تا
آنمقدار که فرض مغرب ادا شود و بعد از آن وقت خفتن در آید و هر دو وقت مشترک
گردد تا آنزمان که بنصف شب مقدار ادای فریضه خفتن باقی ماند پس از آن وقت
تا نصف شب مخصوص خفتن باشد اما فضیلت وقت شام تا رفتن روشنیست از جانب
مغرب و فضیلت وقت نماز خفتن تا انقضای یکدانک و نیم است از شب و بعضی دو
دانک نیز گفته اند اما ارتفاع سمت قبله عبارتست از رسیدن آفتاب بارتفاعی که
در آن ارتفاع ظل مقیاس مسامت مکه معظمه باشد چون دائره فرض کنند که بسمت راس
بلد مفروض گذرد و تقاطع این دائره با افق آن بلد آن تقاطع که در جهت مکه بود نقطه
سمت قبله بود نسبت با آن بلد و فصل مشترک میان سطح افق حقیقی و سطح این دائره را

خط سمت قبله گویند پس چون آفتاب باین دایره رسد قوسی از دایره که واقع باشد
میان مرکز آفتاب و افق بشرطی که از ربع زیاده نباشد ارتفاع سمت قبله بود پس
دران وقت سهم مقیاس و مرکز آفتاب هر دو داخل در سطح این دایره باشند لا محاله نصف
ظل مقیاس نیز داخل در آن سطح بود کما تبین فی حاشیة شرح الاصول پس خط سمت قبله
وظل مقیاس هر یک بر دیگری منطبق باشند وهو المطلوب و در تقویم تام بعد از
جدول ساعات ثبت جدولی بیاورند و در آنجا بازاء هر روزی ساعات صبح
مقدم بر آن روز و ساعات شفق بعد از آن روز که تقریبا متساوی القدر اند
ثبت کنند بدو رقم یکی ساعت و دوم دقیقه و مراد بساعات صبح زمان ما بین ابتدا
صبح صادق و طلوع مرکز آفتاب و مراد بساعات شفق زمان ما بین غروب
مرکز آفتاب و غروب شفق که آنجا عبارت از بیاض معترض در افق غربی
و بعد از آن جدولی دیگر بیاورند و در آنجا بازاء هر روزی ارتفاع وقت
اول نماز دیگر بمذهب حنفی و آنکه مخالف محمد و ابو یوسف است بیاورند بدو
رقم یکی درجه و دیگری دقیقه و ما ازرا باخر وقت فضیلت عصر تعبیر کنیم و
بعد از آن جدولی بیارند و در آنجا ساعات عصر حنفی یعنی زمان ما بین اول
وقت نماز دیگر حنفی که مخالف قول محمد و ابو یوسف است و غروب مرکز آفتاب ثبت
کنند بدو رقم یکی ساعت و دوم دقیقه و گاه باشد که دو جدول دیگر بیاورند و در
یکی ارتفاع عصر شافعی ثبت کنند آن نیز بدو رقم بطریق اول ارتفاع و ساعات عصر
حنفی و ما ازرا باخر وقت فضیلت پیشین تعبیر کنیم و بعد از آن جدولی دیگر بیاورند
و در آنجا بازاء هر روزی ارتفاع سمت قبله در آن روز ثبت کنند بدو رقم یکی درجه دوم
دقیقه و شناختن وقت رسیدن آفتاب بارتفاع سمت قبله موقوف بر اسطرلاب باشد
چنانکه در هر روزی که اراده این مقصد کند اول شظیه ارتفاع برا ارتفاع نهند
کند در عضاده و جهت موافق ارتفاع سمت قبله بود در آن روز پس علاقه دست گیرند



اسطرلاب

اسطرلاب را مستوی کنند و نگاه میکرده باشند هرگاه شعاع آفتاب از ثقبهٔ علیا بر
ثقبهٔ سفلی افتد بر ارتفاع مطلوب بود در آن وقت ظل مقیاس مسامت مکه باشد
وهو المطلوب و مخفی نماند که در بعضی بلاد که سمت قبله داخل در ما بین المشرقین
یا ما بین المغربین بود آفتاب در بعضی ایام فوق الافق بدایرهٔ ارتفاع نتواند رسید
و باین سبب در جدول بازاء آن روزها هیچ ننویسند و همچنان خالی گذارند پس
در آن روزها بحسب این جدول در آن بلاد سمت قبله معلوم نتوان کرد و چون معرفت
وقت صلوة ظهر و عصر موقوف بر معرفت فیء زوالست و آن در باب ششم معلوم
شده است مصنف تنبیه بان نموده میفرماید که و اما فیء زوال و معرفت آن پیشتر
معلوم شد پس اینجا حاجت تکرار نیست باب چهاردهم در معرفت تاریخ ختائیان
حکمای ختا شبانه روز را بدوازده چاغ قسمت کرده اند یعنی همچنانکه منجمان وقت
ما شبانه روز را به بیست و چهار قسم متساوی کرده اند و هر قسمی را ساعتی نامیده اند
همچنین حکمای خطا و ترکستان شبانروز را بدوازده قسم متساوی کرده اند و
هر قسمی را چاغ نام نهاده اند و چاغ بلغت ایشان بمعنی وقت است و اسامی
چاغها بخطائی و ترکی باین ترتیب است زه ۱ ۲ جو ۳ یم ۴ ماو ۵ جن ۶ ضر
وو ۷ وی ۹ شن ۱۰ بود ۱۱ شبو ۱۲ جاهی و این نامها بفارسی موش
گاو و پلنگ و خرگوش و نهنگ و مار و اسب و گوسفند و بوزینه و مرغ و سگ
و خوک است باین ترتیب و در این زمان قسم اول را که بزبان ترکی کسکو است سیچقان
گویند و قسم دهم را که داقوق است تخاقوی و همچنانکه منجمان ما هر ساعتی را
بشصت دقیقه کرده اند حکمای ختا هر چاغی را بهشت قسمت کنند پس شبانه روز را
نود و شش که باشد و نیز هر شبانه روز را بده هزار فنک قسمت کنند پس نصیب هر چاغی
از فنکات هشتصد و سی و سه فنک و ثلثی باشد و نصیب هر کهی صد و چهار فنک
و سدس و اینا نصیب هر چاغی دو ساعت مستوی باشد و نصیب هر کهی پانزده دقیقه

که ربع یکساعت متوجب وفصیبه فرنکی هشت ثانیه وسی وهشت ثالثه و
بیست وچهار رابعه کما لا یخفی علی من له ید فی الحساب وابتدای شبانه روز چنانکه
سبق ذکر کردیم از نیم شب کیرند ودر انوقت از چاغ ژه واز کیکو یکنیمه کذشته
باشد وبعد از ان پیوسته یک چاغ میکذرد تا چون نصف روز شود نیم از چاغ رف
وبوند کذشته باشد ونیم مانده واول روز در وقت تساوی شب وروز در نیمه
چاغ ماو وطوشقان باشد واول شب در نیمه چاغ بود وداقوق لیکن بحسب طول
قصر شب وروز پیش وپس افتد بخلاف نیمه روز ونیمه شب که هرکز متغیر نشود وسبب
اینکه مبدء شبانه روز از منتصف چاغ اول که کیکو است کرفته اند یعنی از کیکو نیم ان
چاغ معلوم نیست ومقتضی مناسبت انستکه از کیکو اول از چاغ اول کیرند ومصنف
در شرح زیج سلطانی از صاحب کشف الحقایق نقل نموده که در این اختیار شاید
نظر بران بوده باشد که چون شب را منتصف ساخته اند بجهة مبدء شبانه روز
خواسته اند که چاغ اول نیز منتصف بود بجهة همان غرض تا تناسب حاصل شود وسال
این تاریخ شمسی حقیقی باشد که انرا بلغة ایشان ییل خوانند وان بحسب ارصاد ایشان
سیصد وشصت وپنج روز ودو چاغ وهفت کیکو وچهل فن وسدس فن است
واین زیاده است بر سال شمسی حقیقی بحسب زیج جدید الغ بیک بیک دقیقه وسی و
دو ثانیه ومبدء سال انکاه کیرند که افتاب در اواسط دلو بود وختائیان مبدء
سال را منتصف حقیقی دلو میکرفته اند لیکن بسبب انکه اوج افتاب بحسب ارصاد ایشان
ثابت است وبحسب رصاد مشهوره متحرک بمرور دهور واعوام مبدء سال از
انجا انتقال کرده است ودر این زمان در هفدهم دلو می افتد ولهذا اواسط
کفته است واختیار منتصف دلو در این امر بسبب انستکه بزعم ایشان وقت وصول افتاب
بمنتصف دلو اول فصل بهارات چه در ان وقت هوا میل باعتدال کند ونبات شروع
در نمو نماید پس اوایل فصلها سال را اوایل فصلها ایشانست وبعکس بجای انکه

بجهان

منجمان ما و مغربی چون زمین سال را بدوازده قسم کرفته اند هر چند قسما و بیست
وهر قسمی را ماهی کفته اند منجمان ختا و ایغور سال را به بیست و چهار قسم متساوی
کنند و هر قسمی را ملجه کویند وطریق این تقسیم چنانست که دایره میلی فرض کرده اند
بواسطه دلو که مبدء است کذشته است لا محاله این دایره مقاطع دایره معدل
النهار آنست بر دو نقطه متقابل ان نقطه که بوسط دلو اقرب است کرا مبدء تقسیم
ساخته اند و از انجا معدل النهار را به بیست و چهار قسم متساوی کرده اند و بازده
دایره میل دیکر بمواضع اقسامات کذرانیده تا هر یک از منطقة البروج را قطع کرد
و مبادی اقسام سال زمان وصول مرکز افتاب بود باین تقاطعات و قوسهای
منطقة البروج اکرچه در این تقسیم مختلف بود اما ازمنه قطع افتاب انها را متساوی
باشد و بمقتضای این تقسیم هر قسمی را پانزده روز و ده و پانج و چهار که صد یک فلک
نصف فلکی باشد و اسامی این اقسام بلغت ایشان بر ترتیب اینست آلیچون دو
کیچه شوند بونده شنک بینک وکوود لیچه ع سیدمن ط میغن شاجن
شیاوشو دایشو لیمو چوشو بلو سوفن تخلو سیو کو
مط لیتون سیاوسه دایسه دو بچن سوجن وانجن و سال را اکرچه
شمسی حقیقی کرفته اند اما ماهها را قمری حقیقی کیرند و ان از اجتماع حقیقی است
تا اجتماع حقیقی دیکر پس اکر اجتماع حقیقی پیش از غروب افتاب واقع شود ان شب را
ترکان اول ماه دانند و اکر بعد واقع شود شب بعد از انرا اما در این زمان منجمان
در اکثر تقاویم اکر اجتماع پیش از نصف روز واقع شود ان روز را اول ماه
نو کیند و اکر پس از نصف نهار واقع شود روز بعد از انرا و اسامی این ماهها
بلغت ترکی وختائی بر ترتیب اینست آرام ای ایکند ای اوجونج ای ترتونج
بیشنج ای التنج ای سکزنج ای طوقوزنج ای اونونج ای ان برنج ای جشقاباط
و اتاء این ماهها بعینه مثل ماههای عربی بعینه نه باشد ماسوی الا انکه ترکان ما

از سه ماه متوالی یکی بکیرند و زیاده از دو ماه متوالی بیست و نه نکیرند و چون
خلاف تقاویم نیست چه هر یک وضع معین است و اول ارام ای که مبدء سال قمریست
و از ارکان کوینده کاکیش خوانند مشروط است بانکه در ما بین مدخل ایاخون که قسم آخر است
از سال سابق و مدخل دوشی که قسم دویم است از سال لاحق یعنی در حوالی مبدء
لیچون بود مقدم بران یا مؤخر از ان اکرچه ما بین اول ارام ای و مدخل ایاخون
ما قسم سال زیاده بود مبدء ارام ای مقدم باشد بر مبدء لیچون و اکر کمتر باشد
مؤخر و چون چنین باشد و ایام هر ماهی از این ماههای قمری مبدء قسم زوج
از اقسام سال شمسی واقع شود که عدد ان قسم ضعف عدد ان ماه باشد مثلا در ماه
اول مبدء قسم دویم مبدء قسم چهارم و در ماه سیم مبدء قسم ششم و علی هذا
القیاس تا ماه دوازدهم که در او مبدء قسم بیست و چهارم واقع شود و اکر در
ماهی از این ماهها چنان اتفاق افتد که مبدء هیچکدام از اقسام زوج واقع نشود
ان ماه را از ماههای دوازده کانه ندانند بلکه ان ماه باصطلاح ایشان کبیسه باشد
و ان را بیکی شون ای و نجاتی شون ده کویند و سبب این کبیسه انست که چون مدت
دور افتاب که عبارتست از سال شمسی حقیقی زیاده از سال قمریست بده روز و
کسری هر اینه در هر دو سال یا سه سال یکماه زیاده اید پس ان را شون ای کفته
کبس کنند تا ان تفاوت مرتفع شود و همیشه اول ارام ای در حوالی مبدء لیچون
باشد و شرط ایشان منتفی نشود و چون شون ای تمام شود بعد از ان ماهی در اید
که بواسطه بعد از ماه سابق شون ای باشد بهمان ترتیب که مذکور شد و لا محاله
در ان ماه که بعد از ان باشد باز چنان شود که مبدء قسم زوج از اقسام سال شمسی
واقع شود که عدد ان قسم ضعف عدد ان ماه باشد و همچنین میکردد تا باز که بعد از
دو سال یا سه سال احتیاج بکبس شود شون ای بهمان ماهها در اید بعد هذا
بر اذهان اذکیا مخفی نماند که چون زمان امتدادیست و همی پیر انقسام ان ممکن

واقع شود در ماه دویم

باشد

باشد باجزاء وچون جزوی از اجزاء زمان را مبدء سازند واز انجا ابعاض متساویه از اجزاء آن زمان فرض کنند چنانکه هر بعضی از ان مفروض بعدد معین شود باعتبار اجزاء متساویه ان بعضی اهل نجوم هر بعضی از انرا دور گویند بتوهم آنکه انتقال از هر بعضی ببعضی شبیه است بعود با بعضی اول وادوار که اهل نجوم اعتبار نموده اند بسیار است از جمله ادوار معتبره چند دور است که مخصوص حکمای ختا و ترکستان است وازانجمله ایشانرا یکدور است که بدوازده میگردد واسامی

هر یک اسامی اقسام شبانه روز باشد یعنی اسامی چاغها که بختائی و ترکی مینویسند یافته وازا منجمان ما دور اثنا عشری گویند وهمچنان که چاغها را بدان میشمارند وسالها وروزها را هم بدان میشمارند پس هر سالی با دور متمی بیکی از ان اسامی باشد هم بلغت ایشان باشد که ختائیان اند وهم بلغت ترکی وختائیان را دور دیگر است که بده میگردد وهمین سالها وروزها بدان شمارند واسامی این ده بلغت ختائی اینست آکا بی ه بین و ثین ه دوه کبی ق کن ع شین ط ژم ی کوی وختائیان این دور را با دور اثنی عشری ترکیب میدهند تا دوری حاصل اید که بر شصت میگردد وازا دور ستینی میگویند وسالها وروزها بدان میشمارند وگویند این دوره در شمردن روزها ایشانرا بجای هفته ما است ومصنف در شرح زیج اورده که مناسب انستکه ختائیان دور عشری را با اثنی عشری را بجای هفته گیرند ودور ستینی بجای ماه وترکیب این دو دور در تحصیل دور ستینی برین جهت است تامل آکا ژه ب

یجوه ج بین یم د ثین ماوه ه دوه جین و کبی خز ز کن ووح ح شین ذی ط ژم ین ی کوی یوه یا کاشبو یب بخائی یج بین ژه ید ثین جوه یه دوه یم یو کبی یاد یز کن حن یح شین خو یط ژم ووه ک کوی یی کا کاشن کب بی یود کج بین شیو کد ثین خائی کو

کوه کز کن یم کح شین باد کط ژم حن ل کوی خو لا کاوو لب بی وی لج بین ش لد ثین بود له دوشیو لو کبی خائی لز کن ژه لح شین جیو لط ژم یم م کوی خاد

توکی جیو

ما کاجن مب نی خس مح بین دو مد بتن وی مه ود شن مو کیتی یو ذ مغ کن شو
مح شبن خای مط ژم ژه تن کوی جو نا کام تب بی ما و مح بین جن ند یتن خو ته جو
نو کنی دی ی نز کن شن مح شنبن بو نط ژم شیو تن کو خای و چون ختاییان سالها را
بدین ترتیب شمارند دورها را مقید کنند چنانکه نام دور اول را دور شانکون
گویند و دور دویم را جانکون و دور سیم را خاون و این دورها هرچند متساوی
اما مصطلح شده است که دور اول را دور اعظم و دور ثانی را دور اوسط و ثالث را
دور اصغر گویند و در ایام سنین این دورها اعتبار نکنند پس سالها را مقید
کنند باین روزها مثلا گویند که این سال پنجم است از دور شانکون یا سال
دوازدهم است از دور جانکون و علی هذا و ابتدای دور شانکون در سال
هشتصد و سیزده یزدجردی بوده و مراد از این قید آنست که اگر کسی خواهد
که در سالی بعد از این تاریخ بداند که آن سال داخل در کدام دور است و سال
چندم است از آن دور هشتصد و سیزده را از تاریخ یزدجردی آن سال بیرون
برود و آنچه بماند بر شصت قسمت کند باقی از قسمت سالها باشد گذشته از
سالهای یکی از این سه دور پس خارج قسمت را سه طرح کند اگر هیچ نماند
سالها از دور شانکون باشد و اگر یکی ماند از دور جانکون و اگر دو ماند
از دور خاون مثالش خواستیم که در سال نهصد و شصت و شش یزدجردی که زمان
تحریر این شرح است معلوم کنیم که کدام دور است و چندم سال است از آن دور تفاوت
میان این دو تاریخ بگرفتیم بود صد و پنجاه و سه بر شصت قسمت کردیم باقی ماند
سی و سه سال و خارج قسمت بود دو پس معلوم شد که سی و سه سال تمام
گذشته از دور خاون و سال مذکور سی و چهارم است و اختیار تاریخ یزدجردی
در این قید از سایر تواریخ بنا بر عدم کسر اول است و ایشان را یعنی ختاییان را
دوره ی دیگر است که بر دوازده میگردد همین روزها بدان میشمارند و آنرا

دور اختیاری و دور رابع گویند و در اختیارات بران اعتماد تمام کنند و
اسامی این دوازده بلغت ختائی اینست آکن جوه من ین ه بن و جرق
یوح ری ط حین ع تیو نا خای ند به وبعضی روزها از این دور بغایت
کبر نند و ان دو روز بود که از انجمله ختائی مون گویند یکی اغبر که بفارسی خاک
رنگ گویند و ان روز بودی باشد و بعضی بغایت سعد کیرند و ان نیز دو روز
بود که از انجمله ختائی په گویند یعنی سفید و ان روز جن و خالی باشد و بعضی
محمود کیرند یعنی مایل بسعد و انچهار روز بود که از انجمله ختائی چونك گویند
یعنی زرد و ان روز جوه ترو جهر و دی باشد و بعضی مذموم کیرند یعنی قریب
بنحس و ان نیز چهار بود که از انجمله ختائی حی گویند یعنی سیاه و ان روز کن و ین
و شیو باشد و علامت اینها اینست سه علامت سعد ن علامت محمود علامت
محمود م علامت مذموم وبعضی منجمان این الفاظ را مصرح در اوراق تقاویم
در ازای هر روز نویسند وبعضی دیگر بجهت اختصار نقطهای الوان موافق
لون هر روز نهند و چون نوبت این دور بمبدء اقسام طاق رسد از اقسام
بیست و چهارگانه سال اعنی قسم لیچن که اولست و کنجه که سیم است و شنك
مینك که پنجم است، روز مبدء ان قسم و روز مقدم بران در این دور یکی
شمرند بعضی انچه در روز مقدم است نوبت باو رسیده باشد و در روز
مبدء انقسم مکرر شود و باقی بر ترتیب باشد پس یکدوره دوازده باشد
و یکدوره سیزده روز و معلوم نشده است بتعیین که در این تکرار
مراد ختائیان چیست وبعضی گفته اند که سبب انستکه تا فرق میان این دور
و دور اثنی عشری و تغیر این دور اولی دانسته اند چه تغیر دور اثنی عشری
مستلزم تغیر دور ستینی بود و دور عشریت و سبب انکه تکرار مخصوص
باوایل اقسام طاق نموده اند انستکه مبدء سال لیچن است و ان از اقسام

طاق است و عزق مذکور خواسته اند که در اول سال شود و در باقی اقسام فرد
هم بطبعت لیکن مکرر ساختند و بر اذهان اذکیا مخفی نماند که اهل ختا که سالها
با دوار و ثلاثه مقید میسازند چون خواهند که بقید زیاده کنند سالها را مقید
سازند با بتدای آفرینش عالم و بزعم ایشان مدت بقای عالم سیصد هزار و نت
و حکیم فاضل محی الدین مغربی در زیج ادوار الانوار آورده که سیصد و شصت هزار
و نت و بعضی از براهمه زیاده بر این مقدار گفته اند و اینها از خرافات و امور
مستبعده و بر این دلیلی نیست و هر و ن باصطلاح ایشان ده هزار سالست و
در سال هشتصد و چهل و پنجم یزدجردی گذشته از آفرینش عالم بزعم این طایفه
هشت هزار و شصت و سه و ن و هفتصد و پنجاه و چهار سال بود و این سال که
هفتصد و شصت و شش یزدجردیست از ابتدای آفرینش عالم هشت هزار و هشتصد و
چهار و ن و هفتاد و یک سال تمام گذشته باشد اما ترکان در شمردن سالها
بر دوره اثنی عشری اقتصار نمایند و اصحاب زیجات گفته اند که مارا قید تاریخ ایشان
معلوم نیست که ایشان چه حادثه را مبدء تاریخ ساخته اند و سالهای بعد از
آن بآن نسبت میکنند و در میان عجم نیز آید و مستعمل خصوصا در میان اهل استیفا
بر بنای محاسبات ممالک و دفاتر خود بر آن نهاده اند و اصلا تاریخ دیگر نزد
ایشان منظور نیست و چون مصنف اجزای ادوار اربعه و همچنین اسامی اقسام
سنه و شهور دوازده گانه قمری که ما در شرح از کتب عمل نقل کردیم در متن
نیاورده الحال اشاره باین معنی نموده میفرماید که هر قسمی از اقسام سال تنسی
بلغت ایشان نامیست و همچنین هر ماهی از ماههای قمری و هر روزی و سالی از
روزها و سالها دوره ستینی و دوره اثنی عشری و ایضا هر روزی از دوره ابعه
نام است بلغت ایشان و آن در زیجات مسطور است و در تقویم تام تاریخ خطائی
در آخر جدول اول صفحه یمنی در شش جدول بیاورند و در جدول اول ارقام دو

یعنی معلوم نیست

مبتنی

ستینی ودر دویم ارقام ایام دور اثنی عشری ودر سیم ارقام ایام دور رابع
ودر چهارم علامت اختیارات بحروف یا نقاط ملونه یا با لفاظ مصرح ودر
پنجم ارقام ایام اقسام سنه ودر ششم ارقام ایام ماه قمری بیاورند واسماء
اقسام سال وهمچنین اسامی شهور قمری درحاشیه درمحاذی روز مبدء ثبت
کنند پوشیده نماند که ایام دور اثنی عشری ودور عشری از دور ستینی بعنایت
معلوم میتوان کرد چه اگر از ایام گذشته دور ستینی دوازده دوازده طرح
کنند آنچه باقی بماند ایام گذشته باشد از دور اثنی عشری واگر ده ده طرح کنند
ایام گذشته باشد از دور اثنی عشری لهذا در بعضی تقاویم دور اثنی عشری و
دور عشری متروک باشد لیکن چون اهتمام ایشان در دور اثنی عشری بیشتر است
از دور عشری وایضا طرح ده ده آسانتر است از طرح دوازده دوازده
در اکثری تقاویم موافق آنچه مصنف فرموده دور اثنی عشری را ایراد نمایند
ودور عشری را ترک نمایند وبعضی منجمان اسماء ایام دور ستینی ودور اثنی
عشری همرا ودور رابع همرا مصرح درجدول بعد از جدول ارقام هر یک نویسند
وگاه باشد که در بعضی تقاویم تامه مداخل شهور قمری حقیقی ومداخل اقسام
سنه را درمیان یکدیگر بترتیب مداخل در شش جدول بیاورند ودر ورق
قلم بر اوراق دوازده گانه ودر جدول اول ایام اعداد اقسام واعداد
شهور هر یک بلونی ثبت کنند بارقام هندسی یا جملی ودر جدول دویم اسماء
اقسام سالی واسماء شهور ودر جدول سیم عدد هر یک از شهور تامه وایام
تامه یزدجردی که موافق اول نقسیم یا اول نماه باشد ودر جدول چهارم
ایام تامه ودور ستینی که متصل است بروز مدخل هر قسم ومدخل هر ماه
ودر جدول پنجم فذلکات که برای ایام تامه دور ستینی زاید باشد ودر جدول
ششم ایام تامه دور اختیاری ودر بعضی جدولها یکی بعد از آن بیاورند ودر

۸۲	۴۴	۱۰	ا
۷۵	۲۸	۲۱	ب
۰۹	۸۸	۳	ج
۹۷	۵۰	۱۳	د
۸۵	۱۴	۲۴	ه
۱۹	۷۲	۴	و
۰۷	۳۶	۱۷	ز
۹۵	۰۰	۲۳	ح
۳۹	۵۸	۹	ط
۲۷	۲۲	۲	ی
۵۱	۸۰	۱	یا
۴۹	۴۴	۱۲	یب
۳۷	۲۸	۲۳	یج
۷۱	۶۶	۴	ید
۵۹	۲۰	۱۵	یه
۴۶	۸۴	۲۶	یو
۸۱	۴۲	۷	یز
۶۹	۰۶	۱۸	یح
۰۳	۶۴	۲۹	یط
۹۱	۲۸	۱۰	ک
۷۸	۹۲	۲۱	کا
۱۳	۶۰	۳	کب
۰۱	۱۴	۱۴	کج
۸۸	۷۸	۲۴	کد
۲۳	۳۶	۶	که

انجا ایام تا قصه دوره ستینی که مداخل اقسام مشهور باشد ثبت نمایند وطریق
وضع فنکات چنانست که چون فنکات منتصف شود از یکی گیرند و مرفوع مره
خوانند و چون مرفوع مره شصت شود از یکی گیرند و مرفوع مرتین بحسب اصطلاح
مقدم باشد بر مرتبه مرفوع مره و مرتبه مرفوع مره مقدم باشد بر مرتبه فنکات
واگر با فنکات تامه کسور باشد انرا بعد از فنکات در همان جدول وضع کنند
وکسور باعتبار تجربه فنک باشد بشصت جزو یعنی هر عددی از کسور شصت یک فنکی
باشد و در بعضی از تقاویم فنکات را رفع نکنند و همه را بارقام هندسی ثبت کنند
وجدولی دیگر بعد از جدول فنکات بیارند و در انجا کسور ثبت کنند چنانکه هر عددی
از ان سدس فنکی باشد و هم درین ورق یعنی ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه
در صفحه یمنی بر شکل زایچه دوازده خانه رسم کنند و در هر خانه نام سالی از
دور اثنی عشری بلغت ایشان یعنی بلغت ترکان وختائیان نویسند و از زمان
بلغت ترکی نویسند تمام انسالکه موافق سال مفروض باشد در خانه وسط فوقانی
از زایچه ثبت کنند وهم درین ورق تاریخ سال مفروض و مدخل یعنی مدخل لیخ و احکام
انسال همه را بزعم اهل ختا بیاورند چنانکه اول تعیین کنند که سال مفروض داخل
در کدام دوره است از ادوار ثلثه و چندم سال است از ان دوره و ایضا تشخیص نمایند
که مبدء سال کدام روز است از دوره ستینی و چند جاغ و کر و فنک گذشته از ان روز
تا مبدء و نیز کدام روز است از دوره رابع و اسامی هر یک بنویسند و ایضا ایراد نمایند
که از مدخل حقیقی ماهی از ماههای قمری که مدخل لیخ در ان واقع شده تا ان مدخل چند
مدت گذشته از افرینش عالم بزعم اهل ختا تا سال مفروض چند دون و چند سال گذشته
و سال مفروض چند مدت و گاه باشد که در ذیل این مذکورات تاریخ سال و مدخل انرا
بتواریخ اربعه مشهوره بیاورند و ساعت و دقیقه گذشته از اول از روز یا از شب که مدخل سال در
ان روز یا شب باشد بنویسند و بعد از انها احکام سال بزعم حکمای ختا و ایغور بیاورند

دپاشاهان خلاف حکم حکم فرموده اند که مصوران صورت انچه نوران بیاگره رسم و در انخانه نقش کنند تا بر جمیع کس ظاهر شود که سال کدام جانور است مثلا

وما تمثل هر یک را در ورق مقدم صفحه ثبت نیاوردیم تا تصور آن بر متعلم دشوار

نباشد **باب پانزدهم** در معرفت زوایدی که در تقویم بیاورند چون مصنف

از بیان متعلقات هر دو صفحه فارغ شد شروع نمود در بیان زوایدی که ایراد آن در

تقویم مصطلح و متعارفست پس میفرماید که در صفحه مقدم بر اوراق دوازده گانه

تاریخ سال مفروض که مبدء آن وقت وصول آفتاب بنقطه اول حمل برج و مدخل

آن سال بتواریخ اربعه مشهوره و تاریخ ختا ثبت بیاورند چنانکه در تواریخ مشهوره

اول تعیین ساعت و اجزای آن کنند پس تعیین روز یا شب مدخل بحسب هر یک از

تواریخ اربعه بترتیب و در تاریخ ختا اول تعیین نمایند که مبدء سال مفروض در کدام

فلک و کدام چاغ است و روز مدخل کدام روز است از ایام دور ستینی و همچنین

از ایام دور رابع و نیز تحقیق نمایند که مدخل حقیقی ماهی از ماههای قمری که مبدء سال

در آن ماه واقعست تا مبدء سال چند مدت گذشته و همچنین از قسمی از اقسام سنه

که مبدء سال در آن واقع است و ایضا تعیین نمایند که سال مفروض داخل در کدام

دور است از ادوار ثلثه و چندم سالست از آن دور و همچنین چند سال است از

ابتدای آفرینش بزعم اهل ختا و گاه باشد که در بعضی تقاویم تامه بعد از این مذکورات

مؤامره طالع سال یعنی بیان استخراج آن بطرق مختلفه بیان کنند و در این موضع

در جمیع تقاویم اسم هر شهری که طالع سال بافق آن شهر استخراج کرده باشند مذکور

سازند و باشد که در بعضی تقاویم تامه درجه طالع سال بآفاق مختلفه استخراج کرده

در همین صفحه نویسند و تمیز هر یک از اینها عنقریب مسطور کرده اید انشاء الله تعالی

و در تقویم قمر تمام تعیین مدخل سال بتاریخ ختا متروک باشد و ایضا زایچه طالع

وقت تحویل آفتاب باول حمل در تحت آن صفحه بیاورند با این طریق که در زایچه اجتماع

استقبال مذکور شد پس اینجا حاجت باعاده نیست و مواضع کواکب و همچنین مواضع

عقدتین قمر را در وقت تحویل مذکور در آن زایچه ثبت کنند با این طریق که هر یک از کواکب

طالع

سبعه و عقدتین در هر برج که باشند انرا در انخانه ثبت کنند از خانهای دوازده گانه
زایچه که نام ان برج مصرح در انخانه مسطور باشد قید مصرح بجهة انستکه گاه
باشد که اسم دو برج در یک خانه مسطور بود یکی بحسب عدد و دیگری بحسب عمل چنانچه
سبق ذکر یافت و مصطلح شده استکه برج بحسب عدد بصریح و برج بحسب عمل بعلامت
نویسند و ثبت موضع کوکب بحسب برج صریح باشد و درجات و دقایق که از اول
ان برج کوکب بحرکت توالی قطع کرده باشد با درجات و دقایق که عقده قمر
بخلاف توالی بان واصل شده باشد ابتدا از اول برج نیز ثبت کنند و سهام را نیز
دران زایچه بیاورند و این سهام دلایل چیزهاست از احوال پادشاهان و رعایا
و تغییرات هوا و تسعیرات و وقوع امن و اشوب و چگونگی حصول ارتفاعات که
از مواضع داله بر ان چیزها و درجه طالع یا جزوی دیگر از فلک البروج مناسب
امر مطلوب بود گیرند و بیان استخراج انها تعلق بکتب عمل دارد و اما طریق وضع
انها در زایچه بر قیاس وضع کواکب یعنی هر یک از سهام در هر برج که باشند انرا
با درجات و دقایق دران خانه ثبت کنند که اسم ان برج مصرح دران خانه ثبت
باشد و از سهام بیشتر اهتمام باستخراج ان بیشتر نمایند و در جمیع تقاویم مسطور باشد
سهم السعادة و سهم الغیب که یکی داله بر مال و جاه و شهادات و دیگری بر رای و دین
و عبادات و استخراج این هر دو از موضع شمس و قمر و درجه طالع نمایند و گاه باشد
که از برای احکام هر یک از فصول اربعه زایچه وضع کنند در صفحه علیحده چنانکه زایچه
تحویل افتاب بحمل بجهت احکام فصل بهار باشد و زایچه طالع وقت تحویل افتاب بسرطان
بجهت احکام فصل تابستان و زایچه طالع وقت تحویل افتاب [بمیزان بجهت] احکام فصل خزان و
زایچه طالع وقت تحویل افتاب بجدی بجهت احکام فصل زمستان لیکن جمهور اهل احکام
وقتی اینعمل بجای اورند که طالع وقت تحویل افتاب بحمل برج منقلب باشد اما اگر
طالع برج ثابت باشد حکم تمام سال از زایچه ان طالع کنند و زایچه طالع سه فصل

کواکب

وقت مذکوره

دیگر استخراج نکند و اگر بروج ذو جسدین باشد زایچه طالع وقت تحویل آفتاب
بمیزان استخراج کند و حکم تتمه آخر سال از آن کند و حکم تتمه اول سال از طالع
وقت تحویل آفتاب بحمل و معرفت هر یک از بروج منقلبه و ثابته و ذوات الجسدین
بعد از این در باب شانزدهم بیاید ان شاء الله تعالی و در اکثر تقاویم زایچه طالع اجتماع
و استقبال مقدم بر سال یا فصل نیز وضع کنند و آن را در احکام بسیار معتبر دانند
و بعضی از منجمان در تقاویم تامه بجهت طالع تحویل آفتاب هر یک از بروج در فوق صفحه
یمین زایچه وضع کنند و حکم هر ماه شمسی حقیقی از آن کنند و از جمله اموری که در اکثر
احوال در تقویم تمام بیارند ایام مشهوره است از تواریخ مشهوره که در میان اتصالات
کلی یا در جدول علیحده قبل از اتصالات کلی بازاء آن روز نویسند چون ایام مشهوره
بعضی تواریخ که منجمان در تقاویم ثبت کنند مصطلح و متعارف اهل این زمان نیست
و آنچه متعارف است سبب شهرت آن بر بعضی ظاهر نیست واجب نمود که ایام مشهوره
هر یک از تواریخ مشهوره را با آنچه سبب شهرت آن شده در این کتاب بیاوریم
تا ناظر تقویم را مفید باشد و بالله التوفیق و علیه التکلان ذکر ایام مشهوره تاریخ
عرب غره سال عرب غره ماه محرم است و در بادیت عرب در این روز نوروز کنند
و بعیش و طرب و لهو و نشاط مشغول باشند ایام معدودات را اصحاب نجات گویند ده
روز اول محرم است اما اکثر مفسرین ایام معدودات را با ایام رمضان تفسیر کرده اند و
بعضی با یام روزه که در ابتدای اسلام فرض بوده و بعد از فرضیت رمضان منسوخ شده
و آن روز عاشوراست و سه روز در هر ماهی و آنچه در آیه کریمه وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي
أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ واقع شده مفسران آن را با ایام تشریق که بعد از این خواهد آمد
تفسیر کرده اند وجه تسمیه آن بمعدودات بجهت قلت است عاشورا دهم محرم است و آن را
عشور نیز گویند بحذف الف و آن روز را گویند که قبل از این محترم بوده و در اخبار
آمده که کشتی نوح در این روز باتمام رسیده و نور بصر حضرت یعقوب در این روز

عاشورا
قتل عثمان یوم دو شنبه
۱۸ محرم الحرام
۱۴ شهر صفر
معاودت

معاودت نموده و خلاصی حضرت ایوب از بیماری در این روز بود و غرق فرعون و
او و نجات بنی اسرائیل در این روز واقع شده بود و چون شهادت حضرت سید الشهدا
امام مظلوم معصوم امام حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام در این روز واقع شده
شیعیان در اکثر بلاد در این روز ماتم گیرند و زیارت آنحضرت نمایند و مصنف در
شرح زیج سلطانی از بعضی علما نقل کرده است که عاشورا هم محرمیست و آن را از عشر
شتر گرفته اند و شتر در ده روزی که آب خورد تا هشت روز دیگر آب نخورد و روز نهم
آب خورد که از اعشار الابل خوانند **لیلة الرغائب** شب جمعه اول ماه رجب است
قرار فرض نماز چهاردهم ربیع الآخر **استفتاح** پانزدهم ماه رجب در اخبار
آمده است که هر که در این روز از خدا تعالی طلب فتح و نصرت کند مقصود او حاصل شود
و از اینجهت است که این روز باستفتاح مشهور شده است چون استفتاح در لغت طلب
فتح و نصرتست و ارباب تواریخ و سیر آورده اند که در این روز بود که مرغ ابابیل
بامر ملک جلیل دفع مضرت اصحاب فیل نمود و تزویج حضرت خیر النساء با حضرت شاه
اولیا علی مرتضی در این روز بود مبعث و معراج پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
بیست هفتم شهر رجب است که جبرئیل بحضرت رسول نازل شده و در این روز اقاویل
بسیار در احادیث هست **لیلة البراة** پانزدهم شهر شعبانست و چنانکه عمله
ملوک و سلاطین را قاعده چنانست که چون هر کسی از رعایا خراج خود ادا نماید
نوشته باو دهند مضمون آنکه خراج خود باتمام ادا نموده و آن را برات گویند بلا تشبیه
ملک متعال امر فرماید که تا بجهت خلاصی مؤمنان از آتش دوزخ براتی نویسند و
بعضی گفته اند وجه تسمیه آنست که در این شب نسخهٔ آجال تسلیم ملک الموت نمایند
پس گویا در این شب جمعی را از حیات بری میسازند **لیلة القدر** بیست سیم ماه رمضان است
مخفی نماند که حضرت رب الارباب جل جلاله از شبها دو شب را بجواهر شرف و منقبت
بیاراست یکی شب برات و دیگری شب قدر شب برات او موانا انزلناه فی لیلة مبارکة

لیلة الرغائب

تزویج فاطمه زهرا و خروج حضرت رسول و بعثت و تحویل قبله پانزدهم رجب

استفتاح

لیلة القدر

وشب قدر را فرمود که انا انزلناه فی لیلة القدر لکن شب برات را ظاهر نساخت
وشب قدر را محجوب فرمود ولهذا اختلاف کرده اند که شب قدر در ماه رمضان
است یا در غیر رمضان وبر تقدیری که در ماه رمضان باشد اختلاف کرده اند که در عشر
اول است یا در عشر وسط یا در عشر اخر وبر تقدیری که در عشر اخر باشد اختلاف کرده
اند که در کدام شب است ومشهور انست که مذکور شد ومعنی قدر شرف ومرتبه
باشد چه شرف این شب زیاده است از شبهای دیگر وبعضی گفته اند که قدر بمعنی
تقدیر است چه تعیین هر امور در ان سال وتفویض ان بملکی در این شب واقع میشود

عید فطر

عید فطر غرهٔ شهر شوال است وعید ماخوذ است از عود بجهت انکه هر سال
مردم عود میکنند بوجهی مخصوص یا بجهت انکه حضرت ارحم الراحمین عود میکند
بمغفرت بندگان در این روز

شق القمر

شق القمر شب چهاردهم شوال است واین معجزهٔ
خاتم النبیین است که در حضور کفار قریش باشارهٔ سبابهٔ مبارک خود در این شب
ماه را دو نیم فرمودند وقصهٔ این قضیه مشهور است

ایام معلومات

ایام معلومات قول
اهل لغت واکثر فقها انست که ده روز اول ذیحجه است وبعضی از فقها گفته اند
که ایام نحر است که عنقریب معلوم شود

یوم الترویه

یوم الترویه هشتم ذوالحجه است
وترویه در لغت اب دادن وفکر کردن وتسمیه این روز بترویه بعضی گفته اند
بجهت انست که حجاج در این روز شتر وسایر چهارپایان را اب میدهند واب
میدارند وبعضی گفته اند بجهت انست که خوابی که حضرت خلیل ع در باب قربان
کردن حضرت اسمعیل دیده بود وتمام روز متفکر بود که چه کار کند تا انکه
اخر الامر ذبح حضرت اسمعیل ع در روز عید اضحی بخاطر مبارک قرار داد

یوم العرفه

یوم العرفه نهم ذیحجه است وعرفه وعرفات اسم موضعی است در مکه معظمه
وانرا عرفه بجهت ان گویند که ملاقات حضرت ادم وحوا بعد از مفارقت در
انموضع واقع شده ویکدیگر را شناختند یا بجهت انکه جبرئیل ع انموضع را بابراهیم

بیان کرده بود و چون حضرت خلیل با آن موضع رسید آنرا بشناخت و این
روز را عرفه بسبب آن گویند که حجاج در اینروز باین موضع می باید رفت و نماز
توقف کرد و بعضی گویند که چون در اینروز حضرت ابرهیم تعبیر خواب خود
شناختند باین سبب اینروز را عرفه گویند عید اضحی دهم ذوالحجه است و
اضحی جمع ضحاة است و آن گوسفندیرا گویند که در اینروز قربان کنند باین جهت
اینروز را عید اضحی گویند ایام التشریق روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم
ذوالحجه و روز دهم را روز نحر خوانند و یازدهم و دوازدهم را نحر مع التشریق
و سیزدهم را تشریق تنها و بعضی گفته اند که تشریق نماز عید است چه آنرا در وقت
اشراق میگذارند و باقی ایام را بتبعیت آن تشریق گویند و بعضی گفته اند که
تشریق خشک کردن گوشت است در آفتاب چه ساکنین حرم در اینروزها گوشت
قربانی خشک میکنند و بعضی گفته اند تشریق مقام کردنست در آفتاب چه حاجیان
بجهت ادای مناسک حج در این ایام توقف میکنند در آفتاب و بعضی گفته اند
تشریق بجانب مشرق رفتن است چه اکثر حجاج بعد از ادای مناسک حج بجانب مشرق
متوجه شوند عید غدیر خم هیجدهم ذوالحجه است بتواتر ثابت شده که چون
پیغمبر ما حضرت خاتم النبیین حبیب اله العالمین صلی الله علیه و آله از حجة الوداع
مراجعت نموده در موضعی که آنرا غدیر خم گویند نزول اجلال فرمودند پس
فرمودند تا بعوض منبر جهاز شترها بالای یکدیگر انداختند و بالای آن منبر
آنسرور برآمد و دست مبارک حضرت سلطان اولیا علی مرتضی گرفته آن
حضرت را با خود صعود فرموده و در حضور صحابه حضرت شاه مردانرا خلیفه
و وصی خود با مر ایزد تعالی ساخت بعد از نزول آیه کریمه یا ایها النبی بلغ ما
انزل الی آخره این امر واقع شد و نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم و حدیث
من کنت مولاه در اینروز معروف و مشهور است ایام البیض روز سیزدهم

عید اضحی

ایام التشریق

عید غدیر خم
و افضل الاعیاد

یوم المباهله
بیست و چهارم ذیحجه است

تصدق انگشتری
حضرت امیرالمومنین ع
باین روز دویم ذیحجه است

یوم التصدق بالخاتم
الرابع والعشرون ذیحجه

ایام البیض
الایام

دحو الارض
بیست و پنجم ذوالقعده است ۱۲

۱۴
و چهاردهم

چهاردهم و پانزدهم است از هر ماه یعنی ایام و لیالی بیض است چه در شبهای
این ایام از اول تا آخر مهتاب باشد و از حضرت شاه اولیا علیه التحیة و الثنا
روایتست که چون آدم از بهشت بیرون آمد هیچ سقفی و دیواری و پوششی
در دنیا نبود آفتاب در اعضای مبارک وی اثر کرد سیاه رنگ شده باین
سبب آنحضرت را دلتنگی روی نمود بدرگاه بی نیاز آغاز تضرع و زاری کرد
در حال جبرئیل بامر ملک جلیل نزول اجلال نموده گفت ای آدم اگر خواهی این
سیاهی بسفیدی و این شام غم بصبح شادی مبدل گردد سه روز روزه دار
پس آدم بعد از ادای شکر باری تعالی روز اول ایام البیض قصد صوم نمود چون
شب در آمد ثلثی از بدن مبارک وی سفید شد چون روز دیگر روزه کرد
ثلث دیگر و سیم روز تمام اندام آنحضرت از ظلمت بیرون آمد اینست ایام
مشهوره تاریخ عرب و بعضی از منجمان روز ولادت و رحلت حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و وقایعی که در زمان حیوة آنحضرت روی داده و همچنین روز
ولادت و وفات هر یک از ائمه و مشایخ و علمای دین را داخل ایام مشهوره
دانسته در تقاویم ثبت نمایند و لهذا گوئیم ولادت حضرت رسالت پناه متردد است
میان دوم و ششم و هشتم و سیزدهم و هفدهم ربیع الاول و انتقال آنحضرت در دوازدهم
ربیع الاول دست داده و اصح بیست و هشتم صفر است ولادت حضرت امیر المؤمنین
سیزدهم رجب بوده و ضربت شهادت آنحضرت صبح نوزدهم ماه رمضان و انتقال
آن نور رب العالمین بیست و یکم ماه رمضان ولادت حضرت فاطمه بیستم جمادی الآخر
و انتقال آنحضرت هفتم صفر و در کفعمی مذکور است که انتقال حضرت فاطمه ثالث
ماه جمادی الآخر بوده و هو الاصح ولادت حضرت امام حسن مجتبی پانزدهم شهر
رمضان و شهادت آنحضرت سیم جمادی الآخر و اصح آنست که وفات آنحضرت در سابع شهر صفر
بوده ولادت حضرت امام حسین سیم شعبان و اصح است و سلخ شهر ربیع الاول

گفتا

گفته‌اند انتقال آنحضرت دهم محرم است ولادت حضرت امام زین العابدین علیه السلام
پنجم شعبان و وفات آنحضرت بیست و دویم محرم ولادت حضرت امام محمد باقر علیه السلام
سیم صفر و شهادت آنحضرت هفتم ذوالحجه ولادت حضرت امام جعفر صادق ع
هفدهم شهر ربیع الاول شهادت آنحضرت پانزدهم رجب ولادت حضرت امام موسی
هفتم صفر و وفات آنحضرت بیست و چهارم رجب ولادت امام رضا ع پانزدهم ذو
القعده شهادت آنحضرت هفدهم صفر ولادت امام محمد تقی دهم رجب و اصح پانزدهم
رمضان و وفات عاشر رجب و علی الاصح در سلخ ذوالقعده بوده ولادت امام علی نقی
دویم رجب و اصح پانزدهم ذوالحجه وفات آنحضرت سیم رجب ولادت امام حسن عسکری
چهارم ربیع الآخر وفات آنحضرت هشتم ربیع الاول ولادت با سعادت امام صاحب
الامر پانزدهم شهر شعبان اما ایام مشهوره تاریخ رومی بر دو نوع بود
یکی آنکه موقوف باشد بمعرفت اول صوم کبیر که منسوبست بطایفه نصاری دیگر
آنکه موقوف نیست اما ذکر آنکه موقوفست بر معرفت صوم کبیر مخفی نماند که
صوم کبیر که روزه فریضه نصاری است هفت هفته است و بعضی از مخبرین گفته‌اند
که انجیل در اوایل بر امت عیسی واجب گردانیده یکماه بود و چون این ماه در فصل
تابستان افتاد از فرط حرارت هوا مشقت تمام باحوال مردم راه یافت پس علمای
ایشان در این باب اندیشه نمودند صوم را بفصل ربیع انداختند و ده روز زیاد
نمودند و همچنین هر قومی از ایشان چیزی زیاده میکردند تا چهل و نه روز شد و
اول این صوم همیشه دوشنبه باشد مشروط بر آنکه قبل از دویم شباط و بعد
از هفتم اذار نباشد صوم نینوی بعد دوشنبه باشد پیش از اول صوم کبیر
بسه هفته و این صوم سه روز بود پس پنجشنبه فطر نینوی باشد و در کتب تواریخ
مذکور است که در این روز حضرت یونس ع از شکم ماهی بیرون آمده در قریه
که آنرا نینوی خوانند مردم چون آنحضرت را بدیدند شادیها کردند و در آن روز

ودو روز دیگر نیز بگرانه روزه گرفتند الحال ترسایان در اینجا بعد بعده بطریق
سنت دارند سعانین روز یکشنبه چهل وهم صوم کبیر باشد نصاری گویند
که درین روز عیسی بر دراز گوشی سوار شده بیت المقدس در آمد ومردم را
بشرف دعوت مشرف ساخت فصح پنجشنبه چهل وششم صوم کبیر باشد وفصح بمعنی
رستگاری باشد چه درین روز بود که قوم از حواریان استدعا نمودند که از حضرت
عیسی التماس نزول مائده کنند وان خوانی بود که از طلای احمر ساخت چهل ند
که در انجا ماهی بود بریان با پنج عدد رغیف وقدری سرکه ونمک وسبزی ... بود
گفته اند که حواریان دوازده تن بوده اند که در مبادی بعثت حضرت مسیح بشرف بیعت
مشرف شده کمر خدمت انحضرت بمیان جان بسته بودند واز کعب الاحبار روایت کرده
اند که بعضی بر کم حوار مشتق است از ان بمعنی ... است چون این جماعت بنا بر انکه پیش از
ملاقات حضرت عیسی بجامهای سفید ملتبس شده موسوم بحواریین شدند واسامی
ایشان اینست ۱ شمعون ۲ یحیی ۳ توماس ۴ یوحنا ۵ مرقوس ۶ فطرس ۷ بحس
یعقوب ۸ اندراوس ۹ فلمن ۱۰ یعقوب ۱۱ سرجیس ۱۲ جمعة الصلبوت جمعه چهل هفتم
صوم کبیر باشد نصاری گویند که عیسی را جهودان اخر روز پنجشنبه بگرفتند وروز
جمعه بر دار کردند وانرا جمعة الصلبوت خوانند وروز یکشنبه دفن کردند وبعد از
چهارده روز از قبر بر امد ونصاری این سخن را دروغ گویند زیرا که در قران مجید
میفرماید که وقولهم انا قتلنا المسیح بن مریم رسول الله وما قتلوه وما صلبوه
ولکن شبه لهم وباز میفرماید که وما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه وشبهه ان
بود که چون انحضرت را بپای دار در اوردند ودر اثنای حال افتاب منکسف شده
ظلمت چنان استیلا نمود که دیدها از رویت باز ماند ودر انحال سبحانه تعالی ملائکه را
ارسال نمودند تا عیسی را از بند خلاص نمودند ویهودا را که باعث گرفتاری انحضرت بود
بجای او مصلوب کردند وانحضرت را باسمان بردند چون عالم روشن گشت یهو

فصح

جمعة الصلبوت

بصورت عیسی در نظر یهود درآمده گفتند که این ساحر همان است که یهود از
دست ما خلاصی یافت نتوانست اکنون او را به حیله یافتیم تا شبه دیگر
پیش آوردند و قصد صلب یهود کرده هر چند او فریاد نمود که من یهودا ام
شما را به عیسی راه نمودم و او را فرشتگان باسمان بردند و مرا بجای او در بند
کردند خلق باور نداشتند و از حلقش آویختند عید قیامت شنبه چهل و هشتم
صوم کبیر باشد عید فطر یکشنبه بعد از عید قیامت باشد در این روز نصاری
از صوم فارغ شده عید کنند و در زعم خود زعتر به دعا و ذکر اشتغال نمایند
طعامهای معین خورند سعانین صغیر ادینه بعد از فطر باشد و آن را جمعة الشهدا
نیز گویند احد الجدید یکشنبه بعد از عید فطر باشد این روز را احد الجدید به آن
گویند که اول یکشنبه است بعد از عید فطر و در این روز نیز عبادتهای مخصوص کنند
سلاق پنجشنبه باشد چهل روز بعد از فطر و گویند در این روز بود که عیسی شمعون را
که مقدم حواریان است خلیفه ساخت گفت که بعد از من ملائکه او عیسی و ظروف پر نور
شما خواهند رسانید وقت انوار باطنهای شما راه یافته هر یک از شما عالم بلغت
قومی گردید که بدعوت ایشان مامور باشید بنطیقسطی یکشنبه بعد از سلاق
باشد به روز نصاری گویند که این روز است که عیسی روح القدس را بحواریان
بنوعی که وعده کرده بود فرستاد پس حواریون هر یک بقصد دعوت بولایتی رفتند
و بالهام زبانهای عارف آن ولایتها یافته با مردم آنجا بلغت ایشان سخن گفتند صوم الشلیحین
دوشنبه بعد از بنطیقسطی باشد و آن چهل و هشت روز باشد و گویند در این ایام
عیسی بجهت دعوت امت غربت نموده در اطراف عالم بگردید و فطر این صوم یکشنبه چهل و
نهم باشد جمعة الذهب اول جمعه باشد از صوم شلیحین عید غرمازی روز سیزدهم
باشد از فطر الشلیحین صوم ایلیا دوشنبه بعد از عید غرمازی بود و این صوم چهل و
هشت روز باشد پس یکشنبه چهل و نهم فطر ایلیا باشد ذکر آنچه موقوف بر صوم کبیر نیست

عید چنکه بیست و دوم تشرین الاخر باشد استاد ابوریحان بیرونی در کتاب تفهیم
وصاحب روضة المنجمین آورده اند که چنکه پادشاهی بود که دختران مردم را بزور کشیدی
و ازاله بکارت ایشان کردی بعد از آن رخصت شوهر دادی و در آن زمان هشت برادر
بودند و یک خواهر داشتند ملک بخواهر ایشان طمع کرد برادر کهتر از غایت حمیت خود را
بلباس زنان بیاراست و عوض خواهر بمضجع پادشاه در آمد و چون ملک خواست که
دست باو رساند برجست و آتش شهوت ملک را بآب خنجر فرو نشانید و بیت المقدس را
از شر آن ناپاک پاک ساخت پس مردم شادیها کردند و آن روز را عید ساختند
عید بشارت نهم کانون الاول باشد نصاری گویند که در این روز بود که روح القدس
بصورت جوانی خوش روی در وقت غسل مریم ظاهر شد و مریم از او متعجب شد گفت انی
اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا پس روح القدس باد بر مریم دمیده او را بوجود روح الله
بشارت داد و مصنف شرح زیج سلطانی آورده از حکیم مغربی نقل نموده که
بشارت مریم بوجود عیسی در بطن او بیست و پنجم از آذر ماه واقع شد قاسم گولی در میان
۲۰ تشرین الاول آورده لیلة المیلاد یعنی شبی که ولادت عیسی ع در آن شب ظهور یافته
شب بیست و پنجم کانون الاول بوده و مخفی نماند که در شب ولادت عیسی ع اختلاف
بسیار است مشهور آنست که مذکور شد و صاحب کشف الحقایق گوید که بعضی گفته اند که
نه کانون الآخر بوده در قریه قریب بیت المقدس که از آن ناصرة الجلیل گویند و
از این جهت ترسایان را نصاری گویند عید قلنداس اول کانون الآخر باشد بعضی قلند
و بعضی قلنداس گفته اند و چنین گویند که اسم یکی از ملوک ایشانست و حکیم مغربی گفته است
که این روز اول سال رومیان است دنح ششم کانون الآخر باشد و خاج شویان است و دنح
بدال مهمله و نون و حاء مهمله تصحیح کرده اند و صاحب کشف الحقایق گفته است که
معنی دنح طلوع است و مراد طلوع عیسی است از نهر اردن که [illegible] و صاحب تحفة
المنجمین گوید که یحیی بن زکریا عیسی را با آب شست و بعضی دیگر گویند که مریم مختصر ترا

لیلة المیلاد

عید قلنداس

دنح

باب معمودیه نشست وچون از آب بیرون آمد روح القدس بصورت کبوتر بر
بالای او نشست واستاد ابوریحان در کتاب تفهیم آورده که ایام ... عیسی را باب معموذیه
نشستن آن است که ترسایان فرزندان خود را چون سوال شوند بآب عمل دهند
چون کسی بدین عیسی زاید چون اول او را بآب شویند نصاری خود عید شوح
دوم شباط آن روزیست که عیسی بهیکل در آمد وهیکل نام معبد نصاری است سقوط
جمره اول هفتم شباط باشد سقوط جمره دوم چهاردهم شباط باشد سقوط جمره
سیم بیست ویکم شباط باشد چهار هجین سه روز بیش نباشد بعد از آن عکس آن پیش
شود دو زمستان وجمره در لغت عکواقرا گویند وزعم ایشان چنانست که در این
ایام سه جمره از جانب بالا بجانب سفل نازل بود وصاحب حل التقویم وصاحب ضنه
گویند جمره اول در زمین اثر کند وجمره دویم در آب ومصنف در شرح زیج عکس آن
آورده یعنی جمره اول آب را گرم کند وجمره دویم زمین را وجمره سیم باتفاق در اشجار
اثر کند وقوت نما حرکت کند وایا استاد ابوریحان گوید که رومیان گفته اند که باین جمره
شکم زمین گرم شود واز وی بخار آید استاذ الکامل وحید الدین انوری که در علم نجوم پیش آمد
روزگار بوده در تعریف بهار بیتی فرموده که مصداق این قول است وآن این است بیت
هم جمره بر آورده فرو برده نفس را   هم فاخته بگشاد فرو بسته زبان را   واعراب گویند که
این اثرها ... این ایام از سقوط بعضی از منازل قمر است در این ایام ومصنف گوید که مبنی
سقوط جمرا سر بسر افاست وهرچند که گاهی یکروز در میان تاریخ روم وتاریخ جلالی
که شمسی حقیقی است تفاوت پیدا میشود پر ظاهر است که در سقوط جمرات این تفاوت
باشد اول ایام عجوز بیست وششم شباط وآن هفت روز بود ودر این روزها
هوا خالی از تغیری نباشد برد خوانند در روضة الصفا آورده که ایام عجوز که ... آن
آخر زمستان بتقاویم ثبت میکنند عبارتست از ایامیست که قوم عاد بدعاء هود
هلاک شدند ووقتیه این اوقات بایام عجوز آنکه در حال هبوب ریاح پیرزنی

ازان قوم بر زمین دفنه قرار گرفت و بر شهر دران توجه میکرد روز هشتم باد صبی
صعب درانجا وزیده اورا بباد ازان ساق تو لاحق ساخت و بعضی گویند ازسرما برد
ولهذا برد العجوز نیز گویند و در قرآن مجید مذکور است که آن هفت شب و هشت روز
بوده و در صحاح جوهری از بعضی اهل لغت نقل کرده که نوعی عرب بنجو وزاست واستاد ابو
ریحان گفته که ایام عجوز نیست بلکه ایام عجز است یعنی اخر برد که این روزها اخر زمستان
است و یعقوب بن اسحق الکندی و عبد الله بن علی الحاسب که مشهور است بعبد الله قلم گفته اند
که سبب تغیر هوا در این ایام انستکه افتاب در این وقت به تربیع اوج خویش رسد یعنی بعد اوسط
عجب سببی و برهانی مشتبه مخفی نماناد که این وقتی درست باشد که اوج آفتاب در اواخر
جوزا باشد **میلاد یوحنا** بیست و نهم نیسان بود حکیم مغربی در زیج صغیر
اورده که بیست و چهارم حزیرانست و ابوریحان در تفهیم اورده که یوحنا یحیی پیغمبر است
وظاهر انستکه یوحنا بغیر از حضرت یحیی کسی دیگر بوده است که تقویت دین عیسی نموده
انکه اصحاب زیجات میلاد حضرت یحیی را علیحده ذکر کنند مصدق این قولست **اول ریاح
بوارح** هجدهم ایارست و ان چهل روز است و در زیج حکیم مغربی بیستم ایارست
و بوارح جمع بارح است و در صحاح اورده که بارح باد گرمست و از ابو زید نقل کرده است
که البوارح الشمال الحارة من اول الصیف و صاحب حل التقویم گفته که عرب از طلوع
ثریا تا طلوع هقعه زمان ریاح بوارح دانند و ان قریب بچهار ماهست و این ریاح را
باین سبب بوارح خوانند که منازلی که ایشان ریاح را بطلوع ان منسوب ساخته اند از بروج
مشرقی شمال الطلوع میکند و طرف شمال را بمجاز بوارح خوانند **میلاد یحیی بن زکریا**
بیست و یکم حزیرانست باشد **ذکران مرتوطا** سیم تموز بود مصنف در شرح زیج سلطانی
از صاحب کشف الحقایق نقل کرده که ذکران بمعنی یاد کرد نست و اینجا انستکه شخصی که
او را انقضات تمام بوده باشد روزی که منسوب باو بود هر سال در معابد خود درانروز
ذکر میکنند و همچنین بعد ازو بعد ازان تا وقتی که نوبت بذکر شخصی دیگر رسد مثلا او

میلاد یوحنا

میلاد حضرت یحیی علیه السلام

اول ریاح بوارح

میلاد یحیی بن زکریا

ذکران مرتوطا

وهر مولودی که در این مدت متولد شود بنام آن شخص کنند که نوبت ذکران بود و مرتبه
ذکران فروتر است از مرتبه عید اول ایام باحوری نوزدهم تموز بود و آن هفت روز
بود که در آن آغاز شکستن گرما بود و بعضی ایام باحور گویند و بعضی از اصحاب
لغت گفته اند که معنی این لفظ شدت حرارت در صیف و از اشعار حکیم انوری
این معنی نیز مفهوم میشود و بعضی گویند باحور لفظی است یونانی یعنی روزگار
آزموده و از احوال این ایام استدلال بر هوای باقی سال کنند استاد ابوریحان گوید
که ایام باحور هفت روز است و این ایام ماخوذ است از بحران و بحران بمعنی حکم بود
زیرا که اصحاب تجربه از آن روزها حکم کنند بر احوال ماههای خزان و زمستان و
اول روز از آن دلیل تشرین الاول است و دوم دلیل تشرین الاخر تا باخر هرچه در هر
روزی حادث شود از میغ و باران و باد آن ماهها نیز همچنان بود و بعضی گفته اند که
روز اول دلیل ماه اسد است و روز دوم دلیل ماه سنبله و همچنین تا روز هشتم
که دلیل ماه حوت و صاحب حل التقویم آورده که اگر در اول این هفت روز باد وزد
باشد زمستان امسال اول سرد بود و ابر و باد و نم باشد و اخر خشک گذرد و اگر در
اخر این هفت روز باد وزیده باشد زمستان امسال اول خشک گذرد و اخر سرد با نم
باشد و اگر در تمام هفت روز باد وزیده باشد زمستان همه سرد گذرد و با نم بود
و گویند که مصریان در ایام باحور اعلام کنند بر احوال زراعت و چگونگی محصولات
صوم مارت مریم اول آب باشد و آنرا صوم سیده نیز گویند چه مارت بلغت افرنج
سیده است و سیده امر گویند عیسی تجلی ششم آب بود و گویند که در این روز عیسی
تجلی کرد بر حواریان از میان انبیا موسی را با خود ظاهر کرد و در زیج مغربی آورده که
تجلی عیسی و حضور موسی و الیاس با او در طور سینا بود فطر مارت مریم یازدهم
آب بود پس مدت صوم مارت مریم چهارده روز بود اول جستن باد سموم هم
خزیران باشد عمده آخر وزیدن باد سموم آب بود و عمده شکستن گرما ماه ایلول

قتل یحیی ابن ذکریا ع بیست و هفتم اب باشد و در زیج خاقانی مذکورات که
بیست و هشتم اب بود و سبب قتل آنحضرت در میان خاص و عام مشهور است و
در کتب تواریخ مذکور است لعن الله قاتله عید الصلیب سیزدهم ایلول
باشد و کوشیار و محیی الدین مغربی در زیجات خود آورده اند که عید الصلیب ۱۴
ایلول باشد و گویند که یکی از ملوک روم به بیت المقدس آمده طلب چوبی میکرد که
حضرت مسیح را بر آنچوب صلب کرده بودند مینمود و بعد از تجسس آنچوب را در این روز
با دو چوب دیگر یافتند و ندانستند که چوب مطلوب کدامست پس هر یک از آنها بر شکم
مرده مینهادند بر آن یکچوب زنده شد و از این دو چوب دیگر هیچ اثری نیافتند و
بواسطه اینجهت آنرا عید کردند و این محالست بس عظیم زیرا که او بحث حضرت عیسی
بنا بر نص قاطع اصلی ندارد پس چگونه بر حدیث چوب اعتماد توان کرد ذکر ایام
مشهوره تاریخ ایام فرس قدیمه نوروز عامه اول فروردین ماه بود و مصنف از
صاحب کشف الحقایق نقل کرده که زعم مجوس آنستکه این روز را نوروز است که خدای تع
عالم را آفرید و کواکب را امر کرد بسیر کردن از اول حمل و آدم را این روز آفرید از
جهت آنروز را نوروز گویند و علمای ایشان گفته اند که جمشید که عرب او را
گویند در جهان طواف میکرد چون باذربایجان رسید در این روز بر تخت زرین
نشست مرصع بجواهر و آن تخت در موضعی بلند بود روی بمشرق چون آفتاب
از مشرق برآمد و بر تخت و تاج جمشید افتاد شعاعی روشن ظاهر شد مردمان شادی
کردند و گفتند امروز روز نو است کرده و آفتاب برآمد یکی از مشرق و دیگری از
مغرب و آنروز را جشنی عظیم ساختند و اصل نام او جم بود و او را بجهت آن شعاع
جمشید گفتند چون شید بلغت ایشان شعاع باشد نوروز خاصه ششم فروردین ماه
بود و گویند در این روز دیگر باره جمشید بتخت نشست و خاص و عام او را بدیدند
و رسمهای نیکو نهاد و گفت بخدای تع شما را بیافرید و فرمود تا همه غسل کردند

با بابکان و حق سبحانه تعالی را شکر کردند و فرمود تا هر سال چنین کنند و بنا بر
سبب این روز را نوروز ملک و نوروز خاصه و نوروز بزرگ نام نهادند و
نوروز اول را نوروز عامه گویند که از نوروز اول تا نوروز دوم حاجتهای
مردم را روا کردندی و در نوروز دوم زندانیان را باطلاق فرمان دادندی و
مجرمان را عفو کردندی و بعد از آن بعیش و طرب مشغول شدندی آبانگاه

آبانگاه

روز دهم فروردین ماه بود و نام روز دهم را بلغت فرس آبان گویند چنانکه قبل
از این مذکور شد و گویند که این فرشته ایست که بر آب موکل است پس اگر در این
روز باران بارد آبانگاه مردان باشد پس مردان در آب در آیند و اگر باران نبارد
آبانگاه زنان باشد و زنان به آب در آیند و آن عمل را بر خود شگون دانند

نوروز طبری

آب ریزان سیزدهم تیرماه بود و نوروز طبری همین روز است و وجه تسمیه
او آنست که گویند چند سال باران نیامد و در این روز بجماعت دعا کردند در
وقت باری تعالی باران فرستاد و بدان سبب مردم نشاط و شادی کردند و آب بر یکدیگر
بیفشاندند و هر سالی که بدان محل رسیدی آب بر یکدیگر ریختندی و شادی کردندی و
الحال در بعضی شهرهای عراق و فارس این رسم مرعی میدارند لیکن در سیزدهم
تیرماه جلالی و این روز را فارسیان تیرگان نیز خوانند و گویند در این روز منوچهر
با افراسیاب صلح کرد بشرط آنکه افراسیاب یک تیر پرتاب از ملک خویش بوی دهد
حکما تیر مجوف را از ادویه پر کردند و در وقت طلوع آفتاب آرش آنرا از جبال طبرستان
بر کمان نهاده بطرف شرق انداخت و حرارت آفتاب آنرا مذاب کرده بر حد طخارستان
رسانید و شاعری درین باب گوید نظم از آن خوانند آرش را کمانگیر که از آمل
بمرو انداخت او تیر و العهدة علی الراوی و اثباتش بعد فضلا این قضیه را رد

مهرگان عامه

کرده اند مهرگان عامه شانزدهم مهرماه بود فارسیان این روز را تعظیم کنند
بجهت آنکه ضحاک طاغی بود و فساد دنیا میکرد و خلایق از او در عذاب بودندی و

مهرگان خاصه

کوسه کوسج

در این روز فریدون اورا بگرفت و در زمین بابل بند کرد و بکوه دماوند فرستاد
در این روز همه بشکر مشغول شدند و بعد از آن پادشاهان هر سال در این روز زمزمه میکردند
و بوقت طعام و شراب بنا بر تعظیم یزدان سخن نمیگفتند و همه روز بشکر حق مشغول
بودند مهرگان خاصه ۲۱ مهرماه بود و این روز را نیز تعظیم کنند بر قیاس نوروز عامه
و خاصه کوسه کوسج اول آذرماه بود صاحب روضة المنجمین و همچنین صاحب عجایب
المخلوقات در سبب تسمیه این روز قصه آورده اند بس مفصل و آنچنانست که حکایت کنند
که پادشاهان عجم در این روز از دکاکین ولایت خود هر سال بطریق خراج یکدرم سیم
میستانیدند بآنکه شخصی کوسه یکچشم بر چهارپای مینشست با پنجاه مرد از غلامان
پادشاه که تابع او بوده اند و گویند در آن محل کوسه کلاغی در دست گرفتی و مروحه
در دست دیگر و خود را بدان مروحه باد زدی و از هر دکانی یکدرم باین وضع مقبول
ستانیدی و همچنین رسم بودی که اگر بازاریان در دادن یکساعت تعلل می
نمودند کوسه حکم بغارت دکان ایشان میکرد و از صباح تا نماز پیشین هرچه
جمع میشد تعلق بسرکار پادشاه میداشت و از آن وقت تا نماز دیگر حق السعی
کوسه و غلامان بحصول میرسید اما اگر کوسه بعد از نماز دیگر بنظر
بازاریان در آمدی انقدر که توانستندی بروی زدندی و داوری نبودی و هیچ کس
باز خواست نکردندی و چون هر سال در این روز این واقع میشد این روز کوسه کوسج
شهرت یافته بهمنجنه دوم بهمن ماه باشد فرسیان در این روز سپند باشیر خورند
تا حفظ بیفزاید و بعضی بلاد مهما کنند بخورند یکه در وی جمیع حبوبات
باشد شب سده شب دوم بهمنماه باشد سده بلغت ایشان آتش بلند شعله را
گویند و چنین آورده اند که چون فریدون بر ضحاک ظفر یافت مردم او را بمقتضی عقوبت
و سیاست بهر چه مستوجب آن بود میکرد و از آنجمله ضحاک را که طباخی بوده آنها بل تا
که در زمان او مردم کشی و مغز سر ایشان بجهة ماران ضحاک چنانکه مشهور است میپرد

کردی اورا فریدون بگرفت وخواست که اورا معقوبتی که بدتر از ان نباشد بکشد
طباخ گفت ای پادشاه جوان بخت در زمان ضحاک هر روز یک کس را از دو کس که بمن
میدادند میکشتم ازاد میکردم ام تو باید که باین نیکی که کرده ام بمن عمل نمائی و
صدقه اینسخن را ابنک انمردم پناه بکوه دماوند برده اند فریدون با لشکر سوار شده
متوجه کوه شده تا انمردم را بشهر باز اورد وچون بمقصد نزدیک رسید شب در
امد وراه را کم کردند پس بفرمود تا اتشها برافروختند ومردم گریخته چون اتش
بدیدند متوجه شدند وخلقی عظیم ازاد کرده ان طباخ جمع امدند فریدون در ان شب
شادیها کرده جشنی فرمود طباخ را مهمغان نام کرد یعنی بزرگ کبران و دیگر هر
سال فرسیان در اینشب اتشها افروختند وحالا در بعضی بلاد این قاعده مرعی میدارند
لیکن در دهم بهمن ماه جلالی و نقل دیگر در این باب انستکه هوشنگ که اورا پدر چهارم
ادم صفی دانند در کوه اصطخر فارس ماری دید وچون هرگز او مار ندیده بود
متعجب شده گفت جمیع جانوران تابع ما ادمی اند مگر این جانور دشمن ماست که سر
از خط اطاعت ما کشیده است و سنگی برداشته قصد ان مار کرد و او گریزان شده
در زیر خس پنهان شد وچون سنگ بجانب او انداخت سنگ خطا شده بر سنگ دیگر
امد واز ملاقات حجرین اتش جسته بران خسها افتاد و مار بسوخت چون اتش علم زد
هوشنگ چون هرگز اتش ندیده بود از هوش برفت بعد از افاقت گفت همانا این
نور خداست که دشمن ما را هلاک کرد پس ازان قبسی برداشته بر سر کوه اصطخر بر افروخت
. از ان عصر باز پرستش عنصر نار در میان فارسیان شیوع یافت وانشب جشن فرمود
وانشب را سده نام نهاد وشعر ملک الکلام فردوسی طوسی بر این مقال شاهد است
شب امد برافروخت اتش چو کوه همان شاه در گرد شان انگروه یکی جشن کرد انشب و
باده خورد سده نام انجشن فرخنده کرد ز هوشنگ ماند این سده یادگار بسی باد
چون او دگر شهریار وصاحب حل التقویم گوید که انشب را باین جهت سده گویند که پنجاه

شب

شب و بنماه روز نو روز باشد باد برم ۲۲ بهمنماه باشد گویند هفت سال در ایران
باد نیامده در این روز شبانی پیش کسری آمده گفت که دوش انقدر باد آمد که موی درخت
گوسفندان بجنبید پس در این روز نشاط و خوشی کردند و این روز بباد بره شهرت کرد
گاهنبار چنانکه در کتب سماویه مذکور است و در قرآن مجید حق سبحانه تعالی عالم را در شش روز
آفرید مجوس از کتاب زند که منسوب بزردشت حکیم است نقل کنند که خدای تعالی عالم را
در شش گاه آفرید اول گاه اول یازدهم دی بود اول گاه دویم یازدهم اسفندارمذ ماه
و اول گاه سیم ۲۰ اردیبهشت ماه بود و اول گاه چهارم ۲۰ خرداد ماه و اول گاه پنجم
۵ اشهریور ماه و اول گاه ششم ۳۱ اسفندارمذ ماه که اول خمسه مسترقه باشد و هر گاهی پنج روز
باشد زردشت در کتاب خود چنین گفته است که در گهنبار اول خدای تعالی آسمانها را آفرید
و در دویم ابر او در سیم زمین را و در چهارم نبات را و در پنجم بهایم را و در ششم انسان را
و بعضی از اهل فارس تعظیم این روزها کنند و خانها آراسته کنند و بلهو و طرب اشتغال
نمایند و مبادی ایام بر تقدیری است که خمسه در آخر آبانماه باشد و تعیین گاهنبار بر این وجه
از زیج ایلخانی منقول است و کوشیار جیلی در زیج جامع آورده که اول گاه اول ۲۰ اردی
بهشت ماه است و اول گاه دویم ۲۰ تیرماه و اول گاه سیم ۵ اشهریور ماه و اول گاه چهارم
۵ امهرماه و اول گاه پنجم ۲۱ آذرماه و اول گاه ششم اول خمسه مسترقه که در آخر اسفندار
مذ ماه بود اول فروردگان روزی بود که ده روز با اول فروردین ماه باشد
و چنانکه عقیده مسلمانان بر این وجه است که روز جمعه زیارت اموات خود نمودن بهتر است
همچنین اعتقاد فارسیان چنان بود که در این ده روز زیارت دخمها کردن بهتر است
و گویند روان مردگان خبر یابند و موبدان و هیربدان در این ایام بجهت ارواح مردگان زند
خوانند نوشتن رقعه کژدم در پنجم اهل فارسیان پنجم اسفندارمذ ماه باشد در کتاب عجایب
المخلوقات آورده که در این روز از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب فارسیان رقعه
نویسند از برای دفع مضرت هوام و از ابریشم بر دیوار خانه چسبانند و چهارم که صدر خانه

بود خالی کذا نیا. و بعضی گفته اند که نوشتن رقعه کژدم رسم فارسیان نیست بلکه
بعد بعثت محمد که عوام بکار میدارند وان برین وجهست سج سج قرنه قرنه مجری ملحا
قرحا و بعضی گویند که افریدون در این روز طلسما فرموده و سموم جوانات را ببستی و مؤثر
اینکه رقعه نوشتن از پیش افریدون است انکه فارسیان در این رقعه مینویسند که بنام ایزد
و بنام بنی افریدون و عرب در این رقعه مینویسند که سلام علی نوح فی العالمین
و جمعی هم افریدون را نوح خوانند و بعضی از اهل فرس این روز را مردگیران گویند
بسبب انکه زنان در این روز بر شوهران تسلط مینمودند و مطالبتها میکردند ذکر
ایام مشهوره که مبنی بر موضع افتابست نوروز سلطانی روزی بود
که افتاب در نصف النهار ان روز افتاب بدرجه اول حمل رسد بشرط انکه در نصف النهار
مقدم در اخر حوت بود نوروز خوارزمشاهی اول نوروز بود که افتاب در درجه
شرف بود غایت قوت ربیع ۱۹ ثور بود اول ایام مطر رسیدن شمس است به
۲۱ درجه عقرب اخر ایام مطر ۲۶ ثور بود اغاز گرما ۵ جوزا بود امتزاج
فصلین ۱۰ جوزا بود و همچنین ۱۰ سنبله و قوس و حوت اول چله تابستان اول سرطان
بود غایت قوت گرما ۱۰ اسد بود اول فصل خزان اول میزان باشد اول
چله زمستان اول جدی بود شب یلدا ان شب اول جدی بود و بعضی گویند اخر
قوس است وانرا بغایت تحرانت غایت قوت سرما ۱۰ دلو بود نوشتن رقعه کژدم
بزعم اهل هند پنجم حوت بود و هندوان در این روز رقعه کژدم نویسند و گویند در
پنجم حوت صورت حشرات دارد و اهل عراق اول رسیدن مهلک از حشرات را این داخل ایام
دانسته در تقاویم نویسند و دیگر از جمله اموری که در تقاویم یافته میشود
خسوف و کسوف است چون حادثه خسوف و کسوف دوام غریبند و هر کس را تحقیق
ان رغبت می افتد واجب نمود تحقیق هر یکرا بر سبیل اختصار و توضیح اما خسوف
چون قرص قمر [illegible] مکدر منظلم چنانکه قبل از این در باب دوم مذکور شد

کثیف صیقلی است وکواکب نور از آفتاب هر آینه بسبب شعاع آفتاب که بر او
افتد روشن نماید وچون کره ارض نیز کثیف است لا محاله او را ظلی در خلاف
جهت آفتاب برافراشته شود وچون جرم آفتاب از جرم ارض اعظم است چنانکه
در ابعاد واجرام مبین شده لاجرم ظل ارض مخروطی الشکل باشد وبرصد وحساب
معلوم کرده اند که راس این ظل تا فلک زهره رسیده است پس به فلک قمر او را
وصول تمام باشد ودائما این ظل در مقابل آفتاب متحرک باشد چنانکه اگر آفتاب
فوق الارض بود مخروط ظل تحت الارض باشد واگر آفتاب تحت الارض مخروط ظل فوق
الارض باشد وچون مرکز آفتاب دائما ملازم سطح منطقة البروج است ومرکز زمین
مرکز منطقه هر آینه سهم مخروط ظل نیز ملازم سطح منطقة البروج باشد چنانکه خط
بلیمر را ذکر شاهد است هذا ایضا کیفیتم [illegible] پس لازم آید که هر گاه ماه در وقت استقبال عدیم
العرض بود یعنی در یکی از عقدتین یا در حوالی آن باشد در میان مخروط ظل افتد
در خلال آفتاب وماه وزمین هر سه در مقابل یکدیگر باشند تحقیقا او تقریبا
پس بسبب حیلولت ارض میان آفتاب وماه نور آفتاب از ماه منقطع شود وبرنگ اصلی
خود نماید وآن حالت را خسوف گویند ماخوذ از خسف المکان یعنی فرو رفتن مکان با زمین

الشمس
خسوف
صورته

چون در این حال
از الخسوف کلی گویند
گویند مصورة

ماه بتمامه ظل زمین فرو رود پس اگر تمام ماه بمیان ظل در آید
واگر بعضی در ظل محجب قلت وکثرت عرض از الخسوف جزئی
خسوف این است

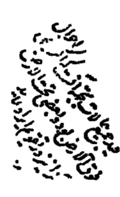
اما کسوف چون نیرین در احد العقدتین یا در حوالی آن بهم شوند بنوعی که چون خطی از بصر خارج شده بجرم شمس واصل گردد بجرم قمر نیز گذشته باشد و در این حالت قمر مانع از ابصار و شمس حایل گردد بواسطه کثافت قطع نور شمس از ابصار کند بعضا او کلا و چون قطعه ظلمانی ماه در اینحال بجانب ارض بود برنگ اصلی خود نماید پس چنان مظنون گردد که آفتاب سیاه شده است و اینحال را کسوف گویند که در لغت بمعنی قطع است و اینجا بمعنی قطع نور باشد و مقدار منکسف بحسب اختلاف بقاع مختلف شود و شاید که در بعضی بلاد مرئی شود دون بعضی بخلاف مقدار منخسف که در جمیع بقاع یکسان نماید چه انخسافات نفس ماه را عارض شود و صورت کسوف این است



و عادت قوم براین جاری شده است که در آخر تقویم مؤامره خسوف و کسوف بیاورند از جهت آنکه اراداتی در اول تقویم مؤامره تفاوت و تیمنا نیک نباشد چه در اغلب احوال این دو حادثه را تأثیرات مذمومه نویسند و ساعات گذشته از اول روز یا اول شب در ابتدا و وسط و مکث و ابتداء انجلاء و تمام انجلاء و همچنین ساعات گذشته از ابتداء خسوف و کسوف تا انتهاء انجلاء و مقدار منکسف و منخسف تعیین کنند تفصیل این کلام بر وجه اکمل آنکه احوال کسوف و خسوف جزوی یا کلی به مکث سه ساعت بدو و وسط و تمام انجلاء و اول

خسوف

خسوف و کسوف کلی با مکث پنج است ابتدا و تمام ابتدا و مکث تمام و وسط تمام ابتدای انجلا
و تمام انجلا پس چون اخبار بوقوع خسوفی یا کسوفی کنند ساعات گذشته از اول روز
یا اول شبی که دران خسوف و کسوف واقع شود تا زمان هر یک از احوال ثلثه یا خمسه تعیین نمایند
و همچنین مقدار منخسف و منکسف چنانکه اگر کلی باشد قید تمام جرم نمایند و اگر
جزوی باشد مقدار او از دانق و اصبع و طسوج و شعیر مذکور سازند چه اهل حساب تمامی
صفحه جرم هر یک از نیرین را شش دانق فرض کنند و هر دانقی دو اصبع و هر اصبعی دو
طسوج و هر طسوجی چهار شعیر و مقدار منخسف و منکسف را از این مفروضات تعیین
کنند و گاه باشد که در بعضی تقاویم لون ماه در زمان وسط خسوف تعیین نمایند
چنانکه اگر عرض قمر در آن زمان کمتر از ده دقیقه باشد گویند لون ماه بغایت سیاه بود
و اگر میان ده دقیقه و بیست دقیقه باشد گویند سیاه مایل بسبزی بود و
اگر میانه بیست و سی باشد گویند سیاه مایل بسرخی بود و اگر میانه سی و چهل
باشد گویند سیاه مایل بزردی بود و اگر میانه چهل و پنجاه باشد گویند اغبر بود
و اگر میانه پنجاه و شصت باشد گویند اشهب بود و در اکثر تقاویم طالع و عاشر
زمان وسط خسوف و کسوف را با اجزاء آن بیاورند و ابونصر قمی که یکی از علمای
احکامست طالع و عاشر مدبر را بجای وسط اختیار کرده است و در بعضی تقاویم
مدبر طالع و مدبر جزو اگر مراد کوکب مستولی را بیابند و موضع ایراد نمایند چه بنا
احکام خسوف و کسوف بر انست و معنی مستولی بعد از این در باب هفدهم معلوم گردد
انشاء الله تعالی و احکام خسوف و کسوف را در ذیل این تعیینات که مذکور شد بیاورند
و مؤامره خسوف و کسوف اگر جمیع حالات آن در تحت الارض باشد در تقویم ننویسند
چه جمهور اهل احکام بر آنند که اثر آن ظاهر نیست و احکام طالع تحویل سال از
احوال اصناف الناس و چگونگی حصول ارتفاعات و باقی احوال از قحط و خصب و امن
و آشوب و صحت و مرض و کیفیت احوال و ولایات علی سبیل الاجمال در ورق مقدم



براوراق دوازده گانه نویسند واگر قران علویین در سالی بوقوع آید احکام
آنرا علیحده در ذیل احکام طالع تحویل سال ایراد کنند وهمچنین احکام اجتماع
واستقبال واتصالات کلی در هر ماهی بر سر ورق آن ماه مخلوط بیکدیگر نویسند
ودر بعضی تقاویم تمامه احکام اتصالات کلی را [illegible] سر صفحه یمنی واحکام اجتماع
واستقبال را در سر صفحه یسری نویسند ودر بعضی دیگر تاریخ ولادت ورحلت
انبیا وائمه واولیا وعلما وسلاطین ماضیه وهمچنین تاریخ جلوس ایشان با
بعد از احکام طالع نویسند وبعضی از منجمان منسوبات کواکب سبعه سیاره وحظوظ
ایشان در بروج اثنی عشر واحکام اختلاجات اعضا واحکام قوس قزح وارباب ساعات
وآنچه بدین ماند مثل احکام غالب ومغلوب ومعرفت رجال الغیب ومن المحبه احکام
زلازل [illegible] ودوابه ومعرفت جهت سکز یلدوز واحکام زجر الفال واید قوة
[illegible] الاهلة واحکام چگونگی وقوع اهله در بروج در اوراق مقدم
بر اوراق دوازده گانه ومؤخر از اوراق احکام طالع تحویل یاورند ومعرفت آنها
محتاج به بیان نیست وآنچه محتاج باشد در سر همان صفحه شرح آن داده باشند ودر
اکثر این تقاویم اختیارات ایام فرس ومنازل قمر ونظرات وبیانار کواکب سیاره [illegible]
او وهمچنین اختیارات بودن قمر در بروج اثنی عشر در اوراق مقدم بر اوراق دوازده گانه
ومؤخر [illegible] مذکوره بنویسند اینست معرفت آنچه متداول گشته وامروز از تقاویم
نامه [illegible] شهور در ترتیب جداول اینست که مذکور شد ودر بعضی تقاویم تسییر
درجه طالع تحویل وهمچنین تسییر درجه مریخ در وقت تحویل وتسییر تسییر هر یک
بدلایل اصلی وتقاویم سبعه متحیره وابعاد کواکب از مرکز عالم وتاریخ [illegible] وغیر ذلک
مثل مراکز بحران وسهم الحوادث و[illegible] باطات وطبایع منازل قمر وارباب حدود ووجوه
مو نیمع هر یک از کواکب سیاره از اموری که با احتیاج کلی نیست ایراد کنند وتعرض آنها
موجب تطویلست لیکن چون ما را توضیح وتنقیح در شرح لازمست از اطناب وتطویل

ایشان وحروف

زجر الفال
بالزاء المعجمه ثم الراء المهمله هو الحکم بالمغیبات من العلامات وهی صیحة الطیر وغیرها کما
قال الشاعر
وما انا ممن یزجر الطیر همه اصاح غراب او تعرض ثعلب
منه رحمه الله

ساعات وصول کف الخضیب بدائره نصف النهار نیز باید هر روز در تقویم ثبت توان نمود لیکن در تقاویم بنظر نرسیده
منه

تسییر درجه حرکت

جائزه تعریف تسییرات خمسه بر سبیل سائل استاد و ایراد آن باستقصا و تدقیق در این مقام نیست تسییرات پنج

۵۹ دقیقه ۸ ثانیه از شب و روز

چاره نیست اما تسییر از جمله اعمال احکامیانست و آن مخصوص کردن حرکت نقطه
از منطقة البروج در صورت طالع بر توالی هر چند فی الحقیقه با نحرکت متحرک نباشد
و اهل احکام گویند که اعتبار وقت از رسیدن اثر دلیل اول بدلیل ثانی تا از امتزاج
دلیلین استدلال بیکی از حوادث نماید حاصل شود و نزد ایشان تسییرات پنج نوع است
از انجمله تسییر تحویل است که درجه طالع تحویل با موضع کوکبی را که در صورت طالع باشد
هر شبانه روز پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه بقدر حرکت وسط شمس حرکت دهند
و هر دلیل از دلایل اصلی که رسد حکم بر شیئی از حوادث نمایند و مراد از دلایل اصلی
مراکز بیوت اثنی عشر و مواضع جرم و شعاعات هر یک از کواکب سیاره و مواضع هر یک
از عقدتین قمر و سهام مستعمله است در صورت طالع و تسییر درجه طالع و تسییر
درجه مریخ را در تقویم خاص بواسطه استدلال بر فتن و آشوب عمل کنند چنانکه
در هر وقت که تسییر مریخ بجرم زحل یا بشعاع تربیع و مقابله او که در صورت طالع باشد
رسد یا بوتدی از اوتاد طالع حکم کنند بر انکه در آن وقت فتنه روی نماید خاصه
که در صورت طالع یا قریب بآن مقابله یا تربیع نحسین واقع شده باشد و اگر بجرم
مشتری یا بشعاع تثلیث و تسدیس او رسد حکم بتخفیف فتنه و فساد و آشوب کنند و
در تقویم بعد از جدول سمت قبله جدولی بیاورند و در آنجا تسییر درجه طالع
بازاء هر روزی ثبت کنند بدین رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه و جدول
دیگر بیاورند بعد از این و صاحب حد موضع تسییر را در آن جدول ثبت کنند
چه آنرا نیز در احکام مدخل است و بعد از آن سه جدول دیگر بجهة تسییر درجه
مریخ و دلایل او بر ترتیب مذکور سازند اما سبعه متحیره هفت کوکب خنس که اهل
احکام ایشانرا توهم کرده اند متحرک بحرکت معکوس بطریق که در چه که از آنجمله
و بعضی گویند که این کواکب در تحت فلک قمر در کره اثیر باشند و ایشان خلفا
و نواب کواکب سبعه اند و لهذا ایشانرا ثوانی نجوم نیز خوانند و بطلمیوس هم

کواکب سبعه متحیره

در کتاب

در کتاب ثمرة الفلك باین معنی اشاره فرموده وابن فرخان طبری در مدخل خود تصریح
نموده و اسامی هر یك از این کواکب با تقویم ایشان که ۲ مرداد سنه هفصد و شصت
یزدجردی مستخرج شده این است آکید ۲ غطیط ۳ غریم ۴ بهموش ۵
کاذابه ذوذوابه ۶ لحیانی و در تقویم اسامی با تقویم ایشان در اول ماهها
ازمنه های جلالی در صفحه [illegible] در هر موضعی که لایق باشد نوشته‌اند و بعضی تقاویم
وقت مقارنه قمر را با این کواکب استخراج کرده بطریق حالات در میان نظرات نوشته‌اند
و در اختیارات اینها از جمله محذورات دانند چنانکه جمهور از اینجمله کید را علامت
هر یک برین وجه ا ۱ مع کید ط مع غطیط مع غریم مع سرموش مع کاذابه
مع ذوذوابه مع لحیانی اما ابعاد کواکب از مرکز عالم چون هر یک از سیارات
افلاك متعدده است چنانکه سبق ذکر یافت مرکز همه مرکز عالم است لاجرم ابعاد این
کواکب از مرکز عالم مختلف شود و سلطان مغفور در زیج جدید همین متعرض
طریق استخراج بعد نیرین از مرکز عالم شده است و بر ظاهر اتعرض با بعاد کواکب دیگر
مشهور نیست و در تقویم ابعاد شمس را از مرکز عالم بازاء هر روزی در جدول بعد
جدول میل و اوج [illegible] نمایند و ابعاد قمر در جدولی بعد [illegible] بعد و عرض [illegible] قمر یکی
درجه و دوم دقیقه و مخفی نماناد که این درجات در شمس با جزائیست که نصف قطر
خارج مرکز او بان اجزاء شصت گیرند و در قمر با جزائیست که نصف قطر مایل او
و ناظر تقویم را اگر معرفتی بحساب اهل تنجیم بوده باشد چون بعد شمس را در [illegible]
ثانیه و همچنین بعد قمر را در [illegible] ثانیه ضرب کند بعد هر یک حاصل آید با
که نصف قطر ارض واحد باشد از آن اجزاء و چون هر یک از این دو حاصل ضرب را
در مرفوع یکهزار و دویست و هفتاد و دو فرسخ و نیم که عدد [illegible] نصف قطر ارض
است وارقام [illegible] ضرب کند و مرفوع حاصل را از جنس فرسخ ثانی
بعد هر یک از نیرین از مرکز عالم بفراسخ معلوم کرد اما تاریخ یهود اسامی ماهها

تاریخ یهود

تاریخ یهود

[illegible]

ایشان بترتیب اینست تشری ل مرحشوان کط کسلیو ل طیبت کط شفط ل
اذر کط نیسن ل ایر کط سیون ل تمز کط آب ل ایلل کط وسالهای این تاریخ یا کامل
بود بدوازده ماه قمری که او را بسیط خوانند یا بسیزده ماه که انرا عبور خوانند و
در عبور ماه اذر مکرر میشود و اذر اول زاید باشد و اذر ثانی دوم اصلی و شرط این اصطلاح
انستکه اول تشری که مبدء سال ایشانست مشروط است بانکه ما بین بیست و هفتم
اب و ایلول ماه رومی باشد یعنی در حوالی تحویل آفتاب بمیزان بود. مقدم بران یا موخر
از ان و سبب شروط مذکوره انستکه چون حضرت کلیم در روز پنجشنبه پانزدهم شهر
نیسن از بحر نیل بسلامت گذشت فرعون و جنود او هلاک شدند انحضرت باین روز
استبشار نموده فرمود که این روز را عید خود دانید و در سنین متتالیه تغییر
موسم ان جایز ندانید و ان عید را عید فصح خوانند و چون سال رومی که شمسی است
زیاده است از دوازده ماه قمری به روز کبیسه مرابنه هر دو سال یا سه سال
بسیط مذکوره یکماه زیاده باید بالضروره انما هو اکبس کردند لحق شهود ابنی تحریره
سازند و ان سال را که هر اینه عبور باشد سیزده ماه گیرند تا ان تفاوت مرتفع
شود و همیشه اول تشری در حوالی تحویل میزان باشد و شرط ایشان متفق شود
و این کبس بعینه مثل کبس خطائیان باشد و تفاوت ندارد الا بدو چیز اول
انکه شهر زاید خطائیان متخلل در ما بین دو ماه معین نباشد و شهر زاید این طایفه همیشه
در ما بین ماه پنجم و ششم باشد دوم انکه اول ماه خطائیان از اجتماع حقیقی گیرند
و قرار این طایفه از رویت هلال اما ربانان که معظم یهود ایشانند اول
ماه را از اجتماع وسطی گیرند و سالها بمذهب ربانان سه نوع باشد زاید و ان
در بسیط سیصد و پنجاه و پنج روز باشد ۳۵۵ و در عبور سیصد و هشتاد و پنج روز ۱۸۵
و معتدل و ان در بسیط سیصد و پنجاه و چهار روز و در عبور سیصد و هشتاد و چهار
روز و ناقص و ان در بسیط سیصد و پنجاه و سه روز باشد و در عبور سیصد و

هشتاد و سه روز و سر این عمل آنستکه باعتقاد ایشان شاید که اول سالها
روز یکشنبه و چهارشنبه و جمعه بود که با فتاب سفلین منسوبند و چون چنین بود
اگر در مبدء سالی از سالها یکی از ایام ثلثه افتد بالضروره روز قبل از آنرا
مبدء سازند یا روز بعد از آنرا پس اگر روز قبل از آنرا مبدء سازند سال زاید باشد
و اگر روز بعد از آنرا مبدء سازند ناقص کما لا یخفی و اگر مبدء سال غیر ایام ثلثه
افتد هر اینه آن سال معتدل باشد و هر یک از تشری و شفاط و نیسن و ادب را همیشه
سی روز گیرند و در عبور از زاید همیشه سی باشد و هر یک از طلبت و آذر اصل و آذر دوم
و ایلل همیشه بیست و نه روز باشد اما در سال معتدل اگر بسیط باشد و اگر عبور
مرحوان بیست و نه باشد و کسلیو سی در سال زاید هر دو سی باشد و در سال ناقص
هر دو بیست و نه و وجه این سال باید تامل ظاهر است و مبدء این تاریخ از وقت
حضرت ابو البشر صفی الله گیرند و بزعم ایشان ۵۵۶۳ سال تمام گذشته از
رحلت حضرت آدم تا مبدء تاریخ اسکندر و بنا بر علی هذا در اول اینسال ۱۹۰۸
اسکندری بیست و ابتدای این تاریخ ۵۵۰۵ سال گذشته و در تقویم جدکوی بعد از
جدول ایام تاریخ روم جهت ایام این تاریخ بیارند و اوقات مرموز هر دو یکی از این
دو طایفه ثبت کنند و شاید که در جدول بیاورند بمذهب هر دو طایفه اما
مراکز بحران چون بر بدن انسانی یکی از امراض حاده مانند حمیات مستولی گردد
و اطبای حاذق در مبدء این مرض معلوم کنند که قمر در کدام جزو است از اجزا
معدل النهار و ابتدای این جزو دایره معدل النهار را بچهار قسم متساوی کنند و چون
دوایر منسوب بمبادی اقسام اربعه بگذرانند هر اینه آنها دوایر بچهار نقطه از منطقه
البروج بگذرند و آن نقاط مراکز اربعه و مواضع بحارین عظیمه خوانند و هر وقت
که قمر بیکی از این مواضع رسد آن را وقت بحران بزرگ گویند و بحران محاربه طبیعت
باشد با علت پس اگر در آن اوقات طبیعت بر علت غالب شود حال بیمار بنجات انجامد

مراکز بحران

وبیست و هشتم نرسد هر اینه ربع اول را در روز هفتم تمام کند

وعلامت آن اسهال یا ادرار یا عرق باشد مر اثر بحران را و اگر مغلوب شود حال بیمار
بتر انجامد و چون قمر دوره را در ۲۷ روز و کسری تمام کند و بیست و هفت روز تو
هر اینه ربع اول را در روز هفتم تمام کند و ربع دویم را در روز چهاردهم و تقدم
و تاخر ساعت بحران از این روزها خارج نباشد اما تمام شدن ربع سیم میان
بیستم و بیست و یکم باشد از این سبب تقدم در بیستم افتد و تاخر در بیست و یکم
و رسیدن او باز بموضع اصل در بیست و هشتم باشد و بعد از آن بار دیگر دور
از سر گرفته شود و این ایام را ایام بحران قوی خوانند و گویند مکاوحت طبیعت
با علت درین ایام بیشتر باشد چه قمر که دلیل عالم کون و فساد است در این اوقات
بنظر عداوت که تربیع و مقابله است بموضع اصل ناظر باشد و چون موضع اصل
که در ابتدای مرض قمر آنجا بوده اقتضای مرض کرده باشد مواضعی که مخالف آن موضع
بود اقتضای نقصان و ضعف آن علت کند و قوت طبیعت در حال مکاوحت در
آن وقت میل بصلاح بیشتر کند چه خصم را در حال ضعف آسان تر قهر توان کرد و باز
هر ربعی را از ارباع مذکوره بدو قسم کنند و دو اصول مبادی هر یک بگذرانند
چنانکه همه فلک بهشت قسم شود و مبادی این اقسام را از منطقة البروج زوایای
ثمانیه خوانند و هر روزی که قمر بمبادی رسد که ما بین مبدء دو ربع متجاور باشد
آن روز را انذار خوانند یعنی انذار کننده ببحرانی که در مبدء ربع مستقبل افتد
و آن روز چهارم و یازدهم و هفدهم و بیست و چهارم باشد چنانکه چهارم انذار
کند هفتم و یازدهم بچهاردهم و هفدهم به بیستم یا بیست و یکم و بیست و چهارم
ببیست و هشتم و اهل احکام از حلول کواکب در موضع هر یک ازین ایام استدلال
بر امید صحت و خوف هلاک مریض نمایند چنانکه اگر در موضع بحران سعدی باشد
گویند زایل شود و اگر نحسی باشد یا قمر در آن وقت منحوس باشد گویند علت مستولی
گردد مگر وقتی که تاثیر نحس ضد تاثیر علت باشد که آنهم مقتضی صحت شود بشرط



انکه این نحس محمود الاحوال بود اما اهل نجوم بحرانی دیگر آورده‌اند که از آن
تغیر هوا می‌خواهند از خالی بخالی و دقیقه اجتماع را بجای مبدء بیماری گیرند و از
انجا ابتدا کرده بجهت سهولت منطقة البروج را بهشت قسم متساوی کنند و
زوایای ثمانیه را از مبادی این اقسام اعتبار کنند و مواضعی که پیش و پس از جزو
اجتماع و نظیر او باشد بدوازده درجه نیز داخل مواقع بحران دانند و ابعاد ابا
زوایای ثمانیه که مجموع دوازده باشد تا بیست خوانند پس موضع اول از مواضع
بحران نقطه اجتماع باشد بعد از آن درجهٔ دوازدهم آن پس درجه چهل و پنجم پس
نودم پس صد و سی و پنجم پس صد و شصت و هشتم پس صد و هشتادم پس صد و نود و
دویم پس دویست و بیست و پنجم پس دویست و هفتادم پس سیصد و پانزدهم پس سیصد و
چهل و هشتم پس سیصد و شصتم پس جزو اجتماع در درج ثمانیه و اهل احکام خصوصا
رومیان گویند که جزو تاسیس در برجی رطب واقع شود و قمر در آن جزو متصل شود
بکوکب رطب سیما از خانه عطارد ابر و باران و باد انگیزد بحسب زمان و مکان و اگر
در اتصال عطارد متصل بزهره باشد تاکید امر مذکور نماید و معرفت خانها کواکب
در باب پانزدهم معلوم گردد ان شاء الله تعالی و در تقویم فوق هر یک از صفحه یمنی و
یسری سه جدول در عرض صفحه بیاورند و مجموع را بدوازده قسم کنند شش قسم در
صفحه یمنی و شش قسم در صفحه یسری در جدول فوقانی اسامی هر یک از زوایای
ثمانیه نویسند و در جدول دویم در جانب تاسیسا بارقام هندی و در جدول ثالث
بارقام جملی لیکن درجات را در این جدول بروج رفع کنند بشرط انکه مبدء این
انا اول حمل باشد اما سهم الحوادث مهره احکام نجوم این سهم را جهة حوادث عالم
بدست آورده اند چنانکه تقویم آفتاب را از تقویم قمر نقصان کنند و ما بقی را بر
تقویم زحل افزایند حاصل موضع سهم الحوادث باشد که لا محاله دایم در وقت
اجتماع این سهم مقارن زحل باشد و در استقبال مقابل او گویند علت نحوست

اجتماع واستقبال از آنها است وهمچنین در وقت تربیع نیرین بر تربیع زحل
پس هرگاه این سهم مسعود بود بجرم یا شعاع سعود ودر بیت سعد بود دلالت
کند که میان خلایق اتحاد ومودت بود وبحصول مهمات بآسانی واگر منحوس
یا در بیت نحس بود حکم برعکس بود واگر در یکی از دو خانهٔ زحل بود دلیل بود بر
فرو بستگی کارها وشدت سرما در وقتش ووزیدن بادهای ناخوش خاصه در
دلو واگر در یکی از دو بیت مشتری بود کشادگی هوا باشد خاصه در قوس ومیل
مردم بصلاح وخیر وورود بدار القضاة واگر در یکی از دو خانه مریخ بود میانهٔ خلایق
خصومت افتد وبادهای سخت وزد در موسم اما گرم شود واگر در خانهٔ آفتاب
بود هوا خوش گردد ودر وقت گرما گرمی کند ومردم بزرگی جویند وبا عظما
اختلاط بسیار کنند واگر در یکی از دو خانهٔ زهره بود مردم بلهو وطرب مایل باشند
وغلبه ونشاط بود در خلایق ووقوع بارندگی در وقت واگر در یکی از خانها
عطارد بود کثرت گفتگو بود در میان مردم وتهمت وبهتان خاصه در جوزا
وبحساب وکتابت وخصومتهای دیوانی مایل باشند واگر در خانه قمر باشد در وقتش
باران آید وفتح کارهای عوام الناس بود وخبرها رسد والله یعلم ودر تقویم
بجهت سهم الحوادث جدولی در یمین جدول اتصالات ویسار جدول اجتماع و
استقبال بنا کنند ودر آنجا بازاء هر روز موضع این سهم در نصف النهار
آنروز ثبت کنند بدین رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه اما رباط طبایع
منازل قمر از جملهٔ معتقد هندوانست واگر برطوبت ویبوست هوا استدلال
کنند وگویند حدوث این دو کیفیت بشش رباط قائم است که آنرا بعبارت ایشان
حصر گویند ودر رباط اول شش منزل است شرطین بطین طرف جبهه قلب شوله مقدم
ودر رباط دوم هفت منزل است بطین نثره زبره اکلیل نعایم اخبیه مؤخر
ودر رباط سیم پنج است ثریا ذراع صرفه زبانا بلده ودر رباط چهارم شش

رباط

دبران هنعه عوا غفر زبانی سعود و در رباط پنجم دو هنعه بلع و در رباط
ششم هم دو سماک ۱ وکویند این رباطات در منازل بمنزلهٔ مثلثات در
بروج چه هر رباطی حاوی چند منزل است از بروج لیکن جهات بروج متساویست وجهات
منازل متساوی نیست وکویند منازل هر رباطی ناظرند بیکدیکر چنانکه بروج هر مثلثه
و از این جهت کویند اثر رباط اثر نظر است چنانکه عقیدهٔ ایشان باشد که هرگاه
قمر در منزلی بود از رباطی وکوکبی در منزلی دیکر باشد هم از آن رباط بیکدیکر ناظر
باشند و از حلول قمر وسایر کواکب در منازلی که در یک رباط و یک طبع باشند
استدلال بر احوال هوا کنند و از رطوبت و یبوست چنانکه کویند که چون قمر در
منزلی رطب باشد از رباطی و شمس در منزلی دیکر رطب هم از آن رباط دلیل باران
باشد در وقتش و اکر در منازل یابسه باشند از یک رباط دلیل یبوست هوا و
منازل رطب یازده شمرده اند دبران ذراع جبهه صرفه غفر زبانا قلب شوله
ذابح مقدم موخر و منازل یابسه هشت بطین هنعه طرفه اکلیل بلده سعود
اخبیه رشا و منازل میانه ذات نه شرطین ثریا هقعه نثره زبره عوا سماک
نعایم بلع و در تقویم بعد از جدول منازل جدولی جهت رباطات ایشان
بیاورند و علامت هر یک از یکی تا شش بارقام جملی بازاء هر منزلی که داخل آن رباط
بود ایراد نمایند و جدولی دیکر بعد از آن جهت طبع هر منزلی از رطوبت و یبوست
و میانه بیاورند و علامت رطوبت ط و از یبوست سه و از میانه ه اما ارباب
حدود و وجوه موضع کواکب حقیقه نمایند و ما بعد از این بتفصیل معلوم کرده
و علامت حد و وجه موضع هر کوکب را متصل بعلامت صاحبان حد و وجه در
اثنای تقویم آن کوکب ثبت کنند و بر سر جدول نیز بنویسند و علامت حد ح باشد
و علامت وجه به باعتبار صورتی چه وجه را صورت نیز کویند اینست تمام کلام
در معرفت تقویم تام بعد هذا مصنف تمهید بوردات ابواب اینده که مقصد

اصلی

اصل است میفرمایند اکنون بعضی چیزها که ناظر تقویم را در اختیارات
وغیرها بکار آید ایراد کرده میشود و اگر در اجل تاخیر و در فرصت تعجیل
بوده باشد این بی‌بضاعت نیز بقدر استطاعت و امکان در شرح آن
سعی و اهتمام بتقدیم رساند انشاء الله تعالی و مثال مثبتات ورق
مقدم بر اوراق دوازده‌گانه و متعلقات صفحهٔ بری
با بعضی از زوایدات اینست که در اوراق
آینده ثبت افتاده والله الموفق
الی الصواب والیه
المرجع والمآ
ب

جدول رؤیة الأهلّة ومدخل السنة القابلة

بمبارکی و فرخی و سعادت و اقبال در آمدن مبدء چین و در سال
سی و چهارم از دور خاون کسو که آنرا انجاتی تین و و بترکی لوی
خوانند بعد از انقضاء نود و هشت فلک از که اول از چاغ
دوازدهم که آنرا انجاتی خالی و بترکی طنغوز خوانند روز هجدهم از
دور ششی که آنرا انجاتی شین خو و بترکی ییلان خوانند و روز پنجم از دور رابع
که آنرا انجاتی تن گویند و آن خوانگ شبا یعنی زرد و آنرا در اختیارات
محمود خوانند ۱۲

کلب ایت ئیل سگ خنزیر طنغوز ئیل خوک	داقوق تخاقو ئیل مرغ ئیل مقدم زائجه طالع اجتماع	همدونه پیچی ئیل بوزینه
فاره سیچقان ئیل موش		فرس یونداییل اسب
بقر اود ئیل گاو نمر بارس ئیل پلنگ	ارنب طوشقان ئیل خرگوش	حیه ییلان ئیل مار تمساح لوی ئیل نهنگ

هلال رمضان لو
عرض شمالی معتدل بیند

هلال شوال ل لو
عرض شمالی لا یری

هلال ذی القعده لب
عرض شمالی بغایت باریک بیند

هلال ذی الحجه لج
عرض شمالی و لا یری

هلال المحرم له
عرض شمالی ا ... لا یری

هلال صفر لو
عرض جنوبی ا ه لا یری

واحکامها

واحکام مبادی طوالع المقرر علی التحویل و مبادی اقسام السنة والشهور المنسوبة لعقائد

کذشته از مدخل حقیقی جقشابات ۱۸ روز چهار هزار و ششصد و پنج فلک کرارقامش ایام ۸ افتکات ۵۹۰ ۴ وکذشته از آفرینش عالم بزعم انیطانیه شش هزار و ششصد و شصت و چهار و دوازده ناقص مقاد و یک ماه تمام و سال خرکولا انقضا و دویم است و تبارنج متداوله مشهور در آمدن مبد مذکوره بعد از انقضاء چهار ساعت از شب جمعه نوزدهم شهر جمادی الآخر سنه ۱۰۰۵ هجریه ناقصه موافق با شب بیست و نهم کانون الآخر رومی ۱۹۹ مصادف با شب سیزدهم تیرماه قدیم ۹۶۵ یزدجردیه مطابق با شب بیست و چهارم بهمن ماه جلالی سنه ۵۱۸ ملکشاهیه احکامها چون سال خر بود آید که از اترکی داقوق و تنجاتی یو خوانند سالی بود با بیماری و زمستان دراز کذرد و باران متوسط بود و در آن سال نرخها کران باشد و هوام بسیار باشد و زنان حامله آفت بسیار رسد و مولودی که در این سال در وجود آید خوبروی و نیکو خو و خرد باشد و آنچه کنیزک بازی ماند و اکر باول سال زاید مفسد و بدکردار باشد و بسیار دشمن و اکر باخر سال زاید مشهور و مهمان دوست و خوب باشد والله اعلم

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	لیجن	۱۲	۱۷	۸۸۴۸	۵	۴	۱۸
ا	ادامری	اوکس	۲۲	۱۱۳۵	۵	۳	۲۹
٠	دوشی	۹/	۱۳	۱۰۳۴	۵	۶	۳۴
ج	لیجا	ب	۱	۳۴۱۲	۱۲	۱۱	۲۹
٠	ایکدای	دکس	۵۲	۳۱۵۴	۵	۶	۵۸
۷	شوندنوند	۹۸	۳	۴۵۲	۲	۱	۴
ه	شبنک ینک	ه ص	۱۸	۷۵۸۳	۲	۴	۱۹
ح	ادیجیلی	ه کا	۲۵	۹۱۳۱	۵	۱۲	۷۹
و	کوود	۹ ه	۳۳	۹۷۷۳	۱	۶	۳۴
د	لیجد	دح	۴۹	۱۹۵۷	۵	۱۰	۵۵
۷	نودنوغرای	وکا	۵۲	۴۷۸۴	۵	۵	۵۷
ح	شنوسن	وط	۴	۵۴۱۴۱	۵	۱۲	۵
ط	بجن	دح	۹	۶۳۲۶	۴	۳	۲۵
ه	بنیشکیلی	دکا	۳۶	۵۹۵	۵	۱۰	۲۷
ی	شاحن	دط	۳۴	۵۹۱۱	۳	۵	۳۵
یا	شادوشو	۲۵	۵۵	۶۹۶	۲	۵	۵۱
و	الیجرای	۲	۵۵	۶۸۱۰	۵	۲	۵۶
ت	فالشو	۲/ط	۵	۲۸۸۱	۱	۱۱	۶
ع	لیجوق	طه	۱۰	۵۵۶۶	۵	۲	۲۱
د	یلیجلی	طح	۲۵	۳۱۴۱	۵	۷	۲۶
یه	جیوشو	ط/ط	۳۵	۷۲۵۵	۵	۴	۳۵
ی	بنلو	۵ه	۵۵	۹۴۳۶	۴	۷	۵۱
ح	سکنرای	ط ی	۵۴	۹۲۲۱	۵	۱۱	۵۶
یو	سیوفن	ل ی	۶	۱۹۲۵	۳	۱۰	۷
ی	خنلو	مه	۲۱	۳۸۵۵	۲	۱	۲۲
ط	طونغرای	مام	۳۴	۵۵۹۸	۵	۴	۲۴
یح	سیونکوت	مال	۳۶	۵۹۹۵	۱	۳	۳۶
یط	لتون	لب	۵۱	۸۱۷۵	۵	۶	۵۰
ک	ایتیرای	۶	۳۴	۸۵۴	۵	۹	۵۶
ه	ستاوسک	۲ ا	۷	۲۹۵	۵	۹	۸
کا	دامسر	ا ما	۲۲	۲۵۲۴	۴	۱۲	۷۳
ما	ان برنجلی	ا ح	۲۳	۶۵۷۲	۵	۱	۲۴
که	دونجن	ا ک	۲۷	۴۷۲۹	۳	۲	۳۸
کو	سیوحن	-ا	۵۰	۶۹۱۴	۲	۵	۵۶
ت	حتتامدا	۰۲	۵۳	۹۸۱	۵	۶	۵۵
که	دابجن	بکو	۷	۹۵۹۹	۱	۲	۹

سنه ۱۰۰۵ هـ جمعه ۱۹ از جمادی الآخر

جدول رؤية الاهلة و مداخل السنة الحقيقية بالتواريخ

باليمن و السعادة و الاقبال تحويل سال عالم و قدوم بهار خرم
هر سيد نير اعظم بمحاذات نقطة اعتدال ربيعي بعد انقضاء
دو ساعت و هفت دقيقه و شانزده ثانيه سيوم دوشنبه ثالث رجب
دويم شهر شعبان سنة ناقصة هجريه موافق با روز دوازدهم
آذر ماه رومي سنة اسكندريه مصادق با روز بيست و پنجم
مرداد ماه قديم سنة يزدجرديه مطابق با روز اول فروردين ماه
الجلالي سنة ملكشاهيه مصادق با روز چهارم ايكنداي
سنة غازانيه و از جلوس چنگيزخان سنة استخراج مدخل سال

هلال ربيع الاول
عرض جنوبي
هلال ربيع الثاني
عرض جنوبي
هلال جمادي الاول
عرض جنوبي
هلال جمادي الاخر
عرض جنوبي
هلال رجب المرجب
عرض جنوبي
هلال شعبان
عرض شمالي

عقرب
م البطيخ
م العنب
م الخمر و الحلاوة
م الحبوب الاولى
قوس
م القطن و العز
ميزان
م الشعير و اللحم
م الجوز و الكتاني
سنبله
م الزعفران
م اللوز و الفستق
م الحمص
م العنا و المشمش
م الشيلم و الجذر
جدي
م الدخن و الجاورس
سرطان
دلو
مريخ
راس
زهره
حوت
حمل
شمس
عطارد
جوزا
م الحبوب
و الشعير و العصل
م الارز و الذرة
ثور
مشتري قمر
م العنب و التمر

الاربعة

الاربعة المشهورة وزايجة طالع العالم سنة مولود واستخراجها بالطرق المختلفة

بزعم ختائيان پنجاه فلك وثلثان فلكي الاكبري گذشته از كرِ پنجم از چاغ يازدهم كه
انرا بلغت اهل ختا شيو وبلغت اتراك ايت كويند روز اول ان ايام دور ستيني كه انرا
بختائي كاوه وبتركي سيچقان خوانند وازده ودرابع كه در اختيارات معتبر است روز بادهم
كه انرا بختائي خالي خوانند وان به باشد يعني سفيد وان دو اختيارات بغايت نيوند
گذشته از مدخل حقيقي ابكندكاي سه دور دو هزار و چهار صد و هشتاد فلك كه ادوار قمس
اينست با ايام دو فلكات ۰ ۸ م ۲ وازمدخل قمسي كه انرا كيچه كويند دوازده روز و پنجم از
سده ... شش فلكي و ثلث فلكي كه ادوار قمسر اينست با ايام ۱۳ فلكات ۱۵ ۰ اسداس واين
قسم سيم است از اقسام بيست و چهاركانه سال سي و چهارم از دور خاون كه انرا بختائي تين
بود وبتركي داقوقي خوانند گذشته از افرينش عالم بزعم اهل ختا ۸۸ ۸ ۸ ون واز وت
ناقص هفتاد و يكسال تمام وسال مذكور هفتاد و دوم است استخراج طالع سال
با فوق قصبه جا بدحفظها الله تعالى عن البليات الى الابد بمحاسبه زيج جديد رصد
الغ بيك بدو طريق طريق اول حصه شمس نط ر ه بعد ماضي ح م بعد مستقبل
لط كه ساعت بعد ماضي ح ر ولد ساعت بعد مستقبل به نسم ساعت
بعد نصف النهار و ، ، ساعت تحويل وبول الدايرلا مطح مطالع نظير جزو
شمس قف ، ، مطالع طالع ربا مطح ، طالع وكوما ربح طريق دوم اوج وقت ح ۰
مو مركز معدل ح الو س نونه تعديل ح فامد لط مركز حادث ح كه كا مالو تعديل
ناكن نب مركز حاصل ح كو س كد فضل مركز تعديل بوين كه مركز حادث دوم ح كا
لد كط تعديل ح ناك ش مركز حاصل دوم ح الو س تو كا فضل اين بر مركز معدل كب
نح مركز حادث سيم ح له كا الد له تعديل ح ناك ش مركز حاصل سيم ح كو س نونه
وچون اين بعينه مركز معدل است مركز حادث سيم مركز تحويل باشد مركز نصف النهار
مقدم معدل بتعديل الايام ح له الد مه تفاضل ميان اين ومركز تحويل
ح الداير قكه نوك مطالع تقويم شمس بفلك مستقيم در نصف النهار مقدم
قط ما لو س مطالع طالع ربا مر له طالع وكو لط نه ۱۱ والله اعلم

		الخامس	بقية الزوايا الثانية
	١٩٢	١٨٥	مراكز القرانات
	[illegible]	[illegible]	نهايات طالع استقبال

استقبال شب نوزدهم شهر رمضان ساعة [illegible] مقدار انصراف [illegible]
زمره دولت [illegible] وقوع [illegible]
مستعد [illegible] والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب

البيت	[illegible]
طرفه	[illegible]
جبهه	[illegible]
زبره	[illegible]
صرفه	[illegible]
عوا	[illegible]
سماك	[illegible]
غفر	[illegible]
زبانا	[illegible]
اكليل	[illegible]
قلب	[illegible]
شوله	[illegible]
نعائم	[illegible]
بلده	[illegible]
ذابح	[illegible]
بلع	[illegible]
سعود	[illegible]
اخبيه	[illegible]
مقدم	[illegible]
مؤخر	[illegible]
رشا	[illegible]
شرطين	[illegible]
بطين	[illegible]
ثريا	[illegible]
دبران	[illegible]
هقعه	[illegible]
هنعه	[illegible]
ذراع	[illegible]
نثره	[illegible]
طرفه	[illegible]
جبهه	[illegible]

طالع اجتماع

السادس			السابع			الثامن			•		
٥		٢ ٢	٥	٢	٢	٥	ا	٣	٨	۴	٣
									زایچه	طالع	اجتماع

اجتماع روز جمعه کط شهر رمضان ٣ - الجزو فی : ک ط قمر بعد از انصراف تسدیس مریخ دلالت کند والله اعلم بر نقصان زراعت از مرور عساکر با علامت مرض و وقوع کرک و مصالح سلاطین و قوت حال ... این و ترکان و راه زنان

والله اعلم بالصواب

جدول تاریخ خطائیان

باب شانزدهم در معرفت احوال بروج و ارباب مثلثات و احوال کواکب و ارباب
ساعات چون مصنف از اوصاف اوراقی که اصول و فروع تقویم در آن اوراق مرقوم
و مسطور میشود فارغ گشت شروع نمود از احوال بروج و کواکب از خواص و کیفیات و
متعلقات هر یک که محتاج الیه ناظر تقویم است پس ابتدا باحوال بروج که محل کواکبند
نموده میفرماید که حمل و ثور و جوزا بروج بهاریند زیرا که مدت مکث آفتاب در این سه
برج فصل بهار بود در معظم معموره و سرطان و اسد و سنبله بروج صیفی اند چرا
که مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل تابستان بود در اکثر ربع مسکون و این
هر شش برج که مذکور شد بروج شمالی اند چه در شمال معدل النهار واقعند و
میزان و عقرب و قوس بروج خریفی اند بجهت آنکه مدت مکث آفتاب در این سه برج
فصل خزان بود در اکثر معموره و جدی و دلو و حوت بروج شتوی اند
بجهت آنکه مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل زمستان بود در اکثر معموره
و این هر شش برج جنوبی اند چه در جنوب معدل النهار واقعند و در اینکه مصنف
اسم بعضی از فصول بفارسی و بعضی بعربی مذکور نموده ادنی مساهله ایست و
از این بروج دوازده گانه شش برج را که صیفی اند و خریفی مستقیم الطلوع گویند
و آن شش دیگر که شتوی و ربیعی اند معوج الطلوع و بروج اوایل فصول که آن
عبارت از حمل و سرطان و میزان و جدی منقلبند از این جهت که چون آفتاب باین بروج
تحویل کند از طبیعت هوای فصل سابق بیک کیفیت قلب شود بیک کیفیت دیگر از طبیعت
هوای فصل لاحق و بروج اواسط فصول که مراد ثور و اسد و عقرب و دلو است
ثابته اند از این جهت که آفتاب چون در این بروج باشد هوای فصل بر طبیعت خود
ثابت بود و بروج اواخر فصول که مقصود جوزا و سنبله و قوس و حوت است
ذوات جسدین اند زیرا که مادام که آفتاب در نصف اول این بروج بود هوا بر
طبیعت همان فصل گذرد و چون بنصف آخر انتقال نماید طبیعت هوای فصل

آخر

متأخر هوای انفصل مخلوط و ممزوج گردد و لهذا ان اوقات را امتزاج فصلین
خوانند و باید دانست که از بروج اثنی عشریه هر سه برج را که میانه اول هر یک
از آن سه برج و اول دیگری ثلثی از فلک فاصله باشد مثلثه گویند چه هر یک
بر زاویه مثلثی متساوی الاضلاع واقع که مرسوم باشد از خطوط موهومه
که اوائل هر یک از این بروج ثلثه با اول دیگری واصل شده باشد پس تمامی بروج
منقسم شوند بچهار مثلثه و اهل احکام گویند که هر مثلثه بر طبیعتی بود از طبایع
اربعه و چون از این چهار طبیعت دو کیفیت که حرارت و برودت اند هر یکی را فعلیه
گویند هر که با هم نیامیزند زیرا که متضاد اند بر ترتیب برجی را حار گویند و برجی را
بارد تا آخر و ابتدا از حرارت بجهت علو مرتبه او است نسبت به برودت و دو کیفیت
دیگر را که یبوست و رطوبت اند هر یک را انفعالیه گویند نیز ممتنع بود اجتماع
ایشان با یکدیگر لیکن اجتماع هر یک با آن دو که قوه فاعله دارند ممکن است
لاجرم از جهت امتزاج هر یک از دو کیفیت منفعلی با کیفیت فاعلی دو برج یابس
گرفته اند و دو برج رطب و ابتدا بیبوست نیز بجهت علو مرتبه اوست نسبت
برطوبت و گویند هر مثلثه را از این مثلثات دو رب است یعنی دو کوکب از کواکب
سیار که ایشان را بان مثلثه نسبتی بوده باشد از این حیثیت که بیت یا شرف
ایشان در آن مثلثه بود و در طوالع نهاری از آن دو کوکب هر کدام را که
حظ در آن مثلثه بیشتر بود مقدم دارند لیکن در طوالع لیلی آن کوکبی را
که تالی او بوده باشد مقدم دارند و ثالثی را شریک آن دو کوکب کنند خواه
در روز و خواه در شب بمناسبتی فی الجمله که میانه آن و کوکب بوده باشد
پس از این که گفتیم ظاهر گردد معنی این مقولات که حمل و اسد و قوس گرم و
خشک اند و این سه برج را مثلثه ناری گویند چرا که بر طبیعت نارند از عناصر
و از اخلاط بر طبیعت صفرا اند و ارباب این مثلثه در طوالع نهاریه شمس و مشتری

مثلثه ناری

و زحل

و زحل اند زیرا که شمس را در این مثلثه بیت و شرف است و مشتری را بیت فقط
و تقدیم شمس بجهت زیادتی حظ اوست در این مثلثه بر مشتری و زحل شریک
با این هر دو بنا بر مناسبت مذکور و در طوالع لیلیه مشتری مقدم باشد
بر شمس بسبب آنکه قوت مشتری در شب از شمس بیشتر بود و چون زحل شریک ثابت
روز موخر باشد از هر دو و ثور و سنبله و جدی سرد و خشک اند و این هر سه برج را
مثلث ارضی گویند زیرا که بر طبیعت ارض اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت
سودا اند و ارباب این مثلثه در طالعها روز زهره و قمر و مریخ اند تقدیم زهره
بر قمر بواسطه آنکه خداوند بیت است در این مثلثه و قمر خداوند شرف و حظ
اقوی بیت از حظ شرف چنانکه در باب مقدم معلوم کرده و شرکت مریخ با این دو
جهت است که صاحب شرف است در این مثلثه و در طالعهای شب قمر مقدم باشد از زهره چه
تاثیر او در شب اظهر است و همین سبب تاخیر مریخ از قمر شده است و الا در حظ برابر اند
و جوزا و میزان و دلو گرم و تر اند و این سه برج را مثلثه هوائی گویند چرا که بر
طبیعت هوا اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت خون اند و ارباب این مثلثه در
طالعها روز زحل و عطارد و مشتری اند اما زحل بسبب آنکه هم صاحب بیت است در
این مثلثه و هم صاحب شرف و اما عطارد بسبب آنکه صاحب بیت است و شرکت مشتری
با این هر دو بسبب مذکور است چه عطارد را که ممتزج است بسبب مشارکت زحل در این امر
مذکور اعتبار کنند و در طالعهای شب عطارد مقدم باشد بر زحل چه عطارد
در طالعهای روز ثانی زحل است و نیز گاهی باشد که عطارد در شب قویتر باشد
از روز بسبب امتزاج طبیعت بخلاف زحل که دائما قوت او در روز زیاده باشد
از شب و سرطان و عقرب و حوت سرد و تر اند و این سه برج را مثلثه مائی گویند
چرا که بر طبیعت ما اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت بلغم و ارباب این مثلثه
در طالعها روز زهره و مریخ و قمر اند مخفی نماند که بقیاس ما سبق باقی که

مثلث ارضی

قوت بیت

مثلثه هوائی

مثلثه مائی

کرده

اگر اول مریخ بودی که صاحب بیت است در این مثلثه و گرم و خشک است
موافق طبیعت روز پس قمر که او نیز صاحب بیت است پس زهره که صاحب شرف
و کوشیار بر این رفته است لیکن جمهور اهل احکام بر آنند که مصنف فرموده
و صاحب روضة المنجمین گوید که سبب تاخر مریخ از زهره بنابر مخالفت طبیعت
مریخ است با طبیعت این مثلثه و سبب تاخر قمر از مریخ انحطاط فلک او است
از فلک مریخ چه مقرر است این طایفه را که هر دو کوکب که در قوت برابر باشد علوی را
تفضیل بر سفلی دهند و تفصیل ثبوت کواکب و همچنین تذکیر و تانیث و
روزی و شبی بودن ایشان که اینجا مجملا بتقریب مذکور شد عنقریب در حیز
تقریر و تحریر در آید و در طالعهای شب مریخ مقدم باشد بر زهره بنابر اطراد
آنچه قبل از این مذکور شد و بمذهب کوشیار که موافق این است قمر مقدم باشد
بر مریخ چه تاثیر او اظهر است در شب و بطلمیوس شریک دوم در ارباب مثلثات
اعتبار نکرده است و کوشیار اثر او بر وجهی ننهاده و بعضی بر آنند که کوکب اول
تنها رب مثلثه است در شب و کواکب ثالثه هم وقت شریکست و اصحاب این فن
گویند هر کوکب که در مثلثه خود بود مثل شخصی باشد که در میانه اعوان و انصار خود
بود و یکی از فضلا در تعیین مثلثات و ارباب هر یک بیتی وارد شده که
بجهت حفظ بسیار خوبست و مصرع اول این بیت چهار کلمه است و هر کلمه چهار
حرف چنانکه حرف اول اشاره است بعنصر و دویم برب اول و حرف سیم برب
ثانی و حرف چهارم بشریک و هو هذا نبیل هرجخ هلدی مهجز تشجرف
میداد بر سر یعنی چون این مصراع از برای تعیین ارباب مثلثات نهاریست گر
خواهی که ارباب مثلثات لیلی را بدانی حرف رب دویم که حرف سیم کلمه است مقدم
دار بر حرف رب اول که حرف دویم کلمه است و بروج گرم همه مذکر و نهاریند
و بروج سرد همه مؤنث و لیلی زیرا که طبیعت نهار حار است و طبیعت لیل بارد

وهمچنین حرارت طبیعت مذکر زیاده است از حرارت طبیعت مؤنث کما ثبت فی موضعه ومخفی نماند که در تذکیر وتانیث بروج خلاف است چنانکه بعضی اول عقرب واول جدی را خنثی خوانند لیکن آنچه معتمد است آنستکه مصنف ذکر نمود وجوزا وسنبله ومیزان ودلو ونصف اول قوس انسی اند وباقی بروج وحشی ونصف آخر قوس بهیمی چنانکه قبل ازاین در صور بروج بتفصیل مذکور شده است ومیزان با آنکه صورت او جماد است انسی گفتن بنابر آنستکه آلت قیاس انسانست وبعضی او را بصورت شخصی فرا گرفته اند که ترازو بدست گرفته باشد پس چون مصنف از آن تعینات فارغ شد شروع نمود در تعیین بیوت کواکب سبعه از بروج اثنی عشریه پس میفرماید که جدی ودلو خانهای زحل اند وقوس وحوت خانهای مشتری وحمل وعقرب خانهای مریخ واسد خانه آفتاب وثور ومیزان خانهای زهره وجوزا وسنبله خانهای عطارد وسرطان خانه قمر ومبنای این تقسیم بر آنستکه گویند که آفتاب که نیر اعظم است وخسرو سیارات وثوابت ومستقیم الاحوال وبطبع گرم وخشک پس جائی که مناسب حال او باشد همانا اسد باشد چه اسد برجیست بصورت پادشاه جانوران وبطبع گرم وخشک وثابت موافق مزاج وخلق آفتاب وغایت ارتفاع او ارفع از اکثر بروج در معظم معموره بعد از آن ماه که نیر اصغر است ونظیر وعدیل آفتاب وسریع الحرکة ومتغیر الاحوال وبطبع سرد وتر پس برجی که لایق او باشد همانا سرطان بود چه سرطان برجیست بصورت جانور آبی سرد وتر ومنقلب موافق مزاج وخلق قمر وغایت ارتفاع او ارفع از سایر بروج در اکثر معموره وباقی بروج را هم بطریق مناصفه بر دو بخش قسمت کردند چنانکه شش برج را که از اول اسد تا آخر جدی بر توالی ولایت آفتاب گفتند وشش برج دیگر را که از آخر سرطان است تا اول دلو بر خلاف توالی ولایت ماه وبترتیب فلک هر یک از خمسه متحیره را

قید اکثر بجهة آنستکه در معموره غایت ارتفاع سرطان ارفع است از اسد وقید معظم معموره بجهة آنستکه در بعضی بلاد که قریب بخط استوا است غایت ارتفاع بعضی بروج مثل سنبله نیز ارفع است از اسد ثانیه

ذو در قوس گوید که قوت زحل در دلو اقوی است از جدی وقوت مشتری در قوس اقوی از حوت وقوت مریخ در حمل اقوی است از عقرب وقوت زهره در ثور اقوی است وقوت عطارد در سنبله اقوی است از میزان از جوزا ثانیه

چون حرکت ایشان دو نوع است دو خانه یافتند یکی در ولایت افتاب
یکی در ولایت ماه پس ابتدا بعطارد کردند چه عطارد اسرع متحیر است و اقرب
بماه و لایزال در خدمت و ملازمت افتاب پس یکخانهٔ او را در جنب خانه افتاب بر توالی
یافتند و یکخانهٔ دیگر در جنب خانهٔ ماه بر خلاف توالی و آن جوزا و سنبله است و
بعد از آن زهره را دو خانه در جنب خانهای عطارد یافتند که آن ثور و میزانست
و مریخ را دو خانه در جنب خانهای زهره یافتند که آن حمل و عقربست و مشتری را
دو خانه در جنب خانهای مریخ یافتند که آن قوس و حوتست و زحل را دو خانه
در جنب خانهای مشتری یافتند که جدی و دلو است و گویند که چون کوکب در بیت خود
بود مانند شخصی بود که در حصن حصین و مامنی باشد سالم از جمیع مکاره
و مرفه الحال و لهذا بیت را اقوی قوی گویند و برج مقابل خانه یعنی برج
هفتم او را وبال گویند زیرا که بیت کوکب موضع امن و سلامتست یعنی برج
مقابل بیت موضع وبال و نکبت باشد چه قبل از این مذکور شد که دو برج متقابل
ضد یکدیگرند و گویند که هر کوکب که در وبال بود چون شخصی بود که در زندان
و جای مکروه باشد و از اینکه گفتیم لازم اید که خانهای نیرین وبال زحل باشد
و خانهای او وبال نیرین و خانهای عطارد وبال مشتری و خانهای او وبال
عطارد و خانهای زهره وبال مریخ و خانهای او وبال زهره و در کتاب کفایة
التعلیم مذکور است که اهل هند وبال را اعتبار نکنند و بعد هذا مخفی نماند
که این احکام بتجربه و امتحان معلوم کرده اند که چون میان دو کوکب که خانهای
ایشان در مقابل یکدیگر باشد اتصال واقع شود حدوث یکی از کائنات جو بود
و این قسم از اتصال را فتح الباب گویند پس اگر فتح الباب از نیرین و زحل باشد
در زمستان دلیل برف و سرما بود و در تابستان شکستن گرما و اعتدال
هوا و اگر فتح الباب از عطارد و مشتری باشد سبب تموج هوا باشد پس اگر مریخ

فتح الباب

بباد وبرد دری دل باد ولو بسرما   چنانکه فتح مطر وسیل جاه وپنج گرما

در اینحال یکی ازاین دو متصل شود بادها تند وزد واگر فتح الباب از زهره و
مریخ بود باران قوی اید ورعد وبرق بود خصوصا که عطارد بایشان متصل بود
بجهة باشعاع وچون تمامی بروج را در این تقسیم کواکب متصرف شدند راس و
ذنب را که از کواکب نیستند نوبت باشد ونه وبال اینست تمامی سخن در احوال بروج
اما احوال کواکب از انجمله سعادت ونحوست ایشانست واستدلال بران بعد از
تجربه وامتحان از نظر مودت وعداوت میان بیوتات ایشان وخانهای نیرین کنند
ومریخ نحس اصغر است بجهة انکه میانه خانهای نیرین وخانهای مریخ نظر تربیع است
که ازان نظر نیم دشمنی گویند پس ازاین حیثیت وایضا از حیثیت جرم نسبت بزحل
اصغر باشد ومشتری سعد اکبر است بسبب انکه میانه خانهای نیرین وخانهای
مشتری نظر تثلیث است که ازان نظر تمام دوستی گویند وزهره سعد اصغر است
بواسطه انکه میانه خانهای نیرین وخانهای زهره نظر تسدیس است که ازان نظر
نیم دوستی گویند پس لهذا ازین حیثیت وازحیثیت جرم نسبت بمشتری اصغر باشد
ونیرین از تثلیث وتسدیس سعدند زیرا که خانهای ایشان بر تثلیث وتسدیس
خانهای سعدین است واز مقابله وتربیع ومقارنه نحس لیکن اما از مقابله وتربیع
بجهة وقوع خانهای ایشان بر تربیع ومقابله خانهای نحسین اما از مقارنه
بسبب انکه جرم ایشان بالذات قاطع وقاهر است ومعرفت احوال انظار از مودت
وعداوت وغیرها در باب نوزدهم معلوم کرده انشاء الله تعالی وراس سعد است
وذنب کید نحس اما سعادت راس بجهت انستکه قمر در حال صعود عرض از عقده
راس تجاوز کند در معظم معمور اما نحوست ذنب بجهة انکه قمر در حال هبوط
عرض از عقده ذنب تجاوز نماید در اکثر ربع مسکون وبعضی گفته اند که راس
چون سعدی مجاسد او باشد سعد بود وچون نحسی مجاسد او باشد نحس وذنب
بخلاف این یعنی چون سعدی مجاسد او بود نحس باشد وچون نحسی مجاسد او

باشد

احوال کواکب

چنانکه از قول زحل نحس اکبر است چه میان خانهای نیرین و خانهای زحل نظر مقابله است که ازان نظر تمام دشمنی گویند ۱۲

در اکثر کتب احکام قمر را در مقارنه نحس دانسته اند استاد سلطان المحققین علامه طوسی در کتاب سی فصل میفرماید که قمر در مقارنه سعد است مثل تسدیس وتثلیث وایضا میفرماید که مقارنه او با نحوس مذموم است وبا سعود محمود ۱۲

وبعضی ازین جهة ... نحس ... ۱۲

باشد و بعضی دیگر گفته اند که فعل راس افزودنست و فعل ذنب کم کردن یعنی
هر کوکب که ممازج راس بود قوت او زیاده شود و هر کوکب که ممازج ذنب بود
قوت او کم شود و کید چون کوکبیست متوهم پس نحوست او نیز متوهم باشد و بران
دلیلی نبود و عطارد تابع کوکب متصل به است یعنی بالذات نه نحس باشد و نه سعد
چه میان خانهای نیرین و خانهای او نظری واقع نیست بلکه ساقطند از یکدیگر
پس تابع کوکبی باشد که متصل باو یا متصل به او باشد چنانکه اگر آن کوکب سعد باشد
سعد گردد و اگر نحس باشد نحس بعد هذا بر اذهان اذکیا مخفی نماند که آثاری که
در عالم کون و فساد ظاهر میشود هر اینه بوجود موثری و متاثری و شرطی باشد
و موثر را فاعل خوانند و متاثر را قابل و فاعل نزد اهل تحقیق قدرت الهی است
و احکامیان اوضاع نجوم را شرط دانند و گویند که تجدد هر متجدد موقوف بر حصول
آن شرطست چه بسبب حصول آن شرط آن تجدد بوقتی خاص شده است دون وقت
دیگر و قابل اجسام این عالم باشد و آنچه متعلق باجسامست مانند صور و نفوس
و اعراض و آثاری که برین قوابل فایض میشود بحسب تجربه مختلف یافته اند و گویند
این اختلاف یا بحسب طبایع مواضع کواکب باشد از بروج یا بحسب اختلاف اماکن
و ازمان یا بسبب حالاتی که کواکب را در جهات واقع میشود چنانکه تفصیل این جمله
در کتب مبسوط احکام مثبت است و افعال بروج نیز مختلف میشود بحسب حصول کواکب
در بروج مانند اختلاف بدن سقیم و سلیم در حال انحراف و استقامت مزاج چه
مشهور است که نسبت کواکب ببروج همچنانست که نسبت ارواح باشباح اما آثار
مجرده کواکب اعم از آنکه امری دیگر عارض ایشان شود نسبت ببروج یا قران
اینست که مصنف بتفصیل میفرماید که زحل سرد و خشک است و بعضی باین
سبب او را نحس اکبر گفته اند چه این دو کیفیت که سبب فنای حیوانات [illegible]
بافراطست وجه نحوست او ورای این تواند بود و مریخ و آفتاب گرم و خشک اند

لیکن گرمی آفتاب بیشتر است از مریخ وخشکی مریخ بیشتر از آفتاب و بعضی باین سبب
خشکی مریخ در غایتست او را نحس اصغر گفته اند چه افراط خشکی یکی از اسباب مرگست
مشتری و زهره گرم وترند واین دو کیفیت در مشتری در حد اعتدالست و بعضی باین
سبب او را سعد اکبر گویند چه سبب حیوة حیوانات این دو کیفیت است اما حرارت
در حد اعتدالست و حرارت او مشکوک فیه است بلکه جمهور بر آنند که در طبیعت او
حرارت نیست و لهذا گویند سرد و تر است پس یک کیفیت حیاتست که رطوبتست در
او موجود باشد و بعضی ازین جهت او را سعد اصغر گویند و قمر سرد و تر است
بالذات لیکن بتجربه یافته اند که در حال ازدیاد نور او رطوبت قوابل در تزاید بود
و در حال انتقاص در تناقص و اینمعنی بر اطبا و اهل دریا بار ظاهر است و طبیعت
عطارد چون در کیفیات مستقیم نیست تابع طبیعت کوکب متصل به است و اگر
احیانا هیچ کوکب متصل نباشد طبیعت او تابع طبیعت محل او باشد از بروج اثنی
عشر و طبیعت راس را گرم وتر یافته اند با اعتدال مانند مشتری و طبیعت ذنب را
در غایت سردی و خشکی مانند زحل و شمس و علویه که مریخ و مشتری و زحل باشد
مذکرند سبب ذکورت شمس و مریخ حرارت و یبوست مزاج هریکی است و سبب ذکورت
زحل افراط یبوست اوست و سبب ذکورت مشتری اعتدال حرارت و رطوبت مزاج
اوست و قمر و زهره مؤنث اند بجهة برودت و رطوبت که در مزاج ایشانست و عطارد
اینجا نیز تابع کوکب متصل به است و اگر متصل هیچ کوکب نباشد تابع محل خود
باشد از بروج و نیز در حال تشریق مذکر باشد و در حال تغریب مؤنث و هر
کوکب مذکر نهاریست مگر مریخ و مریخ و هر مؤنث لیلی زیرا که طبیعت مذکر
حار است موافق طبیعت نهار و طبیعت مؤنث بارد موافق طبیعت لیل و چون
جوهر نحسین بالطبع فاسد است زحل را با وجود برودت روزی گرفته اند
و مریخ را با وجود حرارت شبی تا افراط برودت اول با حرارت روز و افراط

یبوست

بیوست ثانی بار طوبت شب ممزوج گشته اعتدال حاصل آید و عطارد در این
امر تابع کوکب متصل به است و گویند در نصف روزی روزی بود و در نصف
شبی شبی اما ارباب ساعات چون مصنف از تحقیق احوال بروج و کواکب فارغ
شد شروع نمود در معرفت ارباب ساعات بدانکه عدد تمامی ساعات یک هفته
یکصد و شصت و هشت است و ارباب این صناعت هر ساعت معوجه را از این جمله
بکوکبی از کواکب سبعه نسبت کنند و اورا رب آن ساعت نامند و ابتدا از ساعت معوجه
اولی روز یکشنبه که اول هفته است کرده او را منسوب بشمس سازند چه وجود شمس
سبب وجود روز و شب است و ساعت دوم از آن روز بزهره دهند و ساعت سیم
بعطارد و علی هذا بر ترتیب افلاک تا قمر و چون نوبت بقمر رسد از زحل گیرند و
همچنین بر ترتیب ساعات میشمارند و بکواکب نسبت میکنند تا ساعت آخر از این جمله
که آن ساعت دوازدهم شب یکشنبه از هفته دیگر و آن هر آینه تا باین اعتبار منسوب
بمریخ باشد بعد از آن دور از سر گرفته شود و حالت اول عود کند و از آنچه گفتیم
واضح و لایح گردد که در روز یکشنبه رب ساعت اولی که آن ساعت اول بود از
جمله ساعات یکصد و شصت و هشتگانه شمس است و در روز دوشنبه رب ساعت
اولی که این ساعت بیست و پنجم بود از آنجمله قمر و در روز سه شنبه رب ساعت اولی
که آن ساعت چهل و نهم بود مریخ و در روز چهارشنبه رب ساعت اولی که آن
ساعت هفتاد و سیم بود عطارد و در روز پنجشنبه رب ساعت اولی که آن ساعت
نود و هفتم بود مشتری و در روز جمعه رب ساعت اولی که آن ساعت صد و بیست و
یکم بود زهره و در روز شنبه رب ساعت اولی که آن ساعت صد و چهل و پنجم بود
زحل و ایضا ظاهر گردد که رب ساعت اولی از شب یکشنبه که آن ساعت صد و
پنجاه و هفتم بود از جمله ساعات مذکوره عطارد است و رب ساعت اولی از
شب دوشنبه که آن ساعت سیزدهم بود از آنجمله مشتری و رب ساعت اولی

از شب سه شنبه که از ساعات یکصد و هفتم بود زهره و رب ساعت اولی از شب
چهارشنبه که از ساعات شصت و یکم بود زحل و رب ساعت اولی از شب پنجشنبه
که از ساعات هشتاد و پنجم بود شمس و رب ساعت اولی از شب جمعه که از ساعات صد و
نهم بود قمر و رب ساعت اولی از شب شنبه که از ساعات صد و سی و سیم بود مریخ
و رب ساعت دویم هر روزی و شبی کوکبی باشد که فلک او تحت فلک کوکب رب ساعت
مقدم باشد و همچنین رب ساعت سیم کوکبی باشد که فلک او تحت فلک کوکب رب
ساعت دویم بود و علی هذا القیاس و از بیانی که قبل از این مذکور کردیم ظاهر است که
چون بر ترتیب مذکور نوبت بقمر رسد باز از زحل گیرند چنانکه قبل از این گفتیم و مراد
ازین ساعات ساعات زمانیست چه اگر مراد ساعات مستوی باشد هر اینه بحسب طول
و قصر ایام و لیالی بعضی از ارباب ساعات روز ارباب بعضی از ساعات شب شود
و بعکس و ایضا بنا بر آنکه عنقریب مذکور شد رب هر روز و هر شب دائما یک کوکب
نباشد بلکه بحسب تفاوت شب و روز تبدیل یابد بکوکبی دیگر و رب هر روز رب ساعت
اولی آن روز باشد بحسب تقدیم او بر سایر ارباب ساعات آن روز بنا علی هذا رب روز
یکشنبه شمس باشد و رب روز دوشنبه قمر و رب روز سه شنبه مریخ و رب
روز چهارشنبه عطارد و رب روز پنجشنبه مشتری و رب روز جمعه زهره
و رب روز شنبه زحل و همچنین رب هر شبی رب ساعت اولی آن شب باشد
بسبب آنچه گفتیم پس رب شب یکشنبه عطارد و رب شب دوشنبه مشتری و رب شب
سه شنبه زهره و رب شب چهارشنبه زحل و رب شب پنجشنبه شمس و رب شب جمعه
قمر و رب شب شنبه مریخ و اهل هند رب شب را اعتبار نکنند و تمام شبانروز
برب روز نسبت دهند و در تعیین ساعت مستوی نزد ایشان معتبر بود نه معوج
و این بقیاس اقربست **باب هفدهم** در معرفت خطوط کواکب و آنچه بان تعلق
دارد و اهل نجوم هر یک را از بروج اثنی عشریه علیحده بر پنج قسم مختلف تقسیم کرده‌اند

لولده العزیز محمد شفیع
فی ارباب اللیالی
زحل
کر نجوا اذ بی حجة دل هوس
صاحب شبها چرخ صبح و قت روشن

خطوط کواکب

۷

چنانکه هر قسمی از دوازده درجه بیشتر و از دو درجه کمتر نیست و معلوم نیست
که بنای این تقسیم بر چیست و هر قسمی از این اقسام پنجگانه نصیب یکی از متحیرات
و نیرین را درین باب نصیبی نهاده اند و آنرا یعنی هر یک از این اقسام را حد آن
کوکب گویند و اهل احکام را در کمیت تقسیم حدود اختلافست چنانکه هر قومی
این تقسیم را بنوعی کنند چه اهل مصر را حدودیست و اهل بابل را حدود دیگر
و همچنین هندوان و کلدانیان را و از بطلمیوس نیز حدودی مغایر این حدودات
منقولست اما افضل و اشهر همه که متفق علیه جمهور است حدود مصریانست که
در این جدول مسطور است چه از قیاسی و
ترتیبی نیست که بدون جدول مدرک شود
و گویند وضع حدود مصریان از پیش عزیز
مصر بنوت یوسف صدیق است علی نبینا
و علیه السلام و در جدول اول ازین جداول
طولی ارقام بروج مثبت است و در جداول
عرضیه بازاء هر برجی درجات آن برج منقسم
بر پنج قسم مختلف مرقوم است بسواد و صاحب آن قسم
از کواکب خمسه در پهلوی آن مرقوم است بحمرت و جدول
اینست و گویند چون کوکب در حد خود بود چون صاحب شرف
باشد که در میان عشیرت اقارب خود بود و چون
هر برجی را بسه قسم متساوی کنند چنانکه هر قسمت
ده درجه باشد و قسم اول حمل را بمریخ دهند که صاحب
بیت است و قسم دوم بآفتاب و قسم سیم بزهره و قسم چهارم که قسم اول
برج ثور است بعطارد و همچنین ترتیب اقسام سی و شش گانه

برج	قسم اول	قسم دوم	قسم سیم	قسم چهارم	قسم پنجم
حمل	و / ی و	یب / ه و	ک / د ح	که / خ ه	ل / ل ه
ثور	ح / ه ح	ید / د و	کب / ی ح	کز / ل ه	ل / خ ج
جوزا	و / د و	یب / ی و	یز / ه ه	کد / خ ز	ل / ل و
سرطان	ز / خ ز	یج / ه و	یط / د و	کو / ی ز	ل / ل د
اسد	و / ی و	یا / ه ه	یح / ل ز	کد / د و	ل / خ و
سنبله	ز / د ز	یز / ه ی	کا / ی د	کح / خ ز	ل / ل ب
میزان	و / ل و	ید / د ح	کا / ی ز	کح / ه ز	ل / خ ب
عقرب	ز / خ ز	یا / ه د	یط / د ح	کد / ی ه	ل / ل و
قوس	یب / ی یب	یز / ه ه	کا / د د	کو / ل ه	ل / خ د
جدی	ز / د ز	ید / ی ز	کب / ه ح	کو / ل د	ل / خ د
دلو	ز / د ز	یج / ه و	ک / ی ز	که / خ ه	ل / ل ه
حوت	یب / ه یب	یو / ی د	یط / د ج	کح / خ ط	ل / ل ب

بشمارند وبکواکب بترتیب افلاک نسبت کنند وچون نوبت بقمر رسد
باز از زحل گیرند تا قسم آخر که ده درجه آخر حوت است وان هم بنه بحسب این ترتیب
از ان مریخ باشد پس اورا دو قسم متوالی بود یکی قسم آخر حوت ویکی قسم اول حمل هم
قسمی را از این اقسام وجه وصورت گویند چنین منقولست که سبب انستکه حکمای
یونانیان در حین طلوع یکی از این اقسام ذکر یکی از صور چهل وهشتگانه
کرواقع باشد دران قسم مینموده اند وحکمای هند در این تقسیم قسم اول از

٥	ـ	ع	ل	٣	ح	٢	٥	ـ	ع	ل	٣
ع	ل	٣	ح	٢	٥	ـ	ع	ل	٣	ح	٢
٢ ٣	ح	٢	٥	ـ	ع	ل	٣	ح	٢	٥	ـ
ـ	ـ	٠	٦	ح	٥	ح	ل	٣	ـ	٢	ـ

هر برجی بصاحبان دهند وقسم دوم بصاحب برجی که بعد از او باشد
از مثلثه او وقسم دیگر بصاحب برجی دیگر هم از ان مثلثه مثلا قسم اول
از برج حمل بمریخ دهند که صاحب اوست وقسم دوم بشمس دهند که صاحب برج
دوم است از این مثلثه یعنی اسد وقسم سیم بمشتری دهند که صاحب برج سیم است
هم از ان مثلثه یعنی قوس واز برج ثور قسم اول زهره را بود وقسم دوم عطارد
وقسم سیم زحل را وقس علی هذا فی سایر البروج وانرا یعنی هر یک از ان اقسام را
باین اعتبار دریجان خوانند معرب دریکان که لفظی است هندی چنانچه در

٢	ـ	ـ	٣	٢	٥	ح	ل	ع	ح	٥	٣
ع	ح	ح	٣	٣	ـ	ـ	٢	٣	٥	ح	ل
٣	٥	ح	ل	ع	ح	٥	٣	٢	ـ	ـ	٢
ـ	ـ	٠	٦	ح	٥	ح	ل	٣	ح	٢	ـ

وبعضی دیگر از هندوان در این تقسیم قسم اول حمل را بمریخ دهند وقسم دوم

بمشتری

بمشتری و همچنین بر ترتیب تا قسم اخر و ان ازان مریخ باشد وانرا درجان
وادرجان وادرجان خوانند واین اصطلاح بعینه مثل اصطلاح وجوهست
الا انکه ترتیب صاحبان در وجوه از فوق بجانب تحت است و در ادرجان از تحت
بجانب فوق برد و این ترتیب چون نوبت بزحل رسد باز از قمر باید گرفت

ادرجان

[illegible]												
	ـــ	ه	٢	ـه	٣	ـ	ی	ـــ	ه	٢	ـه	٣
	٢	ـه	٣	ـ	ی	ـــ	ه	٢	ـه	٣	ـ	ی
	٣	ـ	ی	ـــ	ه	٢	ـه	٣	ـ	ی	ـــ	ه
	ـــ	ـ	١	٧	ـه	ه	ـه	ـ	٢	ـه	٢	ـــ

وچون هر برجی بدو قسم متساوی کند وقسم اول از بروج مذکر بشمس دهند
وقسم اخر بقمر وقسم اول از بروج مؤنث بقمر دهند وقسم اخر بشمس انرا نیمبهر
خوانند و نقش این صورت است

در تعریف نیمبهر

[illegible]												
	ـ	ی	ـ	ی	ـ	ی	ـ	ی	ـ	ی	ـ	ی
	ی	ـ	ی	ـ	ی	ـ	ی	ـ	ی	[illegible]	ی	ـ
	ـــ	ـ	١	٧	ـه	ه	ـه	ـ	٣	ـه	٢	ـــ

وچون هر برجی بر هفت قسم متساوی کند چنانکه هر قسمی چهار درجه و هفده
دقیقه و هشت ثانیه و سی و چهار ثالثه بوده باشد وقسم اول از هر برجی
بصاحب ان برج دهند وقسم دویم بکوکبی دهند که فلک او تحت فلک
صاحب برج بوده باشد وقسم سیم بکوکبی که فلک او تحت فلک قسم دویم
بود وعلی هذا تا قسم هفتم انرا هفت بهر خوانند وچون هر برجی بنه قسم
متساوی کند چنانکه مجموع صد و هشت قسم بوده باشد هر قسمی سه درجه
وبیست دقیقه وقسم اول از حمل بمریخ دهند که صاحب حمل است وقسم دویم
بصاحب ثور که زهره است وقسم سیم بصاحب جوزا که عطارد است وعلی هذا

در معرفت هفت بهر

در معرفت نه بهر

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	[illegible]	مریخ	مشتری	زحل	زحل	مشتری
٢	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٣	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زهره	قمر	زحل	مشتری	عطارد	زحل	قمر	زهره	شمس	مریخ	مریخ	شمس
٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	قمر	مشتری	مریخ	شمس	زحل	مریخ	مشتری	قمر	عطارد	زهره	زهره	عطارد
٦	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
٧	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مشتری	شمس	زهره	عطارد	مریخ	زهره	شمس	مشتری	زحل	قمر	قمر	زحل

بترتیب اقسام صد و هشتگانه شمارند نیمساعات برج بترتیب قسمت کنند و چون نوبت بحوت رسد باز از حمل گیرند تا آخر اقسام دوازده برج که هر اینه متعلق باشد بصاحب حوت که مشتری است و آنرا هم این اقسام را نه جو خوانند و از این ترتیب که مذکور شد لازم آید نه جهای مواضع دو قسمت برج که یک مثلثه باشد یک کوکب بود و این قسمت نزد هندوان بسیار عظیم و معتبر است چنانکه هرگاه این قوت با قوت بیت جمع شود آن را برکوتم گویند بفتح باء موحده وضم کاف تازی و فتح تاء فوقانی و سکون میم یعنی حظ اعظم و همچنین برجی بدوازده قسم متساوی کنند و لا محاله

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

هر قسمی دو درجه و نیم بوده باشد و قسم اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بصاحب برجی که بعد از آن برج باشد و علی هذا الی نهایته

دوازدهم است از هر برج و این اقسام را اثنا عشریه و دوازده بهر خوانند و هرگاه کوکبی یا دلیلی دیگر در برجی باشد و از آن برج و درجه و دقیقه قطع کرده باشد دو درجه نیم از ابتدا حصه همان برج اعتبار کنند و دو درجه نیم دیگر حصه برج دیگر که بعد از اوست و بهمین دستور بترتیب تا آنجا که کمتر از حصه برجی باشد از آن باقی هر درجه را دوازده درجه و هر دقیقه را دوازده دقیقه گیرند از برجی که نوبت با و رسیده باشد تا آنجا که منتهی شود موضع اثنی عشریه آن کوکب یا آن دلیل باشد و صاحب آن برج هر آینه صاحب اثنی عشریه باشد و این عمل را احکامیان بسیار معتبر دانند جدول اثنا عشریه این است

و در مصطلحات اهل این فن است که بعضی درجات از هر برج را ذکر(?) خوانند و بعضی را مونث و بعضی را مظلمه و بعضی را قتمه یعنی تاریک و بعضی را خالیه یعنی خالی از عوارض مذکوره و همچنین بعضی از درجات را سعادت افزا گویند و بعضی را آبار و چاه و بعضی را نحوست و بعضی را مذکر و بعضی را مونث و ما بجهت تعیین بعضی از این معتبرات جدولی نمودیم تا بر متعلم آسان گردد و آن جدول این است

درجه و دقیقه را

ایراد

جدول اثنی عشریه کواکب این است

الدرجه	البرج	الدقيقه	الدقيقه	الدرجه	الدقيقه	الدقيقه	الدرجه	الدقيقه
ا	[illegible]	ب	ا	ع	ب	لا	و	ب
ه	ه	كد	٠		كد	ل		كد
ج	ا	د	ج		لو	ح		لو
م	ا	مح	ه	ح	مح	ل	و	مح
ه	٠	ح	٠	ا	ح	ق	ه	ح
و	٠	س	و		س	لو		س
ر	٠	يب	ر		يب	ل		يب
مد	ح	ر	مد		لو	لا		لو
ط	ح	مح	ط	ا	مح	لا	ر	مح
م	ه	ح	م	٠	ح	م	مد	ح
يا	ه	س	يا		س	ط		س
[illegible]	ه	يب	س	س	يب	ب		يب
ح	ه	ر	ج		ح	ح		ر
مح	ه	مح	ه	ح	مح	ح	ه	مح
ه	ر	ح	ه	ح	ح	ح	ه	ح
ر	ر	س	ر		س	ر		س
ب	ه	يب	ب		يب	ر		يب
مد	و	مد	مد		مد	مد		مد
ر	ه	كد	ر		كد	ر		كد
يب	و	يب	و		يب	يب		يب
ح	ر	ع	ح	ح	ح	ح	ه	ر
مح	يب	ع	مح	ه	ع	ع	س	ع
ك	ب	س	ب		س	ل		س
كد	ب	كد	كد		كد	ف		كد
ح	ه	د	ع		ع	ح		د
ع	ه	يب	ع	ه	ع	ح	س	يب
ك	ب	ع	ك	ه	ع	ه	ل	ع
كد	ب	س	كد		س	س		س
ك	ب	كد	ك		لو	لو		كد
يا	ط	ر	ط		يب	يب		يب
ك	ط	لو	ك	ه	لو	لو	ط	لو
ل	ع	ع	ل	و	ع	م	س	ع

جدول درجات مظلمه و نيره و قتمه و خاليه

البرج							
الحمل	٣	٥	٨	٤	٤	٥	١
	مظلمه	نيره	مظلمه	نيره	خاليه	نيره	مظلمه
	ج	ح	يو	ك	كد	كط	ل
الثور	٣	٧	٢	٨	٥	٣	٢
	مظلمه	نيره	خاليه	نيره	خاليه	نيره	خاليه
	ج	ي	يب	ك	كه	كح	ل
الجوزاء	٧	٣	٥	٢	٦	٧	٨
	نيره	مظلمه	نيره	خاليه	نيره	مظلمه	خاليه
	ز	ي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ب	
السرطان	٧	٥	٢	٤	٢	٨	٢
	قتمه	نيره	قتمه	نيره	مظلمه	نيره	مظلمه
	ز	يب	يد	يح	ك	كح	ل
الاسد	٧	٣	[illegible]	٥	٩		
	نيره	قتمه	مظلمه	خاليه	نيره	خاليه	خاليه
	ز	ي	[illegible]	[illegible]	ل		
السنبله	٥	٤	٦	٢	٤	٧	٢
	قتمه	نيره	خاليه	نيره	مظلمه	نيره	خاليه
	ه	ط	يه	يز	كا	كح	ل
الميزان	٥	٥	٨	٣	٧	٢	
	نيره	مظلمه	نيره	مظلمه	نيره	خاليه	
	ه	ي	يح	كا	كح	ل	
العقرب	٢	٥	٦	٦	٢	٥	٣
	مظلمه	نيره	مظلمه	نيره	مظلمه	نيره	مظلمه
	ج	ح	يد	[illegible]	كب	كط	ل
القوس	٩	٣	٧	٤	٧		
	نيره	قتمه	نيره	مظلمه	قتمه	خاليه	
	ط	يب	يط	كج	ل		
الجدي	٧	٣	٥	٤	٢	٤	٥
	مظلمه	نيره	مظلمه	نيره	مظلمه	نيره	خاليه
	ز	ي	يه	يط	كا	كه	ل
الدلو	٤	٥	٤	٨	٤	٥	
	مظلمه	نيره	قتمه	نيره	مظلمه	نيره	خاليه
	د	ط	يز	كا	كه	ل	
الحوت	٦	٦	٦	٤	٣	٣	٢
	قتمه	نيره	مظلمه	نيره	خاليه	نيره	مظلمه
	و	يب	يح	كب	كه	كح	ل

جدول درجات سعادات

ح	ط
ا	و يه ر ل
٠	يا
ج	ا ٠ ج د ي ه
٨	ج ه و ر ى
ه	٠ ه ح يه كو
و	ج ه كا
ب	ر ي كو
ع	ح كو كح
ط	ه ح يه كو كح
ــ	د ر و ر كو
ما	يه كو

جدول درجات آبار

ح	و ا ر كح ط
ا	ه ٢ ٥ ح يا كه ١
٠	٠ ه ر كو ١ ل
ج	ه د كح كو ل
٨	و ح ه كو كح لا
ه	ر ح د كا كه
و	ا ر كو ل
ب	ه يا ي كو كح ١
ع	ر ه يه يع كو ٢ ل
ط	٠ د ر ك كو لا
ــ	١ ٠ و كح ط
ما	ه ط كو ١ لا

جدول درجات دال العمی				
حمل	لا	شیٔ	یح	فیه
ثور	و	ب	یب	ب
جوزا	لا	شیٔ	د	فیه
سرطان	ز	ط	یا	ه
اسد	د	یب	یح	ل
سنبله	لا	شیٔ	د	فیه
میزان	لا	شیٔ	د	فیه
عقرب	ز	ط	الی	ل
قوس	ا	ر	یب	ط
جدی	ز	ء	الی	کط
دلو	ب	یب	ط	
حوت	لا	شیٔ	د	فیه

جدول درجات مذکر و مؤنث برجها						
حمل	ب	ه	د	ب	یب	
ثور	ب	یب	ه			
جوزا	ق	ه	ب	د	ح	
سرطان	ه	ه	ح	ه	ا	د
اسد	ه	ه	د	ب	ب	
سنبله	ق	ه	یب	ب		
میزان	ه	ه	ا	ب	س	
عقرب	د	و	د	ه	یب	ح
قوس	ه	د	ب	ط	ه	
جدی	ا	یب	ه			
دلو	ه	ب	د		ه	
حوت	ب	ب	ح	یه		

وچون کوکب نهاری یعنی زحل و مشتری و شمس عطارد وقتی که دلالت کند بر نهار
در روز فوق الارض باشد و در شب تحت الارض وکوکب لیلی یعنی مریخ و زهره و عطارد
وقتی که دلالت کند بر لیلیت بعکس یعنی در روز تحت الارض باشد و در شب فوق الارض
از احیز خوانند و اگر با این احوال برج مذکر در تصرف کوکب نهاری و برج مؤنث
در تصرف کوکب لیلی بود از اجلب گویند و بعضی فضلا بجای برج مذکر و مؤنث
بیت مذکر و مؤنث گفته اند پس در ضمن هر جلب حیز بود و بعکس نه و حیز در
لغت یعنی مکانست و جلب یعنی ربودن و بدست آوردن و اهل این صناعت
گفته اند بودن کوکب در حیز خود مانند شخصی بود در میانه اشنایان خود
و چون کوکب نهاری در روز تحت الارض بود و در شب فوق الارض و کوکب
لیلی بعکس از اخلاف محل گویند و از جمله معتبرات احکامیان در خطوط کواکب
یکی اعتبار فرح و ترح ایشانست که بتفصیل ان اشاره کرده میفرماید

فرح کواکب

کر فرح عطارد در بیت طالع است و فرح شمس در بیت تاسع و فرح مشتری
در بیت حادی عشر و فرح زحل در بیت ثانی عشر و فرح قمر در بیت ثالث و فرح
زهره در بیت خامس و فرح مریخ در بیت سادس و اکثر استنباط کیفیت این تقسیم
از هشت خانهٔ طالع کرده‌اند که اوتاد او بعلت کنند و گویند از این هشت خانه دو خانه
قوی‌اند که آنرا مایل یا ناظر خوانند و آن بیت یازدهم و پنجم بود و دو خانه ضعیف
که آنرا زایل ساقط خوانند و آن بیت دوازدهم و ششم بود و دو خانه از وجهی
قوی‌اند و از وجهی ضعیف که آنرا زایل یا ناظر خوانند و آن بیت نهم و سیم بود و اینها
همه در باب بنده بتفصیل معلوم کرده و چون احوال این خانها معلوم گشت
گوئیم چون از این کواکب سیاره الا عطارد دو کوکب نحسند یعنی زحل و مریخ
دو کوکب سعدند یعنی مشتری و زهره و دو کوکب در بعضی احوال سعدند و
در بعضی احوال نحس یعنی نیرین پس دو خانهٔ ضعیف را از روی مناسبت بنحسین
دادند اضعف را با نحس یعنی دوازدهم را بزحل و ششم را بمریخ و دو خانهٔ قوی
بسعدین دادند اقوی را با سعد یعنی یازدهم را بمشتری و پنجم را بزهره و آن
دو خانه را که از وجهی قوی بودند و از وجهی ضعیف بدو کوکب دادند
که در بعضی احوال سعدند و در بعضی احوال نحس یعنی نیرین اقوی را باعظم
یعنی نهم را بآفتاب و سیم را بماه کسی نگوید که چرا فرح نیرین در بیت ثانی و ثامن که مایل
ساقط خوانند نیست چه این دو خانه نیز از وجهی قوی‌اند و از وجهی ضعیف زیرا
که سقوط بیت از طالع اخس است از زوال و ناظر بودن او بطالع اخس است از زایل
بودن و چون عطارد را سعادت و نحوست ذاتی نیست بلکه ممتزجست و درجات
طالع نیز ممتزجست چه میانهٔ نور و ظلمت است پس طالع را در این قسمت بعطارد
نسبت کرده‌اند و گویند بودن کوکب در بیت فرح مثل شخصی بود که در موضع نور
و شادی بود و در حالت تحریر بجهت حفظ فرح کواکب این بیت بخاطر فاتر رسید

بیت ثانی و ثامن مائل ساقط

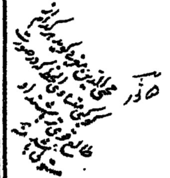
وهو هذا زفق ها فرح کان اوسط آمد بیاد ارج لب هشمو سط آمد و خانه
متقابل فرح یعنی هفتم او بیت ترح وافق باشد چه دو خانه متقابل از بیوت
اثنا عشریه چنانچه دو برج متقابل باشند یکدیگر را گویند پس ترح عطارد سابع است
وترح شمس در ثالث وترح مشتری در خامس وترح زحل در سادس وترح قمر در
تاسع وترح زهره در حادی عشر وترح مریخ در ثانی عشر و نیز از جمله این معتبرات
بیت قوت وضعف کواکب وانچنانست که گویند قوت شمس در بیت عاشر است
وقوت ماه در بیت رابع وقوت زحل در ثامن وقوت مشتری در ثانی وقوت مریخ
در ثالث وقوة زهره در سابع وقوت عطارد در تاسع و خانهٔ مقابل بیت قوت
بیت ضعف باشد وچون کوکبی در خانه یا شرف خود باشد و در وتد بکوکبی دیگر
یکی از انواع خمسه ناظر باشد که او را همین حال باشد یعنی او نیز در خانه یا شرف
خود باشد و در وتد بود آنرا یعنی این وضع را دستوریه گویند واین معتمدترین
انواع دستوریه است نزد خبیر بصیر واضح ولایح است که سفلیین را با افتاب این
نوع دستوریت بحسب جهت صورت نبندد ونیز جملهٔ انواع دیگر آنست که کوکبی
در خانهٔ خود بود ودوری او از یک نیر چون دوری خانهٔ او باشد از خانهٔ آن نیر
مانند انکه مشتری در قوس وافتاب در اسد یا در حمل باشد دویم انکه کوکب در کمال
تشریق وتغریب محمود بود وان کوکب علوی را مقدار شصت درجه بعد باشد از
افتاب وسفلیین را اواخر سرعت سیر بود که اثر ازباط اعظم گویند سیم انکه
صاحب طالع در عاشر بود وصاحب عاشر در طالع ودستوریه دلیل خیر وسعادت
عظیم است ومستولی بر جزوی از فلک البروج یعنی منطقة البروج واین در اکثر
احوال موضع کوکبی یا سهمی یا مرکز یکی از بیوت اثنی عشریه باشد عبارتست از کوکبی
که حظ او از جملهٔ حظوظ خمسه که آن بیت وشرف وحد ومثلثه ووجه است در
ان جزو بیش از حظوظ کواکب دیگر باشد در همان جزو بشرط انکه ناظر باشد بان جزو

بیکی از نظرات خمسه یا بیکی از دو نوع تناظر لیکن در اتصال بنظر بو بیت کافی
و تناظر چه بد وجه نشاید و اهل احکام هر حظی را بمرتبه اعتبار کرده اند و آن
مراتب را شهادت گویند و لهذا کواکب محظوظ را شاهد و مزاعم نامند مثلاً صاحب
بیت را چهار شهادت گیرند و صاحب شرف را سه و صاحب مثلثه اول را دو و صاحب
مثلثه دویم را یکی و این بقول کوشیار است اما ابو بطری که یکی از علما احکام است
میگوید که صاحب بیت را هفت شهادت است و صاحب شرف را شش و صاحب حد را
پنج و صاحب مثلثه اولی را چهار و صاحب مثلثه ثانیه را سه و شریک را دو و صاحب
وجه را یکی و همچنانکه حظوظ مذکوره را مراتب تعیین کرده اند همچنین بعضی
از حدود و وجوه و دریجان و غیر ذلک را مثل جزو جلب و هفت بهر و نه بهر
و اثنی عشریه و فرح و سایر قوی کواکب که درمیان ایشان متعارفست مرتبه
مرتبه تعیین کرده اند لیکن در مستولی زیاده از خطوط خمسه مشهوره
اعتبار کنند و مراتب باقی را قوای کواکب نامند نه خطوط چنانکه مصنف خود در
شرح زیج ایلخانی نموده و تفاصیل آن یعنی تفاصیل مراتب قوای کواکب را از
کتب احکام طلب باید کرد و ما این مراتب را بتفصیل و توضیح تمام در باب نوزدهم
ایراد نمائیم تا رجوع بکتب احکام نباید کرد و چون اتفاق افتد که صاحب حظی
بجرم خود در آن حظ باشد و مرتبه او را در این حظ ضعیف گیرند چه در اینجا
قوت او مضاعف گردد و اگر شهادت دو کوکب مساوی باشد هر دو کوکب را مستولی
گیرند و اگر کوکبی در شهادت قریب بکوکب مستولی باشد آن کوکب را شریک مستولی
گردانند مثلاً خواستیم که پنج درجه ثور را مستولی بدانیم کواکب ناظر بجزو زهره و زحل
و مشتری را یافتیم و شهادت زهره در این جزو بقول ابو ابو بطری شانزده است
زیرا که هم صاحب بیت است و هم صاحب حد و هم صاحب مثلثه اولی و شهادت قمر
نه چرا که هم صاحب شرف است و هم صاحب مثلثه ثانیه واندو کوکب دیگر را در این جزو

شهادت

مستولی

در باب نوزدهم



از خطوط

از خطوط خمسه هیچ نصیبی نیست پس مستولی زهره بود بشرکت قمر اما آنرا [illegible]
هیچ یک از ابواب خطوط ناظر بجزو مفروض نباشند کوکب غریب را مستولی باید
گرفته هرچند که دران جزو ضعیف و نامقبول بود لیکن بشرط نظر اما اگر
کواکب همه از وی ساقط باشند آنجزو را مستولی نبود و اصحاب احکام اورا ازروی
تشبیه بدن بی روح گویند و اینطایفه را در طول نیم مدار بر کوکب مستولیست

باب هیجدهم در معرفت بیوت دوازده گانه و مدلولات کواکب و منسوبات

آنها قبل ازین مذکور شد که منطقة البروج را ابتدا از نقطه طالع بدوازده
قسم کنند و هر قسمی را بیتی خوانند و ازین بیوت چهار خانه را اوتاد خوانند
چنانکه خانه اول را که در اینه بر افق شرقی واقع است وتد طالع گویند و خانه
هفتم را که بر افق غربی واقع است وتد غارب و خانه دهم را که بر نصف اعلی دایره
نصف النهار است وتد السماء و خانه چهارم را که بر نصف اسفل دایره نصف
النهار است وتد الارض و این چهار را وتد بجهة آن گویند که مدار احکام بر
اینها است چه اقوی بیوت اند لهذا هر یک را بیت اقبال و مبدء کون خوانند
و بیت ثانی و خامس و ثامن و حادی عشر را مایل الاوتاد خوانند بسبب زوال آنها از
وتد مجاور خود و ازین حیثیت این چهار خانه را اضعف بیوت خوانند و لهذا
هر یک بیت ادبار و مبدء زوال گویند و وجه تقدیم ذکر تاسع بر سادس که [illegible]
جایز داشته معلوم نیست و شاید که بحیثیت نظر او بطالع بوده باشد و بیت
سادس و ثانی و ثامن و ثانی عشر ساقطند زیرا که هیچ یک از نظرات خمسه میانه
این بیوت و طالع متحقق نشود و وجه تقدیم ذکر سادس بر ثانی معلوم نیست
و باقی بیوت غیر اوتاد اربعه که آن ثالث و خامس و تاسع و حادی عشر است ناظرند
بطالع چه میانه هر یک از بیت ثالث و حادی عشر و میانه طالع نظر تسدیس
است چه میانه هر یک ازین دو خانه دیگر و میانه طالع نظر تثلیث و ظاهر است

کوکب غریب را ناظر

باب هیجدهم

بیت اقبال

۱۱ - ۸ - ۵ - ۲

از طالع ۳

اینجا نیز

که بیوت ناظره اقوی‌اند از بیوت ساقطه بلکه اتفاق اهل احکام بر انست که قوت
بیت زایل ناظر زیاده است از مایل ساقط چنانکه قبل ازین در شرح فرح کواکب
باین معنی اشاره شده و از افراد هر یک ازین انواع هر کدام بتوالی اقرب بطالع‌اند
قوت مقدم باشد بر انکه ابعد‌اند الا افراد بیوت ساقط که بعکس اینمعنی است یعنی
هر کدام بتوالی ابعد‌اند از طالع در قوت مقدم باشند و از انچه گفتیم لازم اید که اقوی
بیوت طالع باشد پس عاشر پس سابع پس رابع پس حادی عشر پس خامس عشر پس تاسع پس ثالث
پس ثانی پس ثامن پس سادس و اضعف جمیع بیوت بیت ثانی عشر است که هم زایل و هم
ساقط است از طالع و هم اقرب باو و بعضی بیت سادس و ثانی عشر را فقط بیت ادبار
گویند و هر خانه که عددش فرد باشد انخانه را مذکر دانند و هر چه عددش زوج باشد
مونث و باز این دوازده خانه را بچهار ربع منقسم کنند و از این جمله ان ربع را
که میان مرکز عاشر و طالع است و همچنین اورا که میانه مرکز رابع و سابع است ربع
مقبل و ربع مذکر گویند و ان ربع را که میانه طالع و رابع است و همچنین انرا
که میان سابع و عاشر است ربع مدبر و ربع مونث گویند و ان نصف که میانه
مرکز رابع و عاشر است از طرف غرب نصف هابط و چون اتفاق افتد که برج عاشر
بحسب عدد برج یازدهم طالع بود اوتاد ان طالع را اوتاد مایله گویند چه هر یک در
اینحال ببیت مایل خود انتقال نماید و اگر برج عاشر بحسب عدد برج نهم طالع باشد
اوتاد انطالع را اوتاد زایله گویند زیرا که هر یک بیکی از بیوت زایله انتقال کند
و اگر برج عاشر بعینه برج دهم طالع باشد اوتاد انطالع را اوتاد قائمه خوانند
و قسم ثالث افضل است از قسم اول و قسم اول از ثانی و حد هر خانه پیش از مبدء
انخانه باشد بر پنج درجه تا پنج درجه قبل از مبدء بیت ثانی انخانه پس اگر درجه
تقویم کوکبی مثلا پیش از مبدء انخانه باشد بقدر درجه خانه مقدم اورا
محل ان کوکب ندانند بلکه همان خانه را محل ان اعتبار کنند هر چند فی الحقیقه

این ترتیب بقول جمهور است والا بعضی را دران اختلاف است منه

دوان

در آن خانه نباشد و این اعتبار بسبب آنستکه تا ممکن باشد که شمس در شب در سابع

و در روز بطالع در آید اینست بیان انواع بیوت اثنی عشریه اکنون در مدلولات

هر یك شروع نموده میفرماید که امّا مدلولات بیوت اوّلا چون طالع مبدء

ظهور وجود اشیا است و دلیل بقای آن امور که بظهور او ظاهر شده و ایضا

طلوع او دالست بر تکون هر متکون و موثر در آن خصوصا در نوع انسانی که اشرف

و اکرم انواع مکونا تست ازین سبب گفته که بیت طالع خانه حیاتست و نفس و

جسد و ابتداء کارها و ایضا دلالت کند بر تدبیر مصالح و عزیمت امور و طلب

اشیا و کیفیت زندگانی و سعادت و شقاوت و از اعضا منسوبست بسر و روی

و بیت دوم که مایل طالع است دلالت کند بر حالت ثانی موجود که آن هر اینه

کیفیت اسباب بقا است و آنرا معیشت خوانند و اقرب آن اسباب غذاست و اوسط

آن ذخایر و اموال و ابعد آن اعوان و انصار از اینجهت گفته که بیت ثانی خانه

مالست و معاش و اعوان و انصار و حوادث مستقبله و ایضا دلالت کند بر دخل و

خرج و بر قول بعضی بر اکل و شرب و از اعضا منسوبست بگردن و بیت سیم که

زایل طالع است دالست بر حالت ثالث موجود و آن هر اینه کیفیت توابع اسباب

معیشت است چون حرکت که سبب استمرار غذاست و برادر و خواهر که شریك و معین

مال اند و دلیل بر این دوام خصومت ایشان است بسبب جلب اموال از اینجهت گفت

که بیت ثالث خانه برادرانست و اقربا و سفرهای نزدیك و تحویل از جائی بجا

و ایضا دلالت کند بر علم اندك و اسرار و از اعضا بر دست و دوش و بیت

چهارم چون در غایت خفاست علامت عواقب امور بود و امری که ماده موجود

باو منتهی شود چون پدر بود در وضع محل قرار و ثباتست چون مسکن و املاك

ازین حیثیت گفت بیت رابع خانه پدر و املاك و ضیاع و عقار و عواقب

امور است و ایضا دالست بر مدفن اموال و از اعضا منسوبست بسینه و پهلو

طالع = ابتداء کار

بیت دوم
۲

بیت سیم
۳

بیت چهارم
۴

ودهم و پنجم که مایل رابع است هر اینه دلیل دویم پدر بود که آن فرزند است
واکل و شرب و هدایا که نتیجهٔ امتلا است وارتفاعات واز ین واسطه گفت که
بیت خامس خانه فرزندان و رسولان و هدایا و اخبار و اکل و شرب است وایضا
دالست بر عشقبازی و ملبوسات وشادی و سورها و ضیافتها واز اعضا منسوبست
بپشت و دل و ششم که زایل رابع است دلیل باشد بر حالت ثالث او از عبید
و خدام و ستوری که از جملهٔ اسباب مسکن است و بیماری که سبب خمول حیات است چه
سقوط از طالع دارد ازین علت گفت که بیت سادس خانه خدمتکاران و بندگان و مرضها
وآفتها و دواب صغار است وایضا دالست بر کوفته و کم شده و تهمت واز اعضا
منسوبست بامعا و شکم و هفتم که وتد غاربست هر اینه ضد طالع بود و نظیر او نیز
دال باشد بر ازدواج و شرکا و سبب هلاک و فنا چون اضداد و خصوم ازین وجه
گفت که بیت سابع خانهٔ شرکا و ازواج و عورات است وایضا دالست بر اضداد
و خصوم و مقصد دوان و کرانی و زیانی واز اعضا منسوبست بر سرین و زیر
ناف و هشتم که مایل سابع است حالت دویم از ازدواج بود و چون مقابل
ثانیست دلیل بطلان اسباب بقا و معیشت بود ازین معنی گفت که بیت ثامن خانهٔ
خوف و مرگ و میراثها و اموال عورات و غم و اندوه است وایضا دالست بر
اموال خصوم و اضداد و فقر و فاقه واز اعضا منسوبست بآلات شهوت و مقعد و ران
و نهم که ثانی بیت الموت است دلالت کند بر حالت ثانی او از حیثیت زمان مثل امور اخروی
واز حیثیت نوعیت مثل خواب چه نکتهٔ النوم اخ الموت مشهور و معروفست و نیز
چون نظیر ثالث است و اقوی از او دال بود بر علم بسیار و سفر دور ازین دلایل
گفت که بیت تاسع خانه سفر دور و دین و علم و زهد و فکر و عقل و خواب است وایضا
دالست بر وفاداری و تدبیر و کیفیت احوال غایبان واز اعضا منسوبست بسرین
ودهم چون ارفع و اعلی و اقوی بوتدست و نظر بیت الاب ازین نسبت گفت که بیت

بیت پنجم ۵
بیت ششم ۶
بیت هفتم ۷
بیت هشتم ۸
نظر ثالث اقوی از او
بیت نهم ۹

غاشر خانهٔ سلطان و مادران و اشغال و اعمال سلطانیست و ایضاً دالت
بر ضعت و رفعت و شهور و معروف گشتن و از اعضا منسوبست بر گشتن
و یازدهم چون ثانی دهم است و اقوی و اسعد بیوت قایله از ین دلالت گفت
که بیت حادی عشر خانه دوستان و امیدها و سعادتها است و ایضاً دالت
بر وزرا و خلفا و بیت المال سلطان و اعوان ملوک و از اعضا منسوبست
بساقین و دوازدهم چون اضعف و انحس بیوتست و نظیر هشتم از ین علامت
گفت که بیت ثانی عشر خانهٔ اعدا و شقاوتها و دونان و چهارپایان بزرگست و ایضا
دالست بر گرفتاری و بند و زندان و حزن و دین و نکبت و غرامت و امراض
مزمنه و از اعضا منسوبست بقدمین اینست تمامی سخن در مدلولات بیوت
اما منسوبات کواکب اول چون زحل نحس اکبر است و بطی السیر ازانه منسوبست
باشیاء خبیسه و اموری که متعلق باشد ببطؤ ازینجهت گفت که زحل کوکب
پیرانست و دهقانان و اربابِ قلاع و خاندانهای قدیم و غلامان سیاه و صحرا
نشینان و مردم سفله و خسیس و زاهدان بی علم و از اخلاق مکر و کینه و حمق و
جهل و بخل و وقار و ستیزکاری و کاهل و مشتری چون سعد اکبر است و بطی السیر
دلالت کند بر تانی و ثبات و رفعت و منزلت و اشیاء شریفه ازین سبب گفت
که مشتری کوکب اشرافست و علما و قضاة و امراء با عدل و نصفت و وزرا
جلیل القدر رفیع المنزله و اهل مناصب و نقاد و اغنیا و از اخلاق حلم و سخا
و علو همت و حیا و خیر و تواضع و صدق و وفا و مریخ چون نحس اصغر است و
سریع السیر دلیل بود بر اشیاء محرقه و امور موجبه الفساد بدین واسطه گفت
که مریخ کوکب لشکریانست و امراء ظالم و اتراک و دزدان و عوانان و مفسدان
و آتش کاران و شبانان نستود و از اخلاق قهر و مکابره و شجاعت و خسارت و
سفاهت و لجاج و دروغ و تهمت و ایذاء مردم و اهانت و زنا و خیانت و شمس

بیت دهم ۱۰

اسعد بیوت

بیت یازدهم ۱۱

بیت دوازدهم ۱۲

[illegible] کواکب سبعه

زحل

مشتری

مریخ

چون نیر اعظم است وخمر وسیارات وثوابت ومربی اشیا وعین فیض ودال
باشد بر سلاطین وامور عظیمه ازین حیثیت گفت که شمس کوکب سلاطین است واصحاب
امر ونهی واکابر واهل رای وتدبیر واز اخلاق کبر وعجب والفت وکرم وترفع وبهاء وبهجت
وزهره چون سعد اصغر است وسریع السیر ومؤنث دال باشد بر انوثت وخنوثت
وحسن وجه وفرح وشادی ازین هم گفت که زهره کوکب طربیت وزنان وامردان
ومخنثان وخادمان وظرفا واهل زینت وتجمل واز اخلاق لهو وطرب وعشق
وظرافت وسخریت وسوگند دروغ وعطارد چون ممتزج است وسریع السیر و
تابع کوکب متصل به دال باشد بر تتبع وتلون ونیرنگی ازین مناسبت گفت که
عطارد کوکب حکما است وطبیبان ومنجمان وشعرا وادبا ودیوانیان وکاتبان
ونقاشان وتجار واهل بازار واز اخلاق دین وعلم وپاکی ونطق وادب وصنایع
دقیقه وقمر چون اسرع کواکب است دال باشد بر حرکت وانتقال واستحالت و
انقلاب ازاینجهت گفت که قمر کوکب رسولانست وپیاده روان وایلچیان و
عوام الناس واز اخلاق عفت وجمال وسلیم طبعی وفراخ عیشی وبسیار گفتن
وحرکت وسخن چینی **باب نوزدهم در معرفت احوال انظار وانچه بدان ماند**
وقوای کواکب قبل ازاین مذکور شد که اعتبار انظار کواکب بلاتکرار پنج است
ازانجمله چهار که غیر مقارنه است بحسب موافقت ومخالفت کیفیات واوضاع
اماکن ایشان از بروج حکمی خاص دارند چنانکه گویند که تثلیث وتسدیس دو نظر
مودتند ومسعود زیراکه تحقق هریک ازاین دو نظر در دو برج متفق الطبع
دست دهد خواه که اتفاق در هر دو کیفیت باشد کما فی التثلیث یا در یک کیفیت
کما فی التسدیس وازاینجهت گفت که تثلیث اقوی است از تسدیس ولهذا اول را
نظر تمام دوستی گویند وثانی را نیم نظر دوستی وبعضی علت اقوائیت اول ازاین دانند
که قوس بعد او ضعف قوس بعد ثانی است ومقابله وتربیع دو نظر عداوتند و

شمس

زهره

تلبیده بتیر و

عطارد

قمر

في انظار الكواكب

ومنحوس اما مقابله بجهت آنکه در دو برج متقابل متحقق شود که ضد یکدیگرند
چنانکه سبق ذکر یافت اما تربیع بجهت تحقق او در دو برج مخالف الطبیعه
بالکیفیتین او بالکیفیة الواحدة ومقابله اقوی است از تربیع پس نحوست بعد
مقابله ضعف نحوست بعد تربیع است اما اقوی نظرات مطلقا در تاثیر مقارنه است
پس مقابله پس تربیع پس تثلیث پس تسدیس چنانکه تجربه بران دال است و نیز بلکه
ازین نظرات بحسب سعادت ونحوست کواکب متناظره تاثیرات یافته از جمله
میفرماید که ونظر دوستی بکواکب سعد محمود التاثیر است ونظر دشمنی با اینها یعنی
بکواکب سعد مذموم نیست یعنی محمود است یا متوسط است میانه حمد وذم علی
الاختلاف ونظر دشمنی بکواکب نحس مذموم التاثیر است ونظر دوستی با اینها
یعنی کواکب نحس در ان مرتبه نیست بلکه قلیل الذم است وشاید که در بعضی مواد
محمود باشد بنابر مناسبت ومقارنه ومجاسده با کواکب سعود وعقده سعد
در سعادت بیفزاید وبا کواکب نحوس وعقده نحس در نحوست وازانچه قبل
ازین در احوال کواکب مذکور شده معلوم ومفهوم است که مقارنه وتربیع ومقابله
با نیرین مذموم است وتثلیث وتسدیس محمود وهمچنین مذکور شده است که
عطارد در سعادت ونحوست تابع کوکب متصل به است ونیز بباید دانست که
هر یک ازین نظرات که حکم ان مذکور شد اعم است از انکه میانه دو کوکب باشد
یا میانه جزوی از فلک وکوکبی بعد هذا بر فطرت سلیمه مخفی نماند چنانکه نظر متنوع
بانواع است تناظر نیز بوجهی یا مطلقا بچند نوع منقسم است وهر یک ازین انواع
که بعد ازین بتفصیل موضح کردد تقریبی باشد وتحقیقی تقریبی ان بود که چون
میانه دو کوکب متحقق شود قریب بان نظری از نظرات مشهوره غیر مقارنه بینهما
دست دهد وتحقیقی انکه وقوع نظر وتناظر در یک ان باشد پس مصنف بصدد
بیان این مدعا بر امده میفرماید که وتناظر را انواع است از انجمله یک نوع تسدیسی

وان در بروج مثل انکه یک کوکب در اول جوزا باشد و دیگری در اخر سرطان یا دیگری
در اول قوس باشد و دیگری در اخر جدی و در مطالع مثل انکه یک کوکب در اول
حوت است و دیگری در اخر حمل یا یکی در اول سنبله باشد و دیگری در اخر میزان و
تناظر تقریبی در این نوع نیز بهمین نهج باشد لیکن تحقق ان مشروطست بانکه در غیر اول
واخر این بروج اتفاق افتد و نوع دیگر از انواع تناظر تناظر تربیعی است و دیگری
استقبالی وان بقیاس بر تسدیسی معلوم شود یعنی تناظر تربیعی در بروج مثل انکه
یک کوکب در منتصف حقیقی ثور باشد و دیگری در منتصف حقیقی اسد یا یکی در
منتصف حقیقی عقرب باشد و دیگری در منتصف حقیقی دلو بود و در مطالع مثل انکه
یک کوکب در منتصف حقیقی دلو و دیگری در منتصف حقیقی ثور یا یکی در منتصف حقیقی
اسد باشد و دیگری در منتصف حقیقی عقرب و تناظر تقریبی در این نوع نیز بهمین
نهج است لیکن تحقق ان مشروطست بانکه دو نیمه از این بروج دست دهد که
ان نیمه اقرب باشد بنقطه انقلاب یا اعتدال اقرب از ان نیمه دیگر نیز در منتصف
حقیقی و نه در نیمه دیگر واقع شود تناظر تثلیثی تقریبی خواهد بود بشرط انکه
در اول و اخر بروج نباشد و تناظر استقبالی در بروج مثل انکه یک کوکب در
اول حمل باشد و دیگری در اخر سنبله یا یکی در اول میزان باشد و دیگری در
اخر حوت و در مطالع مثل انکه یکی در اول جدی باشد و دیگری در اخر جوزا
یا یکی در اول سرطان بود و دیگری در اخر قوس و تناظر تقریبی در این نوع نیز
بهمین نهج باشد الا انکه حصول ان مشروطست بانکه در غیر اول و اخر این بروج دست
دهد. وحکم انواع تناظر مطلقا در تاثیر حکم انواع نظر است کالنظیره واما
تناظر تثلیثی بعضی گفته اند واقع نیست ومنهم شارح سی فصل نصیریه وصاحب
اشجار الاثمار وبقیاس بتناظر تسدیسی باید که واقع باشد چه هرگاه قوس تناظر
تسدیسی از طرفین متزاید شود بر سبیل تساوی تا بجایی که مضاعف گردد تناظر

هذا المعنی مشترک بین النظر والتناظر فتامل منه

تثلیثی بحصول رسد و آن در نوعی مثل آنکه یک کوکب در اول ثور باشد و دیگری در
آخر اسد یا یکی در اول عقرب باشد و دیگری در آخر دلو و در مطلعی مثل آنکه یک
کوکب در اول دلو باشد و دیگری در آخر ثور یا یکی در اول اسد باشد و دیگری
در آخر عقرب پس ادعای عدم وقوع تناظر تثلیثی صحیح نباشد غایتش آنکه موضع
کوکبین متناظرین از بروج در این نوع و نوع تربیعی مشترک میشود بخلاف انواع
دیگر که در ایشان این اشتراک نیست لیکن این باعث عدم وقوع تناظر تثلیثی
نتواند شد مگر آنکه عدم اشتراک محل کوکب از بروج در دو نوع از تناظر شرط
کرده باشند و مخفی نماند که بعضی از اهل این فن چون تناظر حقیقی اطلاق کنند
مراد ایشان تناظر تربیعی باشد لا غیر و علت آنست که موضع کوکب در انواع غیر
تربیعی در فصل مشترک میانه دو برج دست میدهد بخلاف نوع تربیعی که نه
چنین است پس موضع کوکب متناظر از بروج در غیر این نوع مشخص و معین نباشد
و در احکام نظرات و تناظرات موضع کوکب را دخلی تمام است و در بعضی تقاویم
گاه باشد که چون در آن واحد میان دو کوکب نظر و تناظر هر دو واقع شود
یعنی تناظر حقیقی اتفاق افتد از برای اختصار و قلت تکرار رقم آنرا از رقم هر دو
مرکب کنند چنانکه اتصال جامع نظر تسدیس و تناظر یومی چنین نویسند سطم
و مطالعی چنین سطع و اتصال جامع نظر تربیع و تناظر یومی چنین نویسند عظم
و مطالعی چنین عظع و اتصال جامع نظر تثلیث و تناظر یومی چنین نویسند نطم
و مطالعی چنین نویسند نطع و اتصال جامع نظر استقبال و تناظر یومی چنین نویسند
لطم و مطالعی چنین نویسند لطع و گاه باشد که بجای حرف میم زای منقوط مرقوم
سازند که علامت زمانیست و بعد از فراغ بیان احوال نظرات و تناظرات و
تاثیرات سعد و نحس هر یک شروع در مدت بدایت و نهایت آن تاثیرات نموده
میفرماید که و چون کوکب متوجه نظر یا تناظر کوکبی دیگر یا متوجه مجاسده

یکی از عقده این دو قمر باشد هر اینه پیش ... قبل آن نظر یا تناظر یا مجاسده
نمیشود و سعادت یا نحوست آن نظر یا تناظر یا ... اکتساب میکند و بعد از
... اتصال چون منصرف شود یا جدا ... از اول آن سعادت یا نحوست
باقی باشد ولیکن اینمقوله را حواله بتجربه ... است و آن در عبارت انوار و اجرام
گویند جمع جرم که اینجا بمعنی اکتساب است و جرم مریخ از علویین در هر طرف
یعنی از خلف و قدام نه درجه است و از آن مریخ بعضی گفته اند هشت درجه
و بعضی گفته اند نه درجه و مقید بقول اول است و از آن شمس پانزده درجه و از آن
... از سفلیین هفت درجه و از آن قمر و هر یک از عقدتین دوازده درجه
و یکی از فضلا این مقادیر را بجهت حفظ باین وجه در سلک نظم کشیده و هو
هذا بدان اجرام سیارات بترتیب لطیطخ سیه هزدزیب تامل فیه
یظهر لک و چون کوکب قریب بحد نظر یا تناظر کوکبی دیگر یا مجاسده عقده
رسد و بعد میان ناظر و منظور الیه یعنی موضعی که عین نظر و اخوات او در
آن موضع متحقق شود بقدر نصف مجموع جرمین هر دو باشد آنرا متصل گویند
باینمعنی که ابتدای اتصال ایشان بود و چون بعد بینهما بقدر نصف جرم اقل
الجرمین من المتصلین شود آنرا قوی الاتصال گویند باینمعنی که اینجا آغاز
قوت اتصال بود و چون بعد بینهما تمام مرتفع شود آنرا تمام الاتصال گویند
باینمعنی که اینجا غایت قوت اتصال بود مثلا هرگاه قمر بعد از مقارنه متوجه تسدیس
شمس شود و چون بعد بینهما بچهل و شش درجه و نیم رسد یعنی قمر را که ناظر است
سیزده درجه و نیم که نصف مجموع جرمین است بموضع تسدیس مانده آغاز
اتصال ایشان بود و چون به پنجاه و چهار درجه رسد یعنی شش درجه که
نصف جرم اقل الجرمین است بموضع تسدیس مانده آغاز قوت اتصال ایشان بود و چون
بشصت درجه رسد که حد تسدیس است غایت قوت اتصال بود و آنچه گفتیم

در کتب لغت جرم نجوم مذکور است آمیانه اهل نجوم مشهور که بمعنی جسم است منه

در کتاب کفایة التعلیم مذکور است که معلوم کردن جرم آفتاب از مقدار طلوع او هست از ابتداء صبح و غروب او تا انتقال شفق و آن تقریباً پانزده درجه است منه

دو تا فی نظرات و سایر کواکب قیاس بوات توان کرد پس حاجب بتکثیر امثله
نباشد و بعضی گویند چون بعد میان ناظر و منظور الیه بقدر مجموع جرم هر دو
شود آغاز اتصال بود چه در این هنگام نور اشراق هر کدام بدیگری واصل شده باشد
لیکن معتبر و معتد به قول اول است و لهذا مصنف او را اختیار نموده و چون از آن
درگذرد یعنی چون کوکب ناظر بعد از تمامی اتصال از منظور الیه درگذرد
منصرف شود و چون بعد بقدر نصف جرم قل الجرم شود آغاز قوت انصراف بود
و آن را الاجرم تمام الانصراف گویند و چون کوکبی برجی انتقال کند و در حال
انتقال متصل بکوکبی دیگر نباشد پس اگر بعد از آن متصل بکوکب دیگر نشود تا در
آن برج باشد او را وحشی السیر گویند چه در اینحال کوکب مثل شخصی باشد که تنهای
درآید و هیچکس را نبیند لاجرم وحشت بر طبیعت او غالب گردد و این وضع دلیل بود
بر فرو ماندن از کارها و نقصان اموال و پیش آمدن مهمات بی نفع و اگر
چنانکه کوکب متصل شود بعد از آن انتقال بلا اتصال قسم دیگر در آن برج بکوکبی او را
بعید الاتصال گویند و اگر بعد از آن اتصال بکوکب دیگر متصل نشود تا در آن
برج بود او را خالی السیر گویند نه بعید الاتصال و این احوال بیشتر اوقات ماه را
اتفاق افتد و بدترین حالی که او را در این احوال سیما در وحشت سیر دست دهد
آنستکه در برج قوس باشد زیرا که اضعف بروج غریبه است مر قمر را بسبب آنکه برج
قوس اوسط است میان هبوط و وبال او و چون کوکبی محظوظ شود بیکی از حظوظ
خمسه متصل گردد بکوکبی دیگر قوت خود او را دهد دادن را دفع قوت گویند و اگر
هر یک در اینحال محظوظ باشند دفع قوتین گویند و اگر کوکبی از موضع حظ کوکبی
با او متصل گردد طبیعت خود او را دهد و این را دفع طبیعت خوانند و اگر در این
حال هر یک در حظ اندیگری باشد دفع طبیعتین خوانند و این دو وضع دلیل بود
بر محبت و مودت و اتمام کارها بلا جد و جهد و اگر کوکبی از وبال و هبوط کوکبی

بعید الاتصال
خالی السیر

دیگر با و متصل شود انرا انکار گویند و اگر هر یک در وبال یا هبوط باشند
از طرفین باشد و این دال باشد بر ضد انچه در دفع طبیعت مذکور شد و چون
کوکبی منصرف شود از کوکبی دیگر و هنوز ان انصراف تمام نشده متصل بکوکب ثالث
شود ان اتصال بمنزله اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثالث هر چند بحسب ظاهر
متصل نباشد و این وضع را نقل نور گویند و این دلیل بود بر توسط کارها و سفارت
میان مردم و همچنین اگر دو کوکب بکوکب ثالث متصل شود ان اتصال بمنزله
اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثانی و این را جمع نور گویند و شاید که زیاده از دو
کوکب باشد و اکثر اوقات این جمعیت بر سر زحل شود و اگر کوکبی در حال رجعت
یا احتراق یا در حضیض وبال و هبوط بود و کوکب دیگر با و متصل شود متصل به
او را از غایت عجز و ضعف رد کند انرا رد نور گویند و شاید این ضعفها بیکبار کوکبی را
دست دهد مثل رجوع عطارد در منتصف حوت و این وضع دلالت کند بر فساد کارها
و تعویق در امور و چون سه کوکب در برجی باشد چنانکه سبک رو ایشان در برج اول
بود و میانه رو در میان ان برج و گران رو در اخر برج چون سبک رو خواهد که
بگران رو متصل شود میانه رو او را منع کرده اول بخود متصل شود انرا منع نور
خوانند و گویند در اینجا اگر قوت مانع باشد و ضعف ممنوع و اگر سبک رو در اخر
برج باشد و گران رو در میان برج و میانه رو در اول برج میانه رو خواهد که
بگران رو متصل شود پیش از ان سبکرو راجع گردد و بگران رو متصل گردد او ازان
در گذشته بمیانه رو نیز بپیوندد اتصال کوکب میانه رو را از گران رو باطل کند
انرا اعراض گویند و این دلیل باطل شدن کارها و تدبیرها باشد و اگر سبکرو
در اول برج باشد و میانه رو در میانه ان برج و گران روی در اخر ان برج
سبکرو خواهد که بمیانه رو رسد در اینحال میانه رو بگران رو متصل شود و
از او در گذرد هر اینه گران رو قطع نور سبکرو از میانه رو کرده باشد یا انکه

نقل نور

جمع نور

مشهور و منع نور است که در سطور هست و نوع دیگر این است که گران رو و سبکرو در یک برج باشند و سبک رو دیگر در برج دیگر ناظر بود و چون سبک رو ناظر خواهد بعد که بگران رو بپیوندد سبک رو مقارن مع او کند یا بجیب جزو قران کند منه

[illegible]

سبکروی درمیانه برجی باشد وگران رود آخر برج ومیانه روی در اول
برج دوم راجع چون سبکرو خواهد که بگران رو سوندد ومیانه رو راجع باز
کشته متصل بگران رو شود وقطع نور سبکرو از گران رو کند این دو حال را قطع
نور گویند واین دلیل قطع امید است وچون کوکبی در وبال ویا هبوط یا در چیزی بتر
باشد ومتصل کرد بکوکبی محظوظ قوی حال که از دوستان او بود چنان باشد که
کوکب محظوظ با وانعامی کرده باشد وانحال را نعمت گویند واگر آنکوکب قوی ضعیف
شود وکوکب ضعیف قوی و باز بایکدیگر متصل کردند این را مکافات نعمت گویند واین
هردو دلیل نجاتست از مهالك وچون کوکبی درمیان انصراف کوکبی واتصال کوکب
دیگر منحصر بود بجرم یا بشعاع با کوکبی در برج دوم او بود ودیگری در دا وزدهم
انرا حصار گویند اما قوای کواکب سه نوع است نوع اول ذاتیت وان انست
که کوکب در حظی باشد از حظوظ خود که بتغییر طوالع وازمان متغیر نشود مثل
بیت او وشرف وحد ومثلثه وامثال ان که عنقریب مفصل ومبین کردد وهمچنین
از قوای ذاتیت بودن کوکب در نطاق چهارم که انرا صعود در افلاك واستعلا
گویند وسریع السیر ومستقیم الحرکه وشمالی العرض بتخصیص که صاعد بود ودیگر
چیزها که در این زودی بحیز تحریر در اید وبودن کوکب در قوای ذاتی دلیل
سعادتهای ذاتی بود چون عقل وفهم وادراك وکیاست وفراست ومانند ان
ونوع دوم عرضی است وان انستکه تغیر ان مبنی بر تغییر طوالع واوقات باشد
مثل انکه کوکب در اوتاد باشد یا در مایل الاوتاد ویا انکه ناظر باشد بطالع یا
درفرح خود یا غیر اینها که عنقریب موضح ومشروح کردد وبودن کوکب در این
حال در این موضع دلیل سعادتهای عرضی بود مثل جاه ومال وعزت وحشمت
ومانند ان ونوع سیم سعادتست وان انستکه کوکب بنظر دوستی بکوکب سعد
ناظر باشد یا انکه در برجی باشد که دو کوکب سعود را داسته بقوت ذاتی وعرضی

نعمت

صعود در ...

یا دیگر باشد

محیط باشد بانکوکب هم دران برج و دیگری در دوازدهم و این دو وضع هم
از اقسام حصار باشد پس انکوکب را درانحال محصور یا مضغوط بین السعدین گویند
ومخفی نماند که همچنانکه قوتهای کواکب سه نوع است ضعفها نیز سه نوع است ذاتی و
عرضی و نحوستی و تمثیل هر یک عکس انستکه در انواع قوی مذکور شد کما لا یخفی و بعد هذا
بباید دانست که قوت و ضعف کواکب از انچه اکابر این فن حصر فرموده اند صد و
هفتاد و چهار صنف است نود عدد قوتها و هشتاد و چهار عدد ضعفها و تفصیل
هر یک در کتاب لطایف الکلام و دلیل المنجمین با حسن وجوه نموده اند پس ما الحال
بعبارات مختصر و اشارات موضح باین کتاب نقل نمائیم تا طالبان این فن را تذکره
و دستوری باشد والله الموفق والمعین پوشیده نماند که قوت و ضعف
کواکب را بحسب تاثیر سه قسم کرده اند عظیم اثر و میانه اثر و حقیر اثر و باز هر یک
از این اقسام را در سه مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط و ادنی و ترکیب ثنائیه
عقلیه میان این اقسام هر اینه نه باشد پس شهادت و مراتب این اصناف از
قوت و ضعف از یکی بود تا نه یعنی انچه حقیر اثر ادنی مراتب باشد او را یک
مرتبه بهره بود یعنی یک شهادت و همچنین بر تزاید یک بهره میرود تا منتهی شود
بانچه عظیم اثر ادنی مراتب باشد و او را هر اینه نه شهادت بود اما اصناف
قوتهای قسم اول سی و یکست از انجمله پنج عظیم الاثر اعلی مراتب آ خانه ۴ درجه
شرف است ۳ ابتزاز یعنی بودن کوکب در اقوی بیوتات از بیوتات اثنی عشریه
چون طالع و عاشر و حادی عشر و سابع و تاسع و رابع و خامس خاصه که
پیشتری از کواکب باو ناظر باشند و کمال ابتزاز انگاه باشد که با وجود اتصال
در حظی از حظوظ ذاتیه نیز باشد و دور از رجعت و احتراق و بعضی از وجوه
ضعف و بال و هبوط چون کوکب دیگر از بیت بود مبتز گیرند اما این ضعیف
ج نیج عرضی با ذاتی معارضه نتواند ۴ تصمیم یعنی دوری کوکب از افتا

محصور بین السعدین
قوت و ضعف کواکب
دلیل المنجمین
تفصیل
ابتزاز
التصمیم گذشتن و دور رفتن کوکب از آن ستاره

بمقدار شانزده دقیقه و بعضی هفده گفته اند و تصمیم عطارد از همه قوی تر
بود زیرا که کسب جوهر آفتاب کند و لهذا او را در اجمال آفتاب ثانی خوانند
و تصمیم دلیل عزت و جاه و عظمت باشد ۶ جرم ثابته سعد یعنی درجه ممر
کوکبی از سیارات مثل درجه ممر کوکبی از سعود ثوابت شود و بهره هر یک از
این اصناف در این مرتبه نه باشد و شش عظیم اثر او سط مراتب ۱ برج شرف ۲
استقامت سیر ۳ اعتلا یعنی فلک آن کوکب از فلک آفتاب اعلی باشد ۴ دستوریه
۵ جلب طریقه نیره یعنی بودن کوکب در میان درجه شرف آفتاب و شرف قمر
و بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه هشت باشد و بیست عظیم اثر ادنی مراتب ۱
تشریق علوی را و تغریب سفلی را ۲ بیت اقبال ۳ درجه طالع ۴ درجه عاشره
عدم عرض ۵ ذروه اوج ۶ ذروه تدویر و سطی ۷ جز سهم ۸ دفع قوت ۱۰ دفع
طبیعت ۱۱ قبول در مکان یعنی بودن کوکب در حظوظ خویش قوی حال ۱۲ ذو
الیمنین یعنی بودن کوکب در عاشر و مطرح شعاع قمر در تربیع او فوق الارض
۱۳ ممر در قران یعنی آن کوکب که در قران کوکب دیگر مستعلی باشد یعنی بعد او از
مرکز عالم اکثر باشد از آن دیگری مر او راست و این اکثریت بحسب اجزای نصف
قطر حامل و تدویر هر کدام است نه فی نفس الامر ۱۴ ممازجت سعود ۱۵ حد ۱۶
مکان سهم السعاده ۱۷ ظهور یعنی تحت الشعاع نباشد ۱۸ جمع نور ۱۹
نقل نور ۲۰ استیلای بحر و مقدم و بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه
هفت باشد اما اصناف قوتهای قسم دوم چهل و چهار است ده میانه اول
اعلی مراتب ۱ اقامت بجهت استقامت ۲ سرعت سیر ۳ حد سعد ۴ مثلثه
اولی ۵ صعود در فلک اوج ۶ صعود در فلک تدویر ۷ سعود شمالی
یعنی در شمال معدل النهار بود و مع هذا غایت ارتفاع او روز بروز متزاید
بوده ۸ بودن کوکب فوق الارض ۹ بودن کوکب مذکر در برج مذکر و مؤنث

مربع مقبل و مربع مذکر
دو ربع باشد که یکی از عاشر است تا طالع و دیگر از رابع تا سابع و ربع مدبر عکس این باشد

سرعت سیر زاید
یعنی حرکت شبانه روزی او زیاده بر حرکت شبانه روزی وسط او باشد

درجه نیرات
یعنی کوکب در درجه نیرات ثابته بود و در درجه مجری جزوی بود از مدار عرض که جرم کوکب در وی باشد

در برج مونث ۱ بری از نحوس و هبوط هر یکی از این اصناف در این مرتبه شش باشد
و پانزده میانه اثر او ۲ ط مراتب ۱ استعلا یعنی بودن کوکب در دهم و یازدهم
و یکی ۲ ربع مقبل ۳ عرض شمالی ۴ زیادة نور ۵ زیادت قدر ۶
هر دو وقتی باشد که کوکب در نطاق دوم و سیم باشد اما زیادت نور در قمر
وقتی بود که از تربیع اول که او را با آفتاب افتد در گذشته بود و بدوم نرسیده
۷ زیادت سیر ۸ زیادت عدد ۹ زیادت حساب و این هر دو در متحیره وقتی
بود که کوکب هابط بود از تدویر اما زیادت حساب در قمر وقتی که صاعد
باشد ۹ درجه سعادت افزای ۱ مثلثه اولی سعد ۱۱ ربع مذکر مذکر را
و ربع مونث مونث را ۱۲ وجه ۱۳ نه نهر ۱۴ مثلثه ثانیه ۱۵ دوازده
بهر و بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه پنج است و هفده میانه اثر
ادنی مراتب ۱ بیت مایل ۲ بیت فرح ۳ بیت قوت ۴ بیت مذکر مذکر را
و بیت مونث مونث را ۵ بیت سعد ۶ مثلثه ثانیه سعد ۷ نصرت
یعنی قوت صاحب بیت چه خداوند هر خانه ناصر کوکب حال در آن خانه
باشد و دلیل عاقبت آن ۸ اعانت یعنی هر کوکب که در خانه خود صاحب
شرف آن خانه او را یا بدا و را اعانت کند چنانکه مریخ آفتاب را در حمل و در این
باب نظر شرط نیست ۹ استقامت یعنی هر کوکب که در برج شرف خود بود
هر اینه او کوکبی که صاحب بیت آن برج است استعانت خواهد اما در این
باب نظر شرط است ۱۰ نعمت ۱۱ مکافات ۱۲ حصار و میانه دو سعد ۱۳
بودن کوکب غاربی بعد تحت الشعاع و لیلی در شب و این قوت خاص آفتاب است
۱۴ تیامن از آفتاب یعنی در نصف لیلی باشد از فلک ۱۵ دریجان ۱۶
ادریجان ۱۷ هفت بهر و بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه چهار است
اما اصناف قوتهای قسم سیم پانزده هست پنج حقیر اثر اعلی مراتب ۱ وجه سعد

دقیقه

۲ نه بهره ۱۲ اثنی عشریه سعد ۴ درجه نیره ۵ درجه مظلمه زحل را فقط بجهت مناسبت بهره هر یکی را این اصناف در این مرتبه سه باشد و هفت حقیر اثر اوسط مراتب آن در بجان سعد ۲ در جان سعد ۳ هفت بهر سعد ۴ درجه مذکر مذکر را و درجه مؤنث مؤنث را ۵ نصف صاعد از طالع ۶ برج موافق مزاج ۷ برج موافق خوی و این هر دو از منسوبات بروج و کواکب که در باب سابق مبین شده استنباط توان نمود و بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه دو باشد پنج حقیر اثر ادنی مراتب آن نیم بهر و این خاص است بنیرین و در دیگر کواکب چنان باشد که بروز در نیم بهر افتاب باشد و بشب در نیم بهر ماه ۲ برج شمالی ۳ برج دوست و ما بجهت معرفت دوستی و دشمنی کواکب جدولی وضع کردیم تا مستبحان این فن را مفید باشد و جدول این است

الکواکب	الشمس	القمر	زحل	المشتری	المریخ	الزهره	عطارد
دوستان	ـ خ د	مر ه	ه ه	خ مر د	ـ مر د	ل ه	مر ه
دشمنان	ل ه	ل	مر د	ه ه	ه	خ مر د	ه
میانه حال	ه	ـ ه خ	ـ خ	ل	ل ه	ـ	ل ـ خ
دشمنان	ل	ل	ـ ه	ه	خ ه	خ ه	مر ه

۴ برج مستقیم الطلوع ۵ ولایت و این خاص است بنیرین چنانکه در روز ولایت افتاب را بود و در شب ماه را و بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه یکی باشد اما اصناف ضعف اقسام اول سی و پنج است از انجمله هفت عظیم الاثر اعلی مراتب آن وبال ۲ درجه هبوط ۳ احتراق و حذان از هر طرف شش درجه بود ۴ کسوف افتاب را ۵ خسوف ماه را ۶ کسوف کواکب یعنی مستور شدن کردند ۷ جرم ثانیه نحس بهمان شرح که در ثانیه سعد گفتیم و بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه

احتراق با ابل احکام و لیل برکت و هلاک دانند چه احتراق
مزاج کواکب را باطل میکرداند منه رحمه الله تعالی

نه باشد شش عظیم اثر او وسط مراتب برج هبوط ۲ رجعت ۳ تحت الشعاع
طریقه محترقه یعنی بودن کوکب در مابین درجه هبوط آفتاب و هبوط قمر ۵ انحطاط
فلک یعنی کوکب از فلک آفتاب منحط شود ۶ جزو منعقد ۷ و تربیع او و بهره هر
یک از این اصناف در این مرتبه هشت باشد بیست و دو عظیم اثر ادنی مراتب ۱
تغریب علویرا و تشریق سفلی را ۲ دوری از منطقه ۳ استقبال فلک یعنی درجه
هفتم از طالع ۴ درجه رابعه ۵ بیت ثامن ۶ نقطه حضیض اوج ۷ نقطه
حضیض تدویره ۸ ذو الیسارین یعنی بودن کوکب در رابع و مطرح شعاع نحس
او تحت الارض ۹ انکار ۱۰ بیت ادبار ۱۱ ممر نحسین بود در قران ۱۲ ممازجت نحوس
بنظر عداوت ۱۳ قطع نور ۱۴ منع نور ۱۵ انتکاث ۱۶ عروض ۱۷ عقده جوزهر
خاص ۱۸ نحوست آفتاب بطلوع نحسین قبل از او و نحوست ماه بطلوع نحسین
بعد از او ۱۹ حد نحوس ۲۰ ضرر یعنی ضرر زحل بمشتری و ضرر مشتری بعطارد
و ضرر آفتاب بعطارد و بزهره و زهره را ضرر نیست و ضرر قمر و مریخ بیکدیگر
در این مشروط است بآنکه ضار در بیت کوکب مضرور به باشد و برعکس مثل
زحل در حوت یا مشتری در دلو ۲۱ درجه ثانیه نحس ۲۲ درجه سهم
قاطع و آن سهمی بود که از درجه مریخ و زحل در درجه طالع گیرند و بهره
هر یک از این اصناف در این مرتبه هفت باشد اما اصناف ضعفها قسم
دویم سی و یک است نه میانه اثر ادنی مراتب ۱ اقامت جهت رجعت ۲ بطوء السیر ۳
هبوط در فلک تدویر ۴ هبوط در جنوب یعنی در جنوب معدل النهار بود و مع هذا در
جنوب فایت الارتفاع او متناقص بوده ۵ بودن کوکب تحت الارض ۶ برج مذکر مؤنث را
و برج مؤنث مذکر را ۷ مثلثه اولی نحس ۸ غریب در مکان یعنی در آن برج
او را هیچ حظی نباشد از قوت و ضعف مثل آفتاب در سنبله و بهره هر یک از این
اصناف در این مرتبه شش باشد سیزده میانه اثر اوسط مراتب ۱ ربع مدبر ۲ حضیض

تشریق قرانات آفتاب طلوع
کردنست و تغریب پنهان از
آفتاب شدن و بشرطی این
کوکب تقویم شش کمتر از
شصت درجه باشد و بعضی
نود درجه گفته اند و مشهور
اول است منه

جنوبی ۳ نقصان نور ۴ نقصان قدر و این هر دو در وقتی باشد که کوکب
در نطاق اول و چهارم باشد اما نقصان نور در قمر وقتی بود که میان ربع
دویم و اول شمس باشد ۵ نقصان حساب و این هر دو وقتی بود که کوکب صاعد
باشد از تدویر اما نقصان حساب در قمر وقتی بود که هابط بود ۶ نقصان سیر
درجه بئر ۷ مثلثه ثانیه نحس ۸ ربع مذکر مؤنث را و ربع مؤنث مذکر را ۱۱
خلاف محل ۱۲ وحشت ۱۳ سیر ۱۴ خلاف سیر و بهره هر یک از این اصناف در این مرتبه
پنج است و ده میانه اثر ادنی مراتب ۱ بیت زایل غیر ساقط ۲ بیت ترح ۳ بیت ضعف
۴ بیت مذکر مؤنث را و بیت مؤنث مذکر را ۵ بیت نحس ۶ ضعف خداوند خانه
۷ مناکرت یعنی بودن کواکب ناری در خانه کواکب بلی و عکسش ۸ حصار میانه دو
نحس ۹ عقد جوزهر مجتره را ۱۰ متیاسر بودن از آفتاب یعنی در نیمه روزی از افلاک
و بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه چهار است از ضعفا اما ضعفهای قسم
سیم هفده است پنج حقیر اثر اعلی مراتب ۱ وجه نحس ۲ منه جبر نحس ۳ اثنی عشریه
نحس ۴ درجه مظلمه ۵ درجه نیره زحل را فقط و بهره هر یکی از این اصناف در
این مرتبه ست او نه حقیر اثر اوسط مراتب ۱ دریجان نحس ۲ آدریجان نحس ۳ هفت
نحس ۴ درجه قمره ۵ درجه مؤنث مذکر را و درجه مذکر مؤنث را ۶ بودن
بیری دو درجات دال علی العمی ۷ بودن کوکب در نصف هابط از طالع ۸ برج
مخالف مزاج ۹ برج مخالف خوی و بهره هر یک از این اصناف در این مرتبه دو
باشد و سه حقیر الاثر ادنی مراتب برج جنوبی ۲ برج شمسی ۳ برج معوج الطلوع
و بهره هر یکی از این اصناف در این مرتبه یکی باشد اینست تمامی سخن در قوت و ضعف
کواکب و مراتب آن و اهل احکام گویند که همچنانکه هیچ شخصی نبود در هیچ وقتی که
قوت و ضعف او با هم آمیخته نبود همچنین کوکبی نباشد در هیچ موضع که قوت
او ممزوج نباشد بضعفی و ضعفش بقوتی پس چون خواهند که متوجه احکام نجومی

شوند شرط آنست که اول ضعف و قوت کواکب تمام ضبط کنند و بعد از آن
بهرهای قوت و ضعف را با یکدیگر مقابله کرده از آن میان مزاجی خاص استنباط
و استخراج نمایند تا بحسب آن مقدار قوت و ضعف کواکب معلوم شود و حکمی که
از آن کنند مستحکم و معتمد علیه باشد والله خیر الواقفین و احکم الحاکمین

باب بیستم در معرفت اصولی که در اختیارات بکار آید بر فطرت سلیمه مخفی نماند
که آنچه دانستن آن در اصول اختیارات از واجبات است پنج است اول معرفت حد
اختیار دوم معرفت فایده اختیارات سیم معرفت اشغالی که مستحق اختیار باشد
یا نباشد چهارم ضروریات اختیار از اوضاع فلکی و آن دو قسم بود یکی آنچه در سعت
وقت ضروری باشد و دیگری آنکه در ضیق وقت ضروری باشد پنجم محذورات اختیار
از اوضاع علویات اما حد اختیار هر یک از اکابر اختیار را بنوعی تعریف کرده اند
کوشیار در مجمل الاصول چنین آورده که الاختیار سعادة الوقت المختار و
ملائمته للغرض المطلوب و ممازجته لصاحب الطالع امتزاجا محمودا و حضرت
امام المدققین فخر الملة والدین در اختیارات علائیه بر این حد اعتراضات کرده
و بچند وجه آنرا مردود ساخته و خود چنین تعریف کرده که اختیار عبارتست از
گزیدن وقتی که بهترین وقتها باشد که یافته شود از آن وقتها که موافق مقصود بود
در آن مدت که آن وقت در وی طلب کنند و مصنف در حواشی شرح بیست باب اسطرلاب
آورده که تعریف امام منقوض است بآنکه در مدت مفروضه ممکن است که دو وقت
یافت شود که مناسب ایشان بمقصود علی التسویه باشد و خود چنین تعریف کرده
که اختیار تعیین وقتی است که بهتر از آن وقت نباشد بزعم منجم از اوقاتی که مناسب امر
مقصود بود در آن مدت که شروع در آن امر مطلوب بود اما فایده اختیار مبنی بر
مقدمه ایست که بطلمیوس که پیشوای اهل این صناعتست در ثمرة الفلک در کلمه
هشتم ایراد فرموده و افضل الحکماء و المهندسین المحقق الطوسی علیه الرحمة در شرح

این کلمه فرموده که هر طالع که همه دلایل او مسعود و قوی بود آنکس را که صاحب این
طالع بود نظیری نبود در همه سعادات و خیرات و هر طالع که همه دلایل او منحوس
و ضعیف بود آنکس را که صاحب این طالع بود در سعادت و خیرات حظی نبود و در
شقاوت و شر بی نظیر بود و این هر دو یا غیر موجود باشد یا نادر الوجود
پس اگر طوالع را دلیل از هر دو صنف باشد و بعد از تکافی دلایل خیر و شر هر کار
که بران قرار گیرد لهذا قوام آن دلایل خوانند و چون اختیاری کنند جهة شخصی که
آنکس را طالع اصلی باشد و طالع تحویل با دلیل خاصه در ایامی که اختیار در آن
ایام کنند و هر یک را قوامی باشد پس اگر هر دو قوام در طرف سعادت متساوی
باشد و سعادت اختیار با آن ضم شود و انتفاع آن شخص بآن اختیار در غایت کمال
بود و اگر در طرف سعادت متفاوت باشد و سعادت اختیار از هر تفاوت میان
هر دو زیاده همچنان باشد که اول اما اگر در طرف سعادت متفاوت و سعادت
اختیار متساوی قدر تفاوت بود از آن اختیار اثری زیاده و سعادتی محسوس
نشود و همچنین اگر کمتر از آن بود اگرچه استعمال اختیار در آن هر دو صورت
مؤدی بصواب باشد چه وجود آن اختیار از فایده فی نفس الامر خالی نباشد و برین
قیاس باید کرد آنجا که یک قوام در طرفی بود و دیگر قوام در دیگر طرف یا در دو طرف
نحوست باشد انتهی کلامه پس بنا بر آنچه محقق فرموده مشکل نمیشود بآنکه شخصی در
نحوست وقت مشغول بامری شود و اثر سعادت یابد یا در سعادت وقت بمهمی
اشتغال نماید اثر نحوست یابد با اثر اختیار واحد در دو شخص مشتغل در امر واحد
متساوی نبود و همچنین وارد نباید سخن کسی که گوید که اگر دلایل اصلی و تحویلی
شخصی مسعود است سعادت اختیار بتحصیل حاصل باشد و اگر دلایل اصلی و تحویلی
منحوس است سعادت اختیار مانع بحاصل اما معرفت اشغالی که مستحق اختیار
اینست که مقرر باید که هر شغل که هر روز یا هر هفته چند بار محتاج الیه باشد

دران شغل حاجت باختیار نباشد زیرا که هر ... محتاج الیه ... مرموز ...
باشد عادت بران جاری شود و امور عادتی قایم مقام امور طبیعی باشد یقال
العادة طبیعة ثانیة للانسان و ظاهر است که در امور طبیعی اختیار را مدخل
نیست اما در اشغال دیگر هر اینه مستحق و محتاج اختیار است و در اختیار باید
کرد که قمر و بیت قمر و صاحب بیت قمر و کوکبی که در شغل مفروض منسوب باو باشد
مثل انکه زراعت منسوب بزحل است و دعوی شرعیه منسوب بمشتری و علی هذا
و طالع وقت اختیار و صاحب طالع و خانه منسوب الیه شغل مثل آنکه خانه نهم
منسوب الیه سفر است و خانه چهارم منسوب الیه زراعت و علی هذا
و صاحب این خانه این همه با مشتری صالح الحال باشند و مهمات اختیار
در وسعت وقت که در مقدمه موعود بود همین هشت چیز است و بعضی گفته اند
موافق آنچه امام در اختیارات علائیه آورده و محقق طوسی در سلک نظم
کشیده و هو هذا نظم اختیار هر چه داری هفت چیز آور بجا تا بود کار تو نیکو
و بین هوی ان مفترض ٭ حال مه مسعود باید حال برج و صاحبش حال
طالع صاحبش بیت الغرض صاحب غرض ٭ و رعایت حال قمر و متعلقات او
در این امور دون دیگر کواکب بنا بر آنستکه قمر اقرب است بارض از باقی اجرام پس تاثیر
او در عالم سفلی اظهر باشد و ایضا اسرع سایر سیارات پس نسبت او
بعالم عناصر اکثر باشد و نیز قمر از غایت سرعت انوار کواکب دیگر را
ممزوج گرداند و ان امتزاج سبب حدوث حوادث گردد کما قال بقراط ان القمر
هو المتوسط بین الاجرام السماویة و الارضیة و هو المؤدی من الاجرام
العلویة الی الاجرام السفلیة اما رعایت طالع وقت و صاحب او بنا بر
آنستکه طالع را دلیل تن گرفته اند و صاحب طالع را دلیل نفس و رعایت نفس
و حفظ بدن عقلا و شرعا از واجبات است اما رعایت کوکب و برج منسوب الیه

صلاح حال بیوت

شغل لایح وظاهر است ومحتاج ببیان وبرهان نیست • چون این هشت برکه
صلاح حال ایشان در اختیارات واجب ولازمست بعضی کواکبند وبعضی بیوت
وصلاح حال هر یک از این دو نوع غیر صلاح آن دیگر است پس بیان هر یک جدا
جدا در آمده میسر آید. وصلاح حال بیوت آنستکه از جرم یا شعاع نحسی خالی
باشد وسعدی بجرم یا بشعاع ناظر باشد بایشان وصلاح حال کوکب آنستکه مسعود
باشد بنظر سعود ومع هذا بقوای دیگر که مراینه قوی ذاتی وعرضی است همه یا بعضی
آراسته باشد وفساد حال بیوت وکواکب بقیاس بر این که مذکور شد معلوم
شود پس فساد حال بیوت آنستکه از جرم یا شعاع سعدی خالی باشند ونحسی
بجرم یا بنظر عداوت ناظر باشد وفساد حال کوکب آنستکه منحوس باشد بجرم
یا بنظر عداوت نحوس ومع هذا بضعفهای دیگر همه یا بعضی مبتلا باشد واگر
صاحب بیت قمر در وقت اختیار منحوس باشد یا بتقدیری که منحوس نباشد از اوتاد
زایل بود صلاح حال قمر فایده نرساند زیرا که قمر دلیل ابتدا بود وخداوند بیت قمر
دلیل عاقبت وظاهر است که حسن عمل بحسن خاتمه است وجمعی گویند که چون ثمره غرض
وخداوندش منحوس بود صلاحیت سایر دلایل فایده نرساند وبعضی از اصحاب
تجربه در این باب مثالها ایراد نموده اند واگر صلاح حال قمر که در اختیارات
دلیل ابتداء امور است میسر نشود دلالت کند که اهتمام در ابتدا موجب دلخواه
نباشد پس بجهت اصلاح این فساد یکی از سعدین جهد باید کرد که در طالع
یا عاشر باشد چه رابع دلیل مبدء امور است وعاشر دلیل اعمال واشغال و
اگر مصلح نیز میسر نشود لیکن صاحب بیت قمر مسعود بود عند الضرورة جایز باشد
غایتش آنکه اهتمام در ابتدا فاسد وضایع گردد ودر انتها بصلاح باز آید وضروریات
موعوده اختیار عند ضیق الوقت همینها است که مذکور شد اما اموری که رعایت
آن سبب کمال اختیار بود بسیار است ومصنف از آنجمله بیک چیز که اقوی وافید است

اختصار نموده میفرماید که در اختیارات نهاری اولی و انسب آن بود
که طالع و برج قمر بروج نهاری بود و در اختیارات لیلی بروج لیلی و بروج
لیلی و نهاری قبل از این در باب شانزدهم ذکر یافته اما محذورات اختیار بسیار است
آنچه جمهور بران متفق اند آنست که می باید که قمر تحت الشعاع و مجاسد کید و ذنب
و طریقهٔ محترقه و محصور بین النحسین و خالی السیر و وحشی السیر نباشد و خلاف
سیر اعم است از انکه منصرف از نحسی باشد یا از سعدی الا انکه انصراف او از نحس
اشد است و بعضی نظر عداوت میان خداوند خانهٔ قمر و قمر و همچنین نظر عداوت
قمر با نحوس و سقوط او از طالع و وقوع او در وبال و در اواخر بروج که حدود
نحسین است و بطؤ سیر و هبوط او و در جنوب از جملهٔ محذورات شمرند و ایضاً می باید
که نیرین هیچکدام در طالع نباشند زیرا که طالع مشترکست میان نور و ظلمت
پس حلول نیرین در طالع اتفاق افتد چون اضوء کواکبند هر اینه طالع بر حالت
طبیعی نماند و در اختیارات باعث عوارض مکروهه گردد مخفی نماند که در مداخل
معتبرهٔ این فن این منع همین در باب قمر بنظر رسیده و امام ره سبب آن از ابو المظفر
حکیم چنین نقل نموده که ماه در غایت رطوبت است پس تاثیرات غریبه در وی
بسهولت ظاهر شود و چون در طالع بود تغیرات عظیم در وی پدید آید بسبب
آن اشتراک که مذکور شد لکن مولانا کمال الدین حسین واعظ در لوایح القمر
آورده که حق آنست که شمس نیز در طالع نباید و از بعضی فضلا این دو بیت
نقل نموده از قول حکیمان جهان در شمر است نیر که بود بطالع اندر
ضرر است این کار جهان از آن سبب با خطر است کاندر درج طالع هر روز
خور است هر تقدیر مصنف وقوع نیرین را در طالع در جمیع اختیارات جائز
نداشته مگر در اختیار کاری که ثبات و دوام آن مطلوب بود ظاهراً این قید
در باب آفتاب باشد چه دوام را بقمر که اسرع کواکبست نسبتی نباشد و در اکثر

هر گاه

بدانکه ارسطو در این باب نقل کرده که میدهٔ طنور مغرب در مغرب است و او اصل برودت است و طالع قلب مشرق است و او اصل حرارت است پس طالع و ماه مخالف باشند منه

کتب در مسایل که منع وقوع قمر از طالع کرده اند قید کرده اند الا در بیع و شری
زیرا که در بیع و شری سرعت و تعجیل مطلوبست کما قال کوشیار القمر فی حد
الطالع مذموم فی جمیع الاختیارات الا فی الشراء و البیع اذا کان مسعودا
و در امور مقرونه بشرارت مثل تخریب حصون و قلاع و قتل بلاد و قری در استعمال
سمیات و مهلکات باید که قمر منحوس باشد لیکن بشرط آنکه از اوتاد معتبره و بیوت
مقصوده زایل باشد تا حصول مطلوب خلل پذیر نشود و احسن آنست که در دوازدهم
یا هفتم باشد که بیت اعدا و خصومت است و در اموری که مطلوب شهرت باشد
باید که شمس فوق الارض باشد تا شهرت امور کالشمس فی وسط النهار باشد و همچنین
باید که قمر بنظر دوستی متصل بکوکبی باشد که شغل مفروض را بانکوکب اشنائی باشد
و چون این حکم خاص نیست بامور مطلوبة الشهرة بلکه عام است در جمیع امور این
جهت آنرا با دیگر احکام ضم ساخته میفرماید که بالجمله در هر شغل برج طالع و موضع
قمر و موضعی که قمر متصل باو باشد باید که مناسب آن شغل باشد و بعد از تعریف
این اصول مشغول بامثله شده میفرماید که مثلا از برای دیدن ملوک و اشراف
قمر در مثلثه آبی باشد که سرطان و عقرب و حوتست چه اول اعلی بروج
قمر است و خانه قمر که کوکب ابناء ملوکست و ثانی خانه مریخ که کوکب امراء و
سلاطین است و ثالث خانه مشتری که کوکب علما و اشرافست و اسد هر چند
که خانه آفتابست اما بحسب صورت دال باشد بر توحش و تسلط پس مختار عدم
اختیار او باشد و ایضا باید که قمر ناظر بافتاب باشد یا مشتری بنظر مودت
تا صاحب اختیار بنظر عنایت و شفقت آن پادشاه یا آن بزرگ مفتخر و مستسعد
کردد و اکر مراد از دیدن طلب عمل باشد باید که صاحب عاشر و ثانی از نحوس بری
باشند و بیکدیکر متصل بنظر مودت و اکر مراد طلب حاجت باشد باید که طالع برج
اسد و قمر در بیت عاشر مشرف و متصل بسعود و اکر صاعد [illegible] باشد

که اشهر کواکب است ۲

دیدن ملوک

نور علی نور باشد، و از برای جلوس پادشاه بر سریر مملکت قمر در اسد یا در برج
باید کرد و بروج ثابته چه ثبات در این امر محمود است و مع هذا اول خانه
آفتاب است که نوبت ملوک است و ثانی مریخ که کوکب امرا و سلاطین است یا در یکی
از دو خانه مشتری چه مشتری سعد اکبر است و بطیء السیر و بیوتات او بر منقلب
و محمد ایوب که یکی از علمای احکام است عقرب را در این امر جایز نداشته بسبب هبوط
قمر و نحوست و شرارت مریخ که صاحب عقرب است و ایضاً باید که طالع در این
اختیار از بروج ثابته باشد و مستقیم الطلوع و اوتاد آن بری از نحوس و ایضاً
باید که قمر زاید النور باشد و ناظر با آفتاب بنظر مودت چه آفتاب کوکب ملوک است
و اگر در این حال آفتاب در وتد السماء که ارفع بیوت است باشد احسن و اعلی بود
خاصه که وتد السماء در این هنگام بیت الشرف او باشد و از برای ابتدای تعلیم و
هجی بابتدای کتابت قمر در برج انسی باید زیرا که تعلیم علم و صنعت کتابت
مخصوص است بنوع انسان که مدرک کلیات است ناظر بعطارد که کوکب ادبا
و کاتبان است یا مشتری که کوکب علما و فقها است بنظر مودت تا معلم بر متعلم مشفق
و مهربان باشد و اولی آن بود که این دو کوکب نیز در حال استقامت بیکدیگر
متصل باشند و حذر باید کرد از آنکه مریخ و زحل در طالع باشند چه اول دلیل
نفرت و ثانی دلیل نسیان متعلم بود و در تعلیم علم موسیقی باید که قمر در خانه
احد السفلیین متصل باشد یکی بود بنظر مودت و طالع برج هوائی بود چه
حصول صوت و صدا باستعانت هوا بود و از برای سفر بر بیابان باید که قمر در برج
ارضی بود بنا بر مناسبت و منقلب باشد یا ذوجسدین تا آن سفر زود به منتهی
برسد و نشاید که برج ثابت باشد خصوصاً عقرب که دلیل گرانی سفر و مشقت
و خوف راه بود و حدیث پیغمبر لا تسافروا و القمر فی العقرب در این باب شاهد
و مصدق است و ایضاً باید که قمر متصل باشد بمریخ بنظر مودت تا خوف قاطعان

جلوس بر تخت

بروج ثابته

ابتدای تعلیم

سفر بر بیابان

طریق نبود و رفقا و سپاهیان قافله متفق و مشفق باشند و از ایشان امداد
و اعانت رسد و اگر با آفتاب یا مشتری متصل بود هم شاید و اولی آن
بود که خداوند خانهٔ قمر متصل بقمر باشد و مسعود و طالع وقت
این اختیار برج منقلب باید مسعود بنظر مودت نیرین و احتراز باید کرد
از آنکه ماه در رابع بود و خداوند طالع از طالع ساقط که اینها دلیل

سفر بحر

مشقت و عسرت مسافر بود و از برای سفر بحر بهتر در برج آبی باید بجهت مناسبت
و محمد ایوب برج خاکی جایز باشد بنابر نسبت مقصد و خوف غرق چنانکه در سفر
بر گفتیم باید که موضع قمر برج منقلب بود یا ذو جسدین مبرا از نحوس و باید
که متصل بیکی از سعود بود تا کشتی بسلامت بگذرد و مسعود بودن بیت
تاسع در هر دو نوع سفر از جملهٔ اتفاقات حسنه باشد و حذر باید نمود از
اتصال قمر بزحل و بکوکبی که مقیم باشد و همچنین حذر باید کرد از حلول
کوکب مقیم بطالع که اینها همه دلیل سکون کشتی و فرو ماندن سکان او

دخول بلد

باشد و از برای دخول بلد قمر در برج ثابته باید اگر مطلوب کثرت اقامت
در آن بلد و الا برج ذو جسدین و باید که متصل بسعود بود و تحت الارض
نباشد مگر آنکه مقصود از دخول آن بلد اختفا باشد و ایضا نباید که خداوند
خانه ماه تحت الارض بود و نظر ماه بطالع یا خداوند طالع در این امر

نو بریدن و پوشیدن

از جملهٔ اتفاقات حسنه باشد و از برای نو بریدن و پوشیدن باید که
قمر در برج منقلب یا ذو جسدین باشد زیرا که انقلاب باعث استبدال آنچه
که در لباس همه کس را بآن رغبت است لیکن فقرا و مردم بی بضاعت را برج
ذو جسدین اولی است تا مدتی لباس ایشان از اندراس محفوظ و مصون
ماند و باید که قمر در این اختیار متصل بزهره بود که کوکب زیب و زینت است
و حذر باید نمود از بودن قمر در بروج ثابته که مستلزم ثبات ثیاب است خصوصا

است که در این امر بسیار مذموم است چه ثابتین بروجست بجهة کثرت مطالع
وقرب سمت الرأس وایضا دالّست بر توحّش وتسلّط وگویند هر که در حال
وقوع قمر در اسد متلبس بلباس نو شود آن لباس در بر وی بسوزد بلکه مبتلا
بآفتی شود که بیم تلف بود وبودن قمر در انحطاط بمقابله یا مقارنه آفتاب مشعر
باشد بر آنکه لابس با همان لباس سر در گریبان خاک کشد کما اشار الیه الامام فی
اختیاراته وازبرای نکاح قمر در برج ثابت باشد خلافا لکوشیار وصاحب
روضة المنجمین زیراکه در این امر دوام وثبات مطلوب ومرغوبست غیر نصف
اول عقرب که هبوط قمر انجا در غایت قوت ضعف است وبعضی تمام برج
عقرب را مکروه دانند یا در میزان باید که خانه زهره است یا در قوس که خانه سعد
اکبر است متصل بزهره که کوکب عیش وعشرتست واگر مشتری ناظر باشد سعادت
ان اختیار مضاعف گردد خصوصا که قمر زاید النور باشد ونشاید که در حمل و
سرطان وجدی ودلو وموضع ذنب وزحل باشد که اینها سبب نفرت وتفرق گردد
ودر زفاف باید که قمر در برج ثابت باشد چه در ثبات ودوام خوف طلاق و
فراق نبود بغیر از عقرب چه عقرب خانه مریخ وهبوط قمر است وازاین سبب ناسازگاری
وخصومت شود یا در یکی از خانهای عطارد بنا بر مناسبت چه سنبله بصورت
جاریه بکر تصور کرده اند ولهذا او را عذرا گویند وجوزا بصورت دو کوکب
متعانق وصاحب روضة المنجمین گوید که این اختیار بنا بر انست که زن ثیبه
باشد واگر بکر بود ازاله بکارتش در توقف افتد وایضا باید که قمر
متصل بزهره بود که کوکب عشق ومحبتست سیما که زهره سلیم وصالح الحال
بود واستحمام قمر در برج آبی یا آتشی باید چه حمام نتیجه آب و آتش است متصل بیکی
از سعدین تا باعث آسایش وجمال بود ودر نوره کردن باید که قمر در برج
آبی بود متصل بآفتاب یا کوکبی که محترق یا هابط بود بنظر مودت ودر رس

نکاح کردن

زفاف کردن

حمام رفتن

نوره کشیدن

سر تراشیدن

تراشیدن باید که قمر در بروج ذو جسدین باشد الا سنبله و گوشها را در
بروج ابی جایز داشته و باید که متصل بود بیکی از سعدین و حذر باید کرد از
آنکه قمر در برج حمل یا در طالع بود

فصد کردن

و در فصد قمر ناقص النور باید که نقصان
نور قمر باعث نقصان رطوبت بدن است چنانکه در طبایع کواکب مذکور شده
و چون چنین باشد خون صالح صرف نشود و اگر اخراج خون بسیار مطلوب
باشد زیادتی نور قمر جایز بود و ایضا باید که قمر در برج آتشی بود چه آتش دافع
رطوبتست یا در برج هوائی بنا بر مناسبت طبیعت دم و برج جوزا متعلق است بدست
و حلول قمر در برج هر عضو باعث توجه رطوبت بدن باشد بآن عضو و این
مقتضی تعفن مواد است پس با حصول رطوبات و تعفن مواد آهن بآن عضو
رسانیدن مصلحت نباشد و در تاریخ روضة الصفا مذکور است که اتابیک
یکی از امرای سلطان مسعود سلجوقی بود بموجب فرمان آذربایجان شده
چون بزنجان رسید وقتی که قمر در جوزا بود فصد کرد از قضا رگ دستش گسیخته
شد در همان ایام رشته حیات او بقطع رسید و نیز گفته اند که ملاقات
آهن بعضوی که قمر در بیت آن عضو بود مصلحت نباشد و بیت هر عضو در
منسوبات بیوت مذکور شد و هو برج هر عضوی از آن قیاس توان نمود
که حمل بمنزله طالع گیرند و باقی بر ترتیب و احمد عبد الجلیل سنجری که
یکی از علمای احکامست ثبات بروج در فصد شرط کرده است و بعضی
دیگر بروج مذکر شرط کرده اند و حذر باید کرد از آنکه نحسین با قمر در
طالع باشند که اگر چنین باشد موضع جراحت ناسور شود و بیم گیرد
و ایضا حذر باید کرد از وقوع نحسین در هشتم طالع و هشتم موضع قمر
که بیم خطر باشد

حجامت کردن

در حجامت باید که موضع قمر و طالع بروج هوائی باشد
و متصل بقمر احد السعدین و حذر باید نمود از حلول قمر در ثور و از

بودن نحسین در ثانی ... ما من شیثین و محمد ایوب وقوع قمر در تحت الشعاع

مسهل خوردن

آفتاب نیز جایز داشته و در مسهل خوردن باید که قمر ناقص النور بود و در برج
آبی و فوق الارض محصور بین السعدین بشرط آنکه متصل بتحت الارض
باشد و حذر باید کرد از آنکه قمر در اسد بود یا متصل باشد بعلویین که
از اتصال زحل دیگر علتها عارض شود و از اتصال مشتری فعل عمل دوا ضعیف
گردد و در قی و غرغره کردن محمد ایوب وقوع قمر در حمل جایز داشته
و کوشیار و بصرانی در حمل و ثور و بطلمیوس بروج آتشی لیکن بشرط نظر

ختنه کردن

زهره ... ما که فوق الارض باشد و در ختنه کردن باید که قمر ناقص النور
باشد و در برج آتشی سبب آنچه در فصد گفتیم متصل بزهره که کوکب سرود
و تماشا است یا مشتری که کوکب شریعت و ملت اسلامست و اگر مشتری
در این وقت شرقی و فوق الارض باشد احسن و اعلا بود و نشاید که قمر
در عقرب باشد که متعلق بآلات تناسل است که در اینجا ملاقات آهن
بان عضو مصلحت نباشد چنانکه در فصد گفتیم یا متصل بزحل باشد که
اینجا نیز مصلحت این امر نیست زیرا که دلالت کند بر تعفن و ناسور شدن

برده خریدن

زخم و در برده خریدن قمر در برج آتشی باید بنا بر مناسبت مبیع و اگر طالع
نیز از این بروج باشد بهتر باشد و ایضا خداوند بیت سادس را با خداوند
طالع اتصال محمود بود و اگر خواهند که برده را آزاد کنند باید که ماه
زاید النور بود و متصل بسعدی که شرقی باشد و ایضا باید که طالع و

چهارپای خریدن

صاحبش بری از النحوس بود و در چهارپای خریدن کوشیار گوید که قمر
در بروج ثابته باید و محمد ایوب در بروج ذوجسدین جایز داشته و
خواستکه در برج باید بر صورت ذوات الاظلاف باشد و بجهت
چهارپای سواری و بارکش نیمه آخرین قوس بهتر است و ایضا باید

که قمر

که قمر متصل بکوکب مستقیم باشد و او ناظر بیت سادس و صاحبش
صالح الحال بود و در مطلق بیع باید که قمر ناقص النور و الحساب بود
و در بروج معوج الطلوع منصرف از سعدی و در مطلق شری بر عکس
باید که قمر زاید النور و الحساب بود و در بروج مستقیم الطلوع متصل
بسعدی

در زراعت کردن

و در زراعت کردن قمر در سرطان و حوت یا برج خاکی باید زیرا که
حصول ارتفاعات باستعانت خاک و نبت و عدم جواز عقرب با آنکه بوده
آبیست بنا بر آنست که هبوط قمر و خانه مریخ است و ایضا باید که قمر متصل
بسعود بود یا بر تسدیس و تثلیث زحل بجهت مناسبت و ایضا باید که طالع
بروج ذو جسدین باشد و خداوندش حال در برج منقلب یا ناظر بطالع
و مبرا از نحوس و حذر باید کرد از آنکه قمر ناقص العدد بود که آن دلیل
فساد تخم باشد و نظر نحوس بصاحب طالع از جمله محذورات شمرده اند
زیرا که آن علامت آفت و کثرت باشد و در اجاره دادن اراضی قمر در برج
ترابی باید و محصور بین السعدین بشرط نظر حاضرین و ایضا باید
که قمر ناظر باشد بخداوند خانه خود

اجرای قنوات

و در اجرای قنوات قمر تحت الارض باید
در بروج آبی و اولی آنکه در ثالث و خامس باشد و ناظر بسعود سیما بمشتری
و صلاح حال زحل و نظر مودت قمر با او و در این امور از جمله شرایط است

درخت نشاندن

و در درخت نشاندن قمر در برج ثابت یا ذو جسدین باید نه منقلب تا در
استوار و نماپذیر بود و طالع نیز باید که از این بروج بود و ایضا باید
که قمر متصل بسعدی باشد که آن سعد و طالع یا عاشر یا شرف خود بود
و باید که زحل صالح الحال باشد و حذر باید کرد از اتصال کوکبی که در
هبوط باشد

بنا نهادن

و در بنا نهادن باید که قمر زاید النور و الحساب بود و در
بروج ارضی باشد ثابت یا ذو جسدین کما لا یخفی علی المتفطن و بنظر مودت

مودت

متصل بود بکوکبی که در شرف باشد تا آن بنا .... ومیمون بود یا در بروج هوائی فوق الارض وصاعد در عرض وافلاک تا آن بنا زود مرتفع شود وزحل کوکب عمارتست باید که در این اختیار قوی حال باشد وایضا باید که طالع یا موضع صاحب طالع برج ارضی باشد ووتد رابع صالح الحال بود وحذر باید کرد از وقوع زحل بدحال ودر بیت رابع وسقوط خداوند خانه قمر از قمر وایضا منحوس بودن صاحب طالع بتحت الشعاع یا مقارنت نحوس از جمله محذورات است وهر بناهای زیر زمین باید که قمر متصل بکوکبی باشد که تحت الارض وهابط بود سیما در جنوب وبطلمیوس در بنای بلاد وقری وقوع ثابته را که بر مزاج سعود باشد در اوتاد طالع شرط کرده است وبودن مریخ یا ثابته که بر مزاج او بود در بیت عاشر از جمله محذورات شمرده زیرا که این وضع علامت قتل متسلطان آن ملک بود بل علامت قتل عام باشد نعوذ بالله من هذا پس در این وقت این مقوله را بدعا ختم کرده گوئیم از برای دعا کردن قمر در یکی از خانهای مشتری باید متصل بکوکبی که او را بمطلب ومقصد انتسابی بوده باشد وبعضی مجاسده قمر را با مشتری بعقده راس وقران عطارد با کف الخضیب در این امر از جمله شرائط گرفته اند ووصول کف الخضیب بدایره نصف النهار در این باب مشهور ومعروفست اینقدر که مصنف ایراد نموده وما الحاق کردیم در معرفت اختیارات اینجا کافیست وزیاده از این بتطویل مفضی است والله خیر الواقفین واحکم الحاکمین

صورة خط الماتن

قد فرغت من تاليفه في جمادى الاولى سنة ثلث وثمانين وثمان مائة وانا العبد المذنب عبد العلي ابن محمد البرجندي تجاوز الله عن سيئاته

صورة خط الشارح

قد تممت تكملت شرح هذه الابواب بعون الملك الوهاب لاستفادة الاخوان والاحباب في السنة التي تخبر عن تاريخها جملة تمنا سنة وفي استكمال الكتاب والحمد لله مفتح ابواب الابواب مسبب الاسباب والصلوة والسلم على خير خلقه محمد صاحب الوحي والكتاب وآله خير آل واحبابه خير احباب

فتح الباب

اتصال هر دو کوکب با یکدیگر که خانهای ایشان در مقابل یکدیگر باشد وچون اتصال زهره ومشتری ومریخ یا اتصال عطارد ومشتری یا قمر وزحل یا شمس وزحل اگر بهار باشد دلیل باران بود و باد واگر تابستان باشد دلیل گرما بود واگر زمستان بود دلیل برف وسرما باشد نظر مریخ ومشتری با نظرات با آفتاب دلیل خشکی وگرمی باشد ونظر زهره وزحل با قمر با یکدیگر دلیل بارندگی بود ومریخ در برجهای آبی آب وباران بود ودر برجهای آبی دلیل تغیر وابر وتاریکی هوا بود نقل کواکب از برجی ببرجی اگر مریخ در برج آتشی نباشد واحتراق عطارد دلیل باران بود والله یعلم

فتح الباب

[illegible]

وبت وکیه وکلاب وذنب وهبوط وحضیض دلیل باران است والله یعلم